

FARAVAHAR

نمادهای ایرانی را پاس بداریم که هویت ما را می سازند!



سوپر مارکت اینترنتی
فراورده های فروهر
با نشان فروهر
برای ایرانیان
در هر نقطه از جهان



به زودی
زیورآلات و جواهرات فروهر
در وب سایت ما:

www.faravahar.org

PARS TRAVEL AGENCY

آژانس مسافرتی پارس با بیش از چهل و یک سال سابقه کار در آمریکا
تجربه خود را در امور مسافرت در اختیار شما می گذارد

آژانس مسافرتی پارس

با مدیریت محسن پورفر

نماینده کلیه شرکت های هواپیمایی در سراسر جهان

پرواز از ۱۵۸ شهر بزرگ و کوچک آمریکا به ایران و سراسر جهان

\$795+Tax

بوستون - تهران

\$895+Tax

لس آنجلس - تهران

\$490+Tax

لس آنجلس - لندن

\$895+Tax

سانفرانسیسکو - تهران

\$390+Tax

نیویورک - لندن

\$795+Tax

نیویورک - تهران

تورهای هاوایی،

جزایر کارائیب

و مکزیک

HONEYMOONERS

کشتی های تفریحی
از ۲۹۹ دلار

برای آشنایان خود که از ایران عازم آمریکا و کانادا هستند، برای قیمت های مناسب تر با ما مشورت نمایید. به نفع شماست.

1-800-348-0208

1-818-774-1432

www.pars@parstravel.com

18013 Ventura Blvd., Encino, CA 91316

Prices are subject to change



آرتروز

دیسک کمر و گردن

دردهای مفصلی

سردردهای میگرن

Medical Physicians

Onsite X-Rays & Diagnostics

Chiropractic Physicians

Physical Therapy

Pain Management



زیر نظر:
دکتر علی مازندرانی

MOST INSURANCE PLANS ACCEPTED

**Bring in this page and receive a
FREE PAIN EVALUATION AND ONE TREATMENT**

Valid for 10 patients. New Patients Only. \$150 value. Offer excludes any additional services expanded or detailed medical evaluations, x-rays or diagnostic imaging, other medical treatment, physical therapy evaluation, other therapies, up to \$975 value.

MedWell, L.L.C. Pain Relief & Physical Therapy

33 Central Ave., Midland Park, N.J.

201 848 8000

www.MedWellNJ.com

Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دفتر وکالت دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاههای نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پروندههای فدرال

- اتهامات تروریستی و OFAC
- تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- اتهامات دزدی از فروشگاهها
- رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

- PERM, H-1B, EB-5 Visas
- Citizenship و معافیت از امتحان
- تمدید و تعویض هرگونه ویزا
- پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals
- جلوگیری از اخراج در سطح فدرال

تصادفات

- صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- خسارات وارد بر اموال شخصی
- دفاع از شکایات

347 Fifth Avenue, Suite 908
New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM



مشاور املاک ERA Justin Realty

“Successful Mother-Daughter Team”

Fara Espandi



office: 201.939.7500 x250

cell: 201.259.0499

E-mail: Fara.Espandi@ERA.com

Haleh Hamzeh



office: 201.939.7500 x271

cell: 201.259.0499

E-mail: Haleh.Hamzeh@ ERA.com

مشاور املاک شما در هر نقطه نیوجرسی

برای پاسخ به هر نوع سؤال در مورد خرید و فروش املاک و مستغلات در نیوجرسی با ما تماس بگیرید.

If you or someone you know is in need of real estate assistance,
please contact us

website: www.ERAJustin.com

118 Jackson Avenue, Rutherford, NJ



اجازه دهید تیم موفق ما شما را به منزل دلخواهتان رهنمون شود

Persian Rugs Services Inc.

قالیشویی و مرکز تعمیر فرش



فرش‌های نفیس و ارزشمند خود را جهت شستشو و تعمیر
به دست متخصصین توانای ایرانی بسپارید

PERSIAN RUGS SERVICES SPECIALTIES INCLUDE:

ANTIQUE RUG CLEANING, REPAIR AND RESTORATION , SPOT AND STAIN REMOVAL,
CUSTOM FIT PADDING, RUG RE-WEAVING, MILDEW CONTROL, WATER DAMAGE RESTORATION
COLOR BLEEDING, MOTH DAMAGE, PET DAMAGE RESTORATION, HOLE PATCHING
ADD OR CUT OUT FRINGES, CORNER RESTORATION
REPAIR OF SLITS, RIPS, AND TEARS, RE-WARP BINDING ON SIDES

سرویس‌ها:

کلیه خدمات رفو، تعمیر و مرمت ریشه‌ها، پارگی، ساییدگی و بیدخوردگی، ...
لکه‌برداری، از بین بردن رنگ دواندگی و تنظیم رنگ فرش
شستشو، ضدعفونی و خوشبو کردن کلیه فرش‌ها

با سرویس دریافت و تحویل در محل

PHONE:

516.708.1629

516.708.9697

83 STEAM BOAT ROAD, GREAT NECK, NY. 11024

با پستوانه نزدیک به نیم قرن تجربه

بزرگترین و پرفروش ترین آژانس مسافرتی ایرانی در سراسر آمریکا
کارمندان با سابقه، سرویس برتر با نرخ های ارزان تر، تنظیم تورهای اختصاصی
اعتبار نام سیروس تراول است

سیروس تراول در ۵ شعبه:

بورلی هیلز

(800) 992-9787

سن حوزه

(800) 332-9787

سانفرانسیسکو

(800) 882-9787

ارواین

(866) 442-9787

واشنگتن

(800) 558-8770



کیفیت عالی خدمات سیروس تراول را از کسانی جويا شوید که آن را تجربه نموده اند.

www.cyrustravel.com



219 Paterson Avenue
Little Falls, NJ 07424

24 Sheridan Avenue
Ho-Ho-Kus, NJ 07423



Shahla Kiarashi
Senior Loan Officer

973-200-3223

برای گرفتن هر نوع وام خانه
و تعویض وام خود به وام با بهره بهتر در اسرع وقت با

شہلا کیارشی
تماس بگیرید

Shahla's financial services include:

- No-Income Verification.
- No-Income No-Asset Verification.
- Purchase/Refinance.
- Investment Properties.
- **No Cost Refinancing.**
- As Little As 5% Down Payment to Qualified Buyers.
- FHA / VA Loans.
- New Construction.
- We Work With Credit Problems.

Call SHAHLA For Prequalification

1-800-908-0005

E X T E N S I O N 7 1 4 3

Cell: 201-805-1756

Fax: 973-812-4789

Licensed Mortgage Banker States of New Jersey, New York, Connecticut, Maryland, Virginia, Florida & Pennsylvania

- | | | |
|--|------------------|---------------------------------|
| ۱۰ | شاهرخ احکامی | سخنی با خوانندگان |
| ۱۲ | | نامه به سردبیر |
| ۱۴ | | یادبودها |
| ۱۶ | شاهرخ احکامی | معرفی کتاب |
| در هیچ کشوری تصفیه زبان مطرح نیست جز ایران | | |
| ۱۹ | رحمت مهرآز | |
| ۲۰ | پیروز شایان | به رزمندگان دلیر وطنم (شعر) |
| ۲۰ | جهانگیر صداقت‌فر | هجای هجو (شعر) |
| ۲۲ | اصلاح غفاری | افسانه اسکندر در شاهنامه |
| ۲۳ | ماهرخ پورزینال | صدای ندا (شعر) |
| ۲۳ | افسون فروغی‌پور | دل‌تنگی و من (شعر) |
| ۲۴ | شعاع شفا | آخر الزمان |
| ۲۷ | باقر علوی | آنکه گفت: «چنین گفت زرتشت» |
| ۲۹ | شعر | دشت خاوران |
| ۲۹ | | به این نقطه نگاه کنید! |
| ۳۰ | ژوزف هوسپیان | زبان سریانی و زبان‌های دیگر |
| ۳۱ | مسعود عطایی | هوسران |
| ۳۲ | شاهرخ احکامی | گفتگو با آبتین ساسانفر |
| ۳۵ | احمد کاظمی موسوی | شیدای شوق خویش |
| ۳۸ | مهدی انواری | حاج سیاح، اولین ایرانی-آمریکایی |
| ۳۹ | عبدالحمید اشراق | معماری خشتی |
| ۴۲ | قاسم طالب‌زاده | موسیقی در اشعار حافظ |
| ۴۵ | | شفیعی کدکنی از ایران رفت |
| برداشت‌های من از داستان رستم و سهراب | | |
| ۴۶ | هوشنگ بافکر | |
| ۴۸ | عباس حبیبیان | شعر |



Persian Heritage

www.persian-heritage.net

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue

Passaic, NJ 07055

E-mail: mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: (973) 574-8995

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصری، محمدهادی
حکمی، دکتر کامشاد رییس‌زاده، فرهنگ
صادق‌پور، محمد صدیق، محمدباقر علوی،
دکتر مهوش علوی نائینی، اردشیر لطفعلیان،
ک. ناوی، و دکتر دیوید یگلی.

مدیران داخلی: هاله نیا و عباس حبیبیان

تألیفات: هاله نیا، عباس حبیبیان و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،
فرهنگی، ادبی تاریخی، غیر سیاسی و
غیرمذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر
آراء نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب
نظرات گردانندگان نیست.
میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به
سبب زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام
وصول آنها معذور است.
نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و
اصلاح و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.
مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان
آنها بازگشت داده نخواهد شد.
نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر
مأخذ مجاز است.
نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا
پست الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۶ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۲۴ دلار، دیگر کشورها ۳۰ و ۵۰ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلیعه

سخنی با خوانندگان



نرمش، جلوی قوای مسلح ایستادند و به جهانیان نشان دادند که این جنبش خاموش نشده است. در راهپیمایی روز قدس یکبار دیگر مردم نشان دادند که شعله‌های این جنبش همچنان روشن است و مردم به امید آینده‌ای پر از صلح، آرامش، آزادی و برابری، بدون ترس و واهمه‌ای به خیابان‌ها می‌آیند و صدای خود را به گوش جهانیان و همچنین ایرانیان برون مرز می‌رسانند که ما را فراموش نکنید و جنبش ما را حمایت نمایید.

روی این اصل، هم‌زمان با مردم درون مرز که خود را برای برگزاری راهپیمایی اعتراضی روز قدس آماده می‌کردند، ایرانیان برون مرز هم، نظیر روزهای اولیه جنبش با عشق و علاقه، و خلوص نیت با داشتن هر مرام و ایده‌ای، به برنامه‌ریزی جهت برگزاری مراسمی برای ابراز همدردی با ایرانیان درون مرز گردیدند. بهترین فرصت برای این حرکت، روز آمدن احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهوری تحمیلی به سازمان ملل بود. فعالین و سازمان‌دهندگان تصمیم گرفتند روزی که وی در سازمان ملل سخنرانی می‌کند، به جهانیان نشان دهند که او نماینده و فرستاده واقعی ملت ایران نیست و از جهانیان بخواهند که حساب مردم ایران را از حکومت ایران جدا کنند.

برای این گردهم‌آیی هفته‌ها و روزها، تلاش‌ها شد و انصافاً رسانه‌های برون مرزی هم برای اتصال حلقه‌های زنجیر ایرانیان خارج از کشور از هیچ‌گونه کمکی دریغ نکردند و کاروان‌ها به راه افتاد. ایرانیان عاشق میهن از گوشه و کنار آمریکا و کانادا و حتی از اروپا با اتوبوس و هواپیما به نیویورک آمدند تا با صدایی رسا، در روزی که احمدی‌نژاد در سازمان ملل سخنرانی می‌کند، نماینده نادها و سهراب‌ها و... باشند و به جهانیان بگویند که خواهان عدالت و احقاق حقوق مردم مظلوم ایران و همچنین بی‌گناهانی هستند که خون‌شان بر زمین ریخته شده است.

جهت تهیه و تدارک این روز تاریخی گروه‌های متعددی نظیر گروه سبز، مجاهدین، فداییان، سوسیالیست‌ها، جبهه ملی، مشروطه‌خواهان و... هر یک سعی کردند که اجازه‌ای از شهرداری نیویورک بگیرند و با گروه خود علیه بی‌دادگری‌های حکومت ایران به اعتراض بپردازند. بدین ترتیب حدود هفت تا ده اجازه نامه از شهرداری گرفته شد و هر یک از گروه‌ها برنامه‌های مورد نظر خود را تدارک دیدند و کوشیدند اعتراض خود را به نحو جالبی نشان دهند. گفته می‌شود در این روز جمعیتی حدود سی هزار نفر برای اعلام اعتراض خود در محل شرکت کردند و ساعت‌ها علیه بی‌دادگری‌های رژیم ایران فریاد زدند و رهبران و اعضای گروه‌ها هر یک جداگانه سخنرانی کردند...

اما، تأسف و تأثر در آن بود هیچکدام از این برنامه‌گزاران حاضر به

شماره پیشین مجله «میراث ایران» به خاطر جنبش ۲۲ ژوئن و نگرانی از نتایج آن یک ماهی به تأخیر افتاد و بسیاری از بدخواهان و کسانی که آرزوی بستن این بنیاد رسانه‌ای فرهنگی را به دل دارند، خوشحال و امیدوار بودند که مجله پس از قریب به پانزده سال بسته شده است، شروع به پخش شایعاتی کردند که گویا «میراث ایران» به خاطر جنبشی که رخ داده و از ترس گزارش کردن آن، صلاح خود را در بستن مجله دانسته است. اینان در گوشه و کنار به رجز خوانی و داستان‌پردازی مشغول بودند تا آنکه «میراث ایران» تابستانی منتشر شد و تحسین بسیاری از علاقمندان آن را برانگیخت. در این هنگام کوتاه‌بینانی که هرگز در هیچ حرکت اجتماعی قدمی برنمی‌دارند، با خشم از عکس‌های منتشر شده روی جلد مجله، حمله‌های بی‌شرمانه‌ای را علیه سردبیر و ناشر «میراث ایران» آغاز کردند. آنها خطاب به سردبیری مجله او را متهم ساختند که با چاپ عکس‌های تظاهرات و استفاده از واژه «خس و خاشاک»، در پی سوءاستفاده از خون ریخته جوانان در ایران برای اندوختن مال و منال است.

عجب آن که این عکس‌ها و تصاویر تکان‌دهنده و بسیار بیشتر از آنها که ما به چاپ رساندیم، تکاتک در نشریات جهان به چاپ رسیده است و چهره خون‌آلود و دلخراش ندا، حتی رئیس‌جمهوری آمریکا را دچار تأسف عمیق کرده بود.

این به اصطلاح ملیون که چنین ناجوانمردانه به «میراث ایران» حمله کردند، هرگز جرئت طرح چنین اظهارنظر مضحک و مزورانه‌ای را نه درباره آقای حسین باراک اوباما و نه درباره مجلات و نشریاتی نظیر تایم و نیویوریک و نیویورک تایمز و... نداشته‌اند و شاید هم جهت رد گم کردن مقاصد شخصی خود آگاهانه از چنین اظهارنظر احمقانه‌ای پرهیز کرده‌اند.

قریب سه ماه از جنبش خردادماه گذشته است و تا کنون نزدیک به هفتاد هشتاد جان پربها از دست رفته و عده زیادی از عاشقان آزادی و رهایی از قید و بند و فشار به زندان افتاده و تحت شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار گرفته و به دادگاه‌های فرمایشی و غیرانسانی کشانده شده‌اند. تعدادی از آنها وادار به اعترافاتی شده‌اند که حتی بدبین‌ترین انسان‌ها، این گفته‌های زندانیان دربند تحت شکنجه و تخدیر با دواهای روان‌گردان را نپذیرفته‌اند و برعکس باعث افزایش انزجار افکار عمومی به شرایط حاکم بر ایران به دلیل فشارها و تهدیدها گردیده است.

تا چند روز پیش به دلیل کمتر شدن تظاهرات خیابانی، عده زیادی تصور می‌کردند که جنبش مردم رو به سردی رفته و دیگر حاکمان امر سوار مرکب قدرت خود شده‌اند. اما روز قدس رسید و با همه تهدیدها و فشارها، بار دیگر مردم به خیابان‌ها ریختند و با نهایت تشکل و اتحاد و فروتنی و

توافق باهم نشدند تا بتوانند تمام جمعیت عاشق ایران و آزادی را یکصدا و همراه در یک جا جمع کنند. آنها نتوانستند در این روز، مسایل عقیدتی و سیاسی خود را کنار گذاشته و همه باهم و هر کس با هر پرچم و شعاری که به آن معتقد است در یک محل حاضر شوند و سخنرانان خود را با توافق هم، انتخاب نمایند و یکصدا ظلم‌ها، جفاها و جنایاتی که در حق مردم ایران از جمله ندها و سهراب‌ها و ... شده را به گوش جهانیان برسانند.

در این روز متأسفانه هنوز، بحث بر سر آن بود که چه نوع پرچم و چه شعار و علامتی را به نمایش بگذارند و هیچ کدام، نظر و عمل گروه دیگر را قبول نداشت. اما خوشبختانه اگر کسی در بیرون خط ایستاده بود، متوجه این چند دستگی‌ها و اختلافات مرامی و عقیدتی نبود. همه این عزیزان برای یک منظور در آن روز از اقصای نقاط آمریکا و دنیا جمع شده بودند تا به احمدی‌نژاد بفهمانند که وی نماینده ملت ایران نیست.... اما با همه این اوصاف، اگر اندکی به عقب برمی‌گشتند و می‌دیدند که در ایران در میان حاکمین جبار چه می‌گذرد و چگونه با همه کینه و نفرتی که از همدیگر دارند... در مقابل دشمن واحد که مخالفین خارج از حد و شمار آنان است، بایستی به ظاهر هم که شده، باهم خوب و یک دست باشند. به این خاطر برای اولین بار عکسی را که در روز معرفی و سوگند خوردن آخوند لاریجانی، رئیس قوه قضاییه گرفته شده و بر خورد رفسنجانی و احمدی‌نژاد را در این صفحات می‌گذاریم تا ببینیم که این گروه چگونه در مواقع اضطراری پشت یکدیگر را خالی نکرده و نمی‌گذارند عواملی که باعث نابودی تمام سیستم است در میان آنها دخول کند و تمام موجودیت رژیم را که شامل تک تک آن‌هاست نابود سازد. آیا رفتار اینان، حضور رفسنجانی و نوه خمینی در نماز عید فطر، با وجود اجازه ندادن به رفسنجانی پس از ۲۵ سال برای نماز جماعت و امامت، نمی‌تواند درسی برای ایرانیان خارج از ایران باشد. ایرانیان درون مرز امیدشان به ما ایرانیان برون مرز است که بتوانیم با حمایت و پشتیبانی، همبستگی و اتحاد، باعث پشتگرمی آنان باشیم.

این تظاهرات و گردهم‌آیی‌ها مرا به یاد دوران کودکی‌ام انداخت. زمانی که در شهر عقب افتاده قوچان هیچگونه سینما و وسیله تفریحی وجود نداشت. یک روز در زنگ تفریح یکی از دانش‌آموزان مسن‌تر چند صفحه دست خطی را از جیب درآورد و شعری از ایرج میرزا را برای ما با صدای شیرین‌اش خواند. در این شعر گویا ایرج میرزا در کوچه‌ای خانمی



زیبا را می‌بیند که صورتش را با چادر و چاقچور محکم گرفته و با طنازی در کوچه راه می‌رود که هوس ایرج میرزا را برمی‌انگیزد و به دنبال او راه می‌افتد. ایرج میرزا به زن می‌گوید که برایت نامه‌ای رسیده و خانم را به جای خلوتی می‌برد و به هزار کلک و نیرنگ به آنچه می‌خواهد دست می‌یابد، ولی آن خانم در تمام مدت این دست‌درازی، حجاب و پوشش صورت خود را از دست نداده و سفت و سخت آن را نگه می‌دارد. بدین ترتیب ایرج میرزا در پایان می‌گوید که حجاب و عفت واقعی زن در پوشش ظاهری وی نیست، بلکه حجاب بایستی واقعی و باطنی داشته باشد!

حال در این ماجرا هم، فعالیت ما ایرانیان برون مرزی باید برای یک هدف که حمایت از مردم دلسوخته و دربند ایران و همبستگی با آنان است باشد، نه اینکه هر کدام از ما به چه دسته و چه گروهی وابسته‌ایم و کدام پرچم و کدام شعار را می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم.

در گردهم‌آیی چندین هزار نفره امروز، مهم نبود که چه پرچمی را در دست داریم و چه مرام و وابسته به چه حزب و گروهی هستیم، مهم آن بود که همه، یک صدا به جهانیان بگوییم، احمدی‌نژاد رئیس جمهور منتخب مردم ایران نیست. احمدی‌نژاد، زاده یک کودتای نظامی است. همانگونه که جوانان ما در زمان جنبش خرداد آبروی ما ایرانیان برون مرزی را خریدند و به جهانیان ثابت کردند که حساب مردم در بند ایران از حساب دولت حاکم جدا است. امروز هم روزی بود که ایرانیان شرافتمند برون مرز به دنیا نشان دهند که ما ایرانیان مردمی متمدن، صلح‌جو و صلح‌خواه و عاشق ایران، انسانیت و برابری هستیم.

خوشبختانه کسانی که در بیرون خط بودند، یعنی پلیس و رسانه‌ها متوجه ناهم‌آهنگی داخلی ما نبودند و از حضور گسترده مردم و شعارهای شنیدنی آنها بسیار راضی و خشنود بودند. زمانی که آقای احمدی‌نژاد دوباره، عمداً یا به علت ناهم‌فهمی و نادانی، هولوکاست را انکار کرد و نفرت و خشم جهانیان را علیه خود بیشتر برانگیخت، لاقلاً به خاطر فداکاری‌ها و جانبازی‌های ندها، این بار جهانیان، حساب آقای احمدی‌نژاد را با ایرانیان صلح‌جو و عاشق همبستگی جهانی جدا کردند و دانستند که احمدی‌نژاد نه تنها نماینده مردم درون ایران نیست، در برون مرز هم هیچ ایرانی با وجدانی از ایده و برنامه او حمایتی نمی‌کند.

امروز، روز بسیار افتخارآمیزی برای ایرانیان برون مرز بود که با فداکاری مالی و جانی بسیاری از آنها از سرتاسر آمریکا، کانادا و اروپا، جلوی سازمان ملل گرد آمدند و یکصدا، به یاد ندها، زندانیان سیاسی، قربانیان و فداییان راه وطن به جهان ثابت کردند که ایرانیان ملتی زنده و دارای کشوری با تاریخی افتخار برانگیز است.

به امید روزهای بهتر
و به امید آزادی نهایی ایران و ایرانیان دربند

سازمان

نامه به سردبیر

عشق به «مرز و بوم پرگهر»

شماره ۵۴ (تابستان ۱۳۸۸) «میراث ایران» دوروز پیش به دستم رسید، و مثل همیشه مقاله اصلی نوشته خودتان و تقریباً همه مقاله‌های دیگرش را با علاقه فراوان خواندم، ولی باید اعتراف کنم که تا کنون هیچکدام از آنها را به شیوایی و دلپذیری این مقاله آخری شما نیافته بودم. شما در این نوشته بسیار جذابتان همه خوانندگان خویش، و از جمله آنها خود مرا، به طوری گام به گام همراه خودتان و بانوی نازنین تان از دنیای کهن به دنیای نو و از دیار فردوسی به زادگاه ام‌رسن می‌برید که گویی خود خواننده شما است که از دیدگاه عاطفی با همسفری صاحب‌دل بدین سفر رفته است. و به همراه این همسفران، هزاران ایرانی دیگر ساکن آمریکا نیز، از طریق «میراث ایران» که سال‌هاست با همت شما و بانوی گرامی تان منتشر می‌شود، و با وجود زیان مالی هنگفتی که فقط عشق شما به «مرز و بوم پرگهر» توانایی تحمل آن را به شما می‌دهد، به همین سفر معنوی می‌روند و به گفته شیرین حافظ «حدیث سحر فریب خویش را تا حد چین و شام و به اقصادی روم و ری» می‌رساند.

به غیر از سرمقاله شیوای شما، می‌باید بخصوص از رباعی‌های عصبانی‌ها، از مقاله «اول چه می‌خواستیم و حالا...» از مقاله دیگر «بگذارید این وطن دوباره وطن شود»، از اثر شاعرانه بسیار دلپذیر سیمین بهبهانی، از نامه انجمن پارسی‌گویان، از گزارش غرور انگیز مربوط به موفقیت‌های نگار عزیز، یاد کنم که از همه آنها پیام دلپذیر تازه‌ای حاکی از سرفرازی و از امید به گوش می‌رسد.

دوست بسیار گرمی از بابت سرمشق میهن‌پرستی و آینده‌گری و فروغ‌آوری که از راه «میراث ایران» به خوانندگان فراوان خود در آمریکا و به ویژه جوانانی که سازندگان ایران از بندرسته فردا خواهند بود، داده‌اید و می‌دهید، از صمیم قلب به شما و بانوی نازنین تان، به نگار عزیز، که هم‌فکران و هم‌زمان وفادار شما، آفرین می‌گویم و همچنان که خودتان در پایان مقاله خویش نوشته‌اید، در انتظار روزهایی هستم که جانفشانی‌های «ندا»ها نتیجه مثبت و درخشانی را به دنبال آورد.

شجاع‌الدین شفا (پاریس)

در رابطه با مرگ صادق هدایت...

در ستون «برخورد آرا» صفحه ۲۲ «میراث ایران»، شماره ۵۴ تابستان سال جاری نوشتار جناب جهانگیر هدایت در رابطه با جستار خودکشی صادق هدایت و ترور سپهبد رزم‌آرا، نخست وزیر وقت و پاسخ استاد دکتر عباس میلانی را خواندم و در دل دیدگاه‌های هر دو را به شایستگی ستودم.

جناب هدایت در نهایت ادب و نزاکت از شخصیت علمی و پژوهندگی جناب دکتر میلانی سخن گفته و با تأکید بر اظهار نظر رسمی خود شایعه‌ی خودکشی صادق هدایت نویسنده‌ی بزرگ و محقق و اندیشور به انگیزه‌ی ترور منجر به مرگ رزم‌آرا نخست‌وزیر (که همسر خواهرشان بوده است) هرگز نمی‌تواند درست باشد. استاد دکتر میلانی در پاسخ به استاد کتابی که به انگلیسی نوشته شده و در صفحه ۸۷۲ آن شرحی را در راستای دلزدگی و نومیدی صادق هدایت ناشی از شرایط نامطلوب کشور که مدام به رو به افزایش است، آورده‌اند.

در مورد «صادق هدایت» و حساسیت روحی اش گفته‌ها و شنیده‌ها کم نیست

و می‌توان گفت از خلال نوشته‌های آن نویسنده‌ی بزرگ، جامعه‌شناس و دردشناس سترگ، به تراوش‌هایی مملو از غم و اندوه‌هایش ناشی از نامردمی‌هایی برد. مثلاً از «حاجی آقا»یش و از «بوف کور»ش که در آغاز آن می‌نویسد «در دنیا رنج‌هایی هست که در انزوا روح آدمی را می‌خورد. این دردها را به همه نمی‌توان گفت، چه...» یا «اصفهان نصف جهان» او. که سفر او در شب انجام می‌گیرد و الاغ نگونبختی وسط جاده سرگردان مانده بود و اتومبیل که وی سوار آن بوده به حیوان بی‌آزار برخورد می‌کند، با طنز ویژه‌اش می‌نویسد: «نور چراغ‌های ماشین، چشم خر را زد و تصادفی روی داد... در اصفهان که ایام سوگواری غلغله به پا شده بود، از گریه‌های بی‌حاصل جوانانی که می‌باید برومندشان ساخت به گونه‌ای اندوه‌بارانه می‌نالد، که چرا اندیشه‌ها و انرژی‌های جامعه به هدر می‌رود.

از روزی یاد می‌شود که انگلیس‌ها رضاشاه را به اسارت بردند و سپس تر محمدرضا شاه برای نشستن بر سریر سلطنت جهت ادای سوگند به مجلس شورا می‌رود و صادق در محدوده‌ی میدان بهارستان با تنی چند از دوستان حضور داشته است و ناظر پرواز اتفاقی هواپیماهای جنگی متفقین از آسمان مشرف بر ساختمان مجلس شورا بوده، که او چنین جمله‌ای را ادا می‌کند: «عقاب‌ها شکار خود را «کفترشان» را زیر بال‌های خود حراست می‌کنند...» آری یک همچین اظهار نظر طنزآلودی!

به باور نویسنده‌ی ناچیز، «نسان مونتی» فرانسوی که در ادب پارسی از سرآمدان جهان بوده، به هنگام خاکسپاری صادق هدایت، دوست خود، بر مزار او سخنرانی‌ای ایراد کرد، که در آن زمان کمتر کسی به اهمیت گفته‌ی ژرف وی توانسته بود پی‌برد. مونتی، حاصل و برآیند گفتار خود را چنین به پایان برده بود: «مرگ صادق هدایت، سند محکومیت ملتی است، که هنرمندی بزرگ در آن رنج می‌برده است.» فسوسا که بعدها گفته شده بود، آن گفته، گفته‌ی «احسان طبری» یا دیگری بوده است!

باقر علوی (اوکلاهما)

طاهره قره‌العین بایی بود نه بهایی

ضمن عرض ادب و آرزوی توفیق بسیار برای آن جناب، مجله تابستانی خواندنی و زیبای شما را خواندم و مانند همیشه بسیار آوختم. جناب آقای حسین گیلک مقاله‌ای راجع به طاهره قره‌العین نوشته‌اند که درخور توجه و آموختن است. با اجازه ایشان و جنابعالی به چند نکته اشاره کوتاهی دارم:

۱. طاهره از طریق پسرخاله‌اش شیخ جواد به مکتب شیخی گروید. پدر و عمو که پدرشوهر او و امام جمعه قزوین نیز بود، به شدت با مکتب شیخی در معارضه بودند و اصولی بودند.

۲. طاهره بایی بود نه بهایی. او از جمله ۱۸ نفر پیروان اولیه سیدعلی محمد باب (حضرت باب) بود او با سیدباب ملاقات نمود و نامه‌ای نوشته، به وسیله میرزا محمد علی قزوینی شوهرخواهر خود برای ایشان فرستاد و از شوهرخواهر خواست که هر وقت سیدباب را دید این بیت شعر را از طرف او برای وی بخواند:

لَعَاتِ وَجْهَکَ اشْرِقَتْ وَ شُعَاعُ طَلْعَتِکَ اعْتَلَى

ز چه روالست بر بگم نرنی بزنی که بلی بلی

۳. تولد باب در روز اول محرم سال ۱۳۳۵ هجری قمری در شیراز در منزل آقا میرزا علی، عموی مادر ایشان واقع در محله بازار مرغ واقع شد. طاهره شب تولد سیدباب را در کربلا در اول محرم جشن گرفت که مورد اعتراض شیعیان و بهاییان قرار گرفت. باب (سیدعلی محمد) در ۵ جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ هجری برابر با ۲۳ می ۱۸۴۴ اظهار قائمیت نمود و پیروان او را بایی می‌گویند.

۴. قاتل شیخ محمدتقی برغانی امام جمعه و عموی طاهره شیخی بود نه بهایی. در آن زمان هنوز دیانت بهایی پیدا نشده بود. بنابراین زندانیان این زمان هم بایی بودند نه بهایی.

۵. در سال ۱۸۴۴ بابیان در بدشت اجتماع کردند و به دو منظور: ۱. رهایی باب از زندان چهریق، ۲. اعلان نسخ تعالیم و احکام اسلامی؛ که در اولی توفیق نیافتند. توجه داریم که انجام این مأموریت بزرگ در برابر ۸۱ تن از علمای بزرگ اسلامی

را بیان کرد و یاد او را گرامی داشت. مراسم با پخش نواری از سخنرانی‌های بختیار و خواندن سرود «ای ایران پایان» یافت.

رحیم شریفی (فرانسه)

Lotfan be khoon-e jawanan dar Iran poul dar nayawarid. Lotfan baraye man digar Mail nadahid. – Reza Namazi

لطفاً به خون جوانان در ایران پول در نیاورید. لطفاً دیگر برای من میل (پست الکترونیک) ندهید.

رضا نمازی (نیویورک)

جلد این شماره مجله فوق‌العاده بود

من کورش آژیر، خیلی متأسف شدم که نتوانستم شما را در پاریس این دفعه ببینم و این جمله را جناب اشراق فرمودند: «روی جلد و پشت جلد این شماره مجله شما فوق‌العاده بود. هم از نظر محتوای و هم از نظر لیثات و کمپوزیسیون». دقت عمل و سرعت جواب‌های شما در تمام این مدتی که من با شما آشنا شدم، اندوخته و سرمشقی برای فعالیت‌های من در آینده است.

با تجدید احترام، دکتر کورش آژیر (پاریس)

تصویر بانویی شهرت‌گریز روی جلد شماره بهاری

با درود و سپاس از زحمات جنابعالی بابت ارسال فصل‌نامه «میراث ایران» که شماره ۵۳ بهار ۱۳۸۸ با تصویری از بانویی وزین و هنرمند و شهرت‌گریز، خوش‌رنگ‌تر شده بود، آرزوی تندرستی و شادکامی برای جنابعالی، خانواده شما و همکاران خستگی‌ناپذیرتان در «میراث ایران» دارم.

یک بسته حاوی نوار شازده کوچولو با روایت و صدای لطیف سرکار خانم دکتر عفت رحیمی مهری تقدیم حضورتان می‌گردد. به عقیده من این دو نوار از کارهای کلاسیک و ماندنی روزگار ماست که سال‌ها پیش تهیه شده ولی همیشه تازه و روح‌نواز است.

با احترام، ژاله راد مرد، (سیدنی، استرالیا)

شماره تابستانی مجله شاهکار بود

شماره ۵۴ تابستان شاهکاری است میان شاهکارهای دیگر که مورد تحسین تمام ایرانیان برون مرزی آمریکا، اروپا و کانادا که من از آنها خبر دارم می‌باشد. مقالات درباره نگار عزیز و گرامی، به خصوص قسمت انگلیسی فوق‌العاده بودند. من جداگانه برای ایشان نامه خواهم داد.

ژوزف ملیک هوسپیان (کالیفرنیا)

که بابتی شده بودند به عهده یک زن یعنی طاهره قره‌العین گذاشته شده بود.

۶. بابتی و بهایی دو دیانت هستند که به هم وابسته‌اند. مؤسس دیانت بهایی میرزا حسینعلی (بهاء‌الله) پسر جناب میرزا عباس (بزرگ) نوری خطاط بزرگ زمان فتح‌علی‌شاه در سال ۱۸۴۴ م. بابتی شد. او در ۲۲ آپریل ۱۸۶۳ هفتاد روز از نوروز گذشته در بغداد در باغ نجیب پاشا (باغ رضوان) اظهار امر علنی نمود و دیانت بهایی را پایه نهاد و پیروان او به بهایی مشهوراند.

۷. سید کاظم رشتی جانشین شیخ احمد احسائی بنیان‌گذار مکتب شیخی بود.

۸. حسین بن منصور حلاج نه منصور حلاج، منصور پدر حسین بود.

۹. در صدمین سال تولد طاهره جزوه‌ای از اشعار او گویا توسط پیروانش چاپ و توزیع شد. تاریخ دقیق آن را به یاد ندارم.

با احترام، طلعت بصاری (نیوجرسی)

غلط چاپی و یک معنی کاملاً متفاوت؟؟؟

به عرض آن جناب می‌رسانم که در مقاله انگلیسی زبان "Iran and the United States" یک اشتباه چاپی رخ داده است که موجب گمراهی خوانندگان انگلیسی زبان می‌گردد و آن جمله این است:

"They thought that new generation of Iranian who were after revolution will be molded in the form of (nution of ships)." (Note: nution is a typo for nation)

که مسلماً نظر نویسنده sheep بوده است که البته این کلمه s جمع نمی‌گیرد و جزء استثناات زبان انگلیسی است و به معنی گوسفندوار می‌باشد.

خواهشمند است دستور فرمایید تا در نوشتن مطالب به زبان انگلیسی دقت بیشتری مبذول فرمایید.

با احترام، الف تقی‌پور

«میراث ایران»: آنچه خواننده محترم توضیح داده‌اند، اشتباه چاپی یا حروف چینی نبوده، بلکه نظر نویسنده مقاله بوده است!

خداوند سردبیر را به راه راست هدایت کند

بسیار متأسفم که اخیراً افراد معلوم‌الحالی نظیر ...، توده‌ای فراری سابق که بنا به گفته‌ای اینک تمایلات ساواکی‌ها را پیدا کرده و با دکتر فراری قلابی سابق ساواک هم‌آهنگی دارد، جنابعالی اجازه می‌دهید به زنده‌یاد دکتر مصدق قهرمان بزرگ تاریخ ملی ایران اهانت به عمل آید. بنابراین لطف فرمایید از این به بعد مرا از مشترکین مجله معاف فرمایید تا در سایه حضرات بهتر بتوانید هر چه دلخواه‌وطن‌فروشان است در نشریه‌تان درج گردد. باشد که خداوند حضرت‌تعالی را به راه راست هدایت کند. به عقیده من هیچ آدم با شرفی در دنیا پیدا نمی‌شود که از ابرمرد بزرگ ایران به نیکی یاد نکند. بیش از این زحمت افزا نمی‌شوم.

دکتر مرتضی مشیر (کالیفرنیا)

نوزدهمین سالروز قتل شاهپور بختیار

مراسم نوزدهمین سالروز قتل شاهپور بختیار با حضور جمعی از یاران و وفاداران بر سر مزارش در پاریس برگزار شد. در این مراسم آقای محمد مشیری ضمن خوش‌آمدگویی به حاضران سخنانش را با گفتاری از شاهپور بختیار آغاز نمود. «زمانی که من صدایم را برای محکوم کردن طبیعت شوم و بدعت‌گزاری‌های تحمیلی خمینی بلند کردم در صحرایی فریاد می‌زدم که صدا حتی انعکاسی نداشت. نه اپوزیسیونی وجود داشت و نه منشعبی بعد وقتی اوضاع وخیم شد زمانی که ایران در ظلمت و هرج و مرج فرو رفت، مخالفین پیدا شدند ولی باز اپوزیسیونی به وجود نیامد.»

سپس آقای رزم‌آرا رشته سخن را به دست گرفت و یک دقیقه سکوت اعلام نمود و به سخنرانی پرداخت. بعد آقای‌های خرسندی، که هرساله از لندن برای شرکت در مراسم سالروز به پاریس می‌آیند، خاطره‌ای از شادروان بختیار

Tel: (516) 482-0004

Fax: (516) 487-8729

GREAT NECK CHEMISTS

داروخانه گریت نک

سفارشات گریت نک رایگان ارسال می‌شود!

FREE DELIVERY
in the Great Neck Area

665 Middle Neck Rd., Great Neck, NY 11023

www.greatneckchemists.com

با یاد دکتر دارا وهابزاده



انقلاب باعث درگیری بسیاری از ایرانیان شد و بسیاری از متفکران، دانشمندان و مغزهای ارزنده ایران را در سرتاسر دنیا پراکنده کرد.

همانطوری که در صفحه ۱۸ این شماره می‌خوانیم، یکی از مشاوران اسکندر (گویا ارسطو) به وی می‌گوید نادانان و بی‌سوادان را مشاغل بالا بده و نخبگان را کارهای پایین تا ناچار به سرزمین‌های دیگر کوچ کنند. در انقلاب دهه هفتاد نیز شخصیت‌های بارزی چون دکتر دارا وهابزاده به ناچار با همه عشق و تعهد به زادگاه و میهن عزیزشان ترک وطن کردند.

یکی از خوش‌شانسی‌های ما ناهید و من آشنایی با دارا وهابزاده و همسر وفادار و مهربانش سودابه وهابزاده بود. دکتر دارا وهابزاده همیشه با ادب و نزاکت و فروتنی خاصی، به مخاطب خود آرامش و اطمینان می‌داد و اگر از سابقه تحصیلاتش، دوران تحصیلش در دبیرستان البرز و مدرک دکترای اقتصادش از دانشگاه ژنو و ریاست و مدیریت بانک ایران و هلند و خاندان معروف و مشهور و پدر ارزنده‌اش احمد وهابزاده خبر نداشتی، نمی‌توانستی جز مهربانی، تواضع و فروتنی، و کسب فیض از دانش و بینش سرشار او بهره دیگری ببری.

۳۹ سال زندگی با همسر دلبنده‌اش، سودابه و فرزندان برومندش داریوش، کوروش و علیرضا، همیشه مملو از عشق و محبت بود. در دوران هجرت، سودابه و دارا به روال موروئی خانوادگی از کمک و دستپاری به جوانان و خانواده‌های نیازمند غافل نشده و چندین جوان را به خرج خود در ایران به دانشگاه فرستادند.

فوت و فقدان دکتر دارا وهابزاده را به سودابه عزیز، و فرزندان گرامی او و همه علاقمندان به چنین فرد والایی صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

جواد مشیری، یکی از نادرترین مردانی بود که در سی سال گذشته ما بین مهاجرین و از خانه و کاشانه گریختگان دیده بودم. انسانی آرام، متین، کاردان، آدم‌شناس، یار و مددکار و داوطلب کارهای اجتماعی و فرهنگی که بدون انتظار هیچ‌گونه پاداشی، با پختگی و صداقت به انجام کارهای محول شده به خود می‌پرداخت. جواد مشیری پنج سال در رژه نوروزی ایرانیان، چنان ماهرانه و مدبرانه در انتظامات و نظم و ترتیب رژه کار کرد که حتی تحسین پلیس نیویورک را برانگیخت.

او در کارهای حرفه‌ای خود نیز زبانزد همکاران آمریکایی‌اش بود و عشق و علاقه‌اش به همسر و فرزندان دلبنده و وارسته‌اش که هر یک از نخبگان نسل دومی‌های ایرانیان هستند، مثال زنی است.

مرگ جواد مشیری ضایعه‌ای بزرگ برای جامعه ایرانیان و خانواده دلبنده‌اش می‌باشد. این ضایعه را به خانم پروین مشیری (همسر) و دکتر مریم و مهران و دکتر مهیار مشیری و خانواده‌های مشیری، خطیب، عبدی، و مارتین تسلیت می‌گوییم. ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

در گذشت سرکار خانم بولت امیر صالح را به همسر گرامی ایشان آقای امیرحسین امیر صالح بزرگ خاندان امیر صالح و فرزندان گرامی مهیار، مهرداد، مراد و خانم فتانه امیر صالح قاسمیه و خانواده‌های امیر صالح، قاسمیه، خاتمی و سایر بازماندگان تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

در گذشت آقای غلامحسین شایگان را به همسر گرامی ایشان خانم دکتر ماهدخت بانوهمایی، فرزندان: منیژه، مسعود، منصور، دکتر بیژن و خاندان شایگان، همایی، شریف، و سایر بازماندگان صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

در گذشت سرکار خانم زهرا برایکی، مادر دوست گرامی مهین خاتمی و خواهر دوستان گرامی مهدی و جواد فخارزاده را به خانم مهین خاتمی، آقایان مهدی و جواد فخارزاده، دکتر مسعود خاتمی و خانواده‌های برایکی، مشکئی، فخارزاده، اسماعیلزاده و سایر بازماندگان گرامی ایشان صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

«میراث ایران» علاقمند بود تا درباره کردار و زندگی این بانوی بزرگوار مطلبی بنویسد، ولی متأسفانه فروتنی دوستان عزیزمان مهین خاتمی و مهدی فخارزاده این توفیق را به میراث ایران نداد. عده زیادی از دوستداران ایشان در سوگ این بانوی والا، هدایایی به «میراث ایران» به یاد فرهنگ دوستی ایشان تقدیم کرده‌اند که از تمامی این عزیزان صمیمانه سپاسگزاریم.

FAMILY CHIROPRACTIC & SPINAL HEALTH CARE CENTER

Dr. M. Abtahi, DC

Chiropractic Physician

LET CHIROPRACTIC HELP YOU WITH THESE CONDITIONS:

Joint Pain, Neck Pain, Low Back Pain, Sciatica, Headaches, Lethargy,
Fibromyalgia, Herniated Discs, Arm or Leg Pain, Pregnancy Discomfort
and many more conditions...

دردهای ناشی از بارداری، درد مفاصل، درد کمر، ستون فقرات و ...



LIVING WITH PAIN DOESN'T HAVE TO BE AN OPTION!

تنها با یک تلفن از انواع دردها خلاص شوید!!!

Pain relief is only a phone call away!!!

(201) 995-9900

(973) 471-9585

Offices:

27 S. Franklin Tpk.
Ramsey, NJ 07446

110 Passaic Ave.
Passaic, NJ 07055

Free Consultation (\$60 Value)

Most Major Insurances Accepted

مجموعه اشعاریست در قالب‌های غزل، مثنوی، ترانه، چهارپاره، رباعی، دوبیتی و غزل‌واره با اوزان متفاوت که از کتب چاپ شده من و یا کتاب‌هایی که مجوز چاپ دریافت‌داشته، انتخاب گردیده است. مضمون همه آنها عشق به میهن و کشور و سرزمینی است که فرد در آن به دنیا می‌آید و می‌بالد ... در شعر زیبای «نازنینان وطن را به گروگان بردند» می‌خوانیم:

هیچ غم چون غم ما نیست، بیا گریه کنیم
مرگ آلاله روا نیست، بیا گریه کنیم
عشق پرواز بلندیست، ولی کوتاه است!
مردنش هیچ روا نیست، بیا گریه کنیم
از درختان ز جفا چوب تبر می‌سازند
هدفش قلب شما نیست؟ بیا گریه کنیم
استواران همه در باد، به خاک افتادند
بهر این زخم دوا نیست، بیا گریه کنیم
هرزگی شرم شعار است، چه زشت است و سیاه!
این سقوط است، ادا نیست! بیا گریه کنیم
آنچه آمد به سر شوق شقایق اینجا
بی‌گمان کار خدا نیست، بیا گریه کنیم
نازنینان وطن را به گروگان بردند
ناله هم کار به جا نیست، بیا گریه کنیم
دامن مهر، سپید است، کبودش کردند
سینه کانون ریا نیست، بیا گریه کنیم
مه غلیظ است و هوا بهر تنفس مسموم!
آه یک ذره هوا نیست، بیا گریه کنیم
لاله در خاک فتاده‌ست و نگارین زخمی‌ست!
نازنین وقت دعا نیست، بیا گریه کنیم.

از همشهری گرامی من خانم منیژه پلنگ‌پوش (نگارین) تا به حال ۹۷ اثر تمام شده و چند اثر نیمه تمام چاپ شده است. توفیق ایشان را در کارهای ادبی و فرهنگی خواستاریم.

داریوش و ایرانیان (تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان)

کتاب اول و دوم

والتر هینتس

ترجمه پرویز رجبی،

ویراستاران: احمد رضا قائم مقامی و مهدی نوری

نشر ماهی، تهران، تلفن و فکس: ۸۸۰-۹۵۱-۶۶

دوست گرانمایه، دکتر پرویز رجبی، مورخ و نویسنده سرشناس و نامی معاصر در مقدمه خود در این کتاب خواندنی و آموزنده، بسیار مستند و با ارزش می‌نویسد: استادم، پروفیسور والتر هینتس، در پیش‌گفتار خود درباره داریوش و ایرانیان و شیوهی تألیف این کتاب چیزی را ناگفته نگذاشته است. والتر هینتس در سال ۱۹۰۶ میلادی در اشتوتگارت به دنیا آمد. پس از تحصیل در دانشگاه‌های اشتوتگارت، لایپزیک، مونیخ و پاریس در سال ۱۹۳۷ به درجه‌ی استادی تاریخ نایل شد. تخصص اصلی او تاریخ ایران بود و سال‌ها در دانشگاه گوتینگن به تدریس این رشته پرداخت. از آثار او علاوه بر کتاب حاضر، می‌توان به شهریار ایلان، یافته‌ها و پژوهش‌های ایران باستان، تشکیل دولت ملی در ایران و شاه اسماعیل دوم اشاره کرد. عشق سرشار هینتس به تاریخ و فرهنگ ایران را در کم‌تر ایران‌شناس اروپایی می‌توان سراغ گرفت.

والتر هینتس در پیش‌گفتار کتاب می‌نویسد: کتاب داریوش و ایرانیان کوششی است برای پرداختن به تاریخ تمدن ایران در زمان هخامنشیان... ایرانیان در میان ملت‌هایی که تاریخ جهان را شکل داده‌اند، مرتبه‌ی والایی دارند. عمیق



شعله‌های فروزان، ره‌آورد بیست سال غربت

سعید فروزان

شرکت کتاب، ۷۴۷۷-۴۷۷-۳۱۰

«شعله‌های فروزان» با نامی بسیار پر مسمی که بیان‌کننده روحیه و خصلت گرم و گیرا و پر از محبت و اخلاص نویسنده آن آقای سعید فروزان است، پس از مدت‌ها انتظار به دست علاقمندان نوشته‌های شیوا، پر مغز و آموزنده، ایشان رسیده است. سعید فروزان را از بدو تأسیس «میراث ایران» شناخته و نوشته‌هایش همواره زیوربخش صفحات مجله بوده است. او برآستی با روحیه عارفانه، صدای گرم و قلم شیوایش، همه را مجذوب و دوستدار خویش می‌نماید.

سعید فروزان در مقاله «نگرشی به راه و رسم صوفیان» می‌نویسد:

دانی که تصوف چیست، با همه مهر ورزیدن

بر دیو نظر کردن، رخسار پری دیدن

آنجا که نظرگاه دل درویش است،

سرچشمه آب زندگی در پیش است

زنهار میازار دل درویشان

درویش خدا نیست خدا درویش است

تصوف عبارت است از رهایی خود و پیوستن به مبداء.

تفاوت میان صوفی و درویش: درویش کلمه‌ای فارسی و به معانی بینوا و ندار است، چون صوفیان رسم نداری و بی‌چیزی اختیار می‌کردند، آنان را درویش خطاب می‌کنند. بنابراین هر درویشی را نمی‌توان صوفی دانست، همان طور که هر صوفی درویش نیست.

فقیر کیست: کسی است که او را هیچ نباشد تا حدی که از خود نیز فانی شود. منصور حلاج عارف بیضاوی در فقیر گفته است، فقیر آن است که مستغنی از ما سوی الله باشد و چیزی جزء حق توانگری نیابد....

فروزان درباره مشفق همدانی، مدیر و بنیانگذار مجله معروف کاویان می‌نویسد: بزرگ مرد، پیش‌کسوت و دانشمندی افتخارآفرین، یکی از پرکارترین و مبرزترین نویسندگان و مترجمان و روزنامه‌نگاران نامدار عصر اخیر میهن عزیز ما می‌باشد... مشفق همدانی دنیای غنی ادبیات روسی را به روی ایرانیان گشود و نام داستایوسکی را زبان‌زد محافل ادبی کرد و با ترجمه «آزردگان»، «برادران کارامزوف» و «ابله» و همچنین «مادام بوری» و «فلویر» و

توفیق همکار عزیزمان آقای سعید فروزان را با شعله‌های پر حرارت و مملو از دوستی‌شان آرزو می‌کنیم.

هماره می‌بایمت وطن

نگار - نگارین (منیژه پلنگ‌پوش) ۳۸۹۲-۸۸۱-۵۱۱

ناشر: نشر نوش، مشهد

سراینده این مجموعه شعر در مقدمه می‌نویسد: کتابی که پیش روی شماست،

درست و منصفانه ایران باستان قابل ستایش است. خواندن این کتاب با ارزش را به خوانندگان دانش‌پژوه «میراث ایران» توصیه می‌کنیم. دکتر پرویز رجبی، سخاوتمندانه این اثر گرانبها را به دوستان دبیرستانی‌اش، شاهرخ احکامی و هوشنگ بافکر هدیه کرده است.

عشق و انتقام، پایان یک عشق سودایی

ابراهیم مدرسی

مرکز پخش دنیای کتاب، ۶۴۹۹۳۲۷-۳۱۱۹۷۱۹

رمان تاریخی، خواندنی و شیرین عشق و انتقام، نوشته روزنامه‌نگار و نویسنده نامدار دکتر ابراهیم مدرسی است.

قباد و اردشیر که هر یک شمشیر پهن و سنگینی به پهلوی خود آویخته بودند و کارد بلندی بر کمر داشتند، یکی از آن دو جوان که چهره‌ای زیبا داشت، به طرف رفیقش برگشت و گفت: گردش امروز ما خیلی طولانی شد و الان که پاسی از شب می‌گذرد، هنوز دو فرسنگ به شهر داریم. رفقای ما حتماً نگران خواهند شد. رفیقش که برعکس او چهره‌ای خشن و مردانه داشت با لحن تمسخرآمیزی گفت قباد، تو به زن‌ها بیشتر شباهت داری تا به مردها، فرضاً قدری دیر شده باشد، صبح که به شهر برگشتیم نگرانی دوستان ما رفع خواهد شد. چرا صبح؟ مگر خیال ندارید امشب به شهر برگردیم؟ دروازه‌های پایتخت اول غروب بسته می‌شود و دیگر تا صبح هیچکس را به شهر راه نمی‌دهند و ما ناچاریم شب را در معبد خرابه‌ای که

سر راه‌مان واقع است به روز برسانیم. با گرسنگی و ناراحتی چه کنیم؟ آن جوان، که نامش اردشیر بود، قهقهه پر صدایی به راه انداخت و گفت: نگفتم که تو اخلاقاً به زن‌ها شبیه هستی! مگر چه مانعی دارد که یک شب را انسان گرسنه به روز آورد یا زین اسبش را زیر سر گذاشته و به روی زمین سخت بخوابد؟...

در بخش «اردشیر در زندان» می‌خوانیم: ... پیرزن آهی کشید و گفت آری فرزند، حق با تست اگر من فریب مارکوس را نخورده بودم، اکنون اردشیر گرفتار نبود و حالا هم نباید نشانی خود را به من بدهی زیرا وقتی که محل ترا ندانم در کجاست، هیچکس نخواهد توانست مرا بفریبد. ولی خواهش می‌کنم تا در شهر تیسفون هستید گاهی به ملاقات من بیایید...

در «به سوی پارس» می‌نویسد: سودابه می‌خواست به این ترتیب او را مست کند و از پای درآورد و بعد به وسیله تطمیع و تهدید از چنگال مردی که خارج از خانه ایستاده و کشیک می‌داد فرار کند، ولی از بخت بد این تدبیر سودابه نتیجه معکوس داد. سرباز، که از شدت مستی نزدیک بود چشمانش از حدقه بیرون آید، کم‌کم خود را به سودابه نزدیک کرد به طوری که سودابه بخوبی رایحه کربهی را که از بدن او متصاعد بود، استشمام می‌کرد...

در «ورود به تیسفون» می‌خوانیم: پس از کشته شدن اردوان، اردشیر راه تیسفون را پیش گرفت. طوایف و قبایل بین راه یکی پس از دیگری به اردوی او پیوستند... ژولیانا در آخرین نفس چشم گشود و آن‌اهیت را بالای سر خود دید. آن‌اهیت گفت بالاخره انتقام شاهین وفادار را از تو کشیدم. ژولیانا حتی کلمه‌ای هم بر زبان نیاورد و جان داد. آن‌اهیت هم فوراً از در خارج شد و خود را به گارد سلطنتی معرفی کرده و به جرم خود اقرار نمود و روز بعد اردشیر او را آزاد کرد. جنازه‌اش را ماهی‌گیرها در کنار رود دجله گرفتند. به تقاضای قباد اردشیر از گناه سوخرا هم گذشت و شهنواز هم پس از مدتی مهر و محبت قباد را از یاد برد و به عقد یکی دیگر از سرداران اردشیر درآمد.

مجموعه شعر، نامه‌ای به زادگاهم، شیراز

سروده و دست‌نوشته محمدعلی یزدان‌فر

از تیمسار محمدعلی یزدان‌فر، تا کنون دو مجموعه شعر به نام‌های «آتش‌فشان خاموش» در ایران و «پرستوی مهاجر» در آمریکا به چاپ رسیده است. «نامه‌ای به زادگاهم شیراز» شامل چند قطعه شعر تجدیدنظر شده از دو مجموعه پیشین،

که می‌شویم، می‌بینیم که هنوز هم ایرانیان در زمان هخامنشیان انجام داده و به دست آورده‌اند، بر صلابت است. کارل یاسپرس بدرستی سده ششم پیش از میلاد را با اصطلاح بر ساخته و مناسب خود «عصر محور» نامیده است: «در این سده، انسانی پدید آمد که ما تا به امروز با او زندگی می‌کنیم.» بر محور این عصر است که در ایران سه ستاره، یعنی زرتشت، کوروش و داریوش می‌چرخیدند.

در هند سخن در دست بودا بود. چین دوران لائوتسه و کنفوسیوس را می‌گذراند. در اسرائیل پیامبران ارمیا، حزقیال و اشعای ثانی برخاستند. در این عصر محوری تاریخ جهان، زمین در چنان نور معنوی‌ای غرق شد که پیش‌تر هرگز آن را به خود ندیده بود. ... عنوان «داریوش و ایرانیان» را به دو دلیل برگزیدم، یکی اینکه داریوش برای تاریخ و فرهنگ ایران باستان بیش‌ترین منابع را برای ما به یادگار گذاشته است. بخشی از این منابع تازه در دهه‌های اخیر کشف شده‌اند. با این منابع مورخان امکان پیدا کرده‌اند که به تصویری از ایران عصر هخامنشی دست یابند که دیگر نُه‌دهم آن تکیه بر منابع بیگانه یعنی منابع یونانی و به عبارت دیگر منابعی که به دست دشمن فراهم آمده، ندارند.

دیگر اینکه به طور اسرارآمیزی به نظر می‌رسد که سر نخ‌های تاریخ جهان در دوره‌ی باستان از طریق زرتشت و کوروش به دست داریوش رسیده است. داریوش این سر نخ‌ها را به دست گرفته، آنها را جمع کرده به آنها نظم داده و به آیندگان خود سپرده است.

سند «دروازه‌ی آسیا» بر سر راه کهنی که از بین‌النهرین، سرزمین‌های پست فرات و دجله به فلات ایران منتهی می‌شود و در دنباله‌ی خود فلات ایران به آسیای میانه می‌پیوندد، به گفته ارنست هرتسفلد از سرپل ذهاب تا همدان، دروازه‌ی آسیا قرار گرفته است... رهگذر در این جا به نگاره‌ها و آثار باستانی بی‌شماری برمی‌خورد. باشکوه‌ترین این آثار در روستای بیستون نزدیک کرمانشاه قرار دارد... این آبادی از دیرباز مقدس بوده است... بیستون در قرون وسطا بهستان و در زمان باستان به گستانه نامیده می‌شد، یعنی جایگاه خدایان. داریوش بزرگ در اینجا بر فراز سینه صخره، در سال ۵۲۰، جریان به قدرت رسیدن خود را با سنگ نبشته‌ای مصور جاودانه کرده است. یادمان بیستون داریوش، نه تنها مهم‌ترین سند دروازه‌ی آسیا، که همه ایران است. بدون این اثر از تاریخ ایرانیان در عصر هخامنشی چیزی بیش‌تر از آنچه یونانیان دشمن برایمان روایت کرده‌اند، نمی‌دانستیم. به علاوه این سند دروازه‌ی آسیا، سنگ بنای همه دانش امروزی از آسیای مقدم باستان است.

... به دستور داریوش نبشته‌های او به سه زبان کهنه شده‌اند: ایلامی، اکدی (بابلی) و فارسی باستان. خط میخی فارسی باستان به فرمان شاهنشاه برای نوشتن این نگاره به وجود آمد. این خط چون از همه‌ی خط‌های میخی آسان‌تر بود و فقط ۴۲ حرف یا نشانه داشت، زودتر از همه بازخوانی شد. به این ترتیب خط میخی فارسی باستان کلید بازخوانی خط میخی بابلی را با ۵۰۰ نشانه و خط ایلامی برآمده از این خط را که در زمان داریوش ۱۳۱ نشانه داشت به دست داده. بدون سنگ نبشته‌ی سه زبانه داریوش حتی امروز هم دانش آشورشناسی وجود نداشت. بدون داریوش، تقریباً هیچ اطلاعی از سومری‌ها و بابلی‌ها، هیتی‌ها، اور‌نور‌ها، آشوری‌ها و ایلامی‌ها در دست نبود. صدها هزار لوحه‌ی خط میخی که در حفاری‌ها با زحمت زیادی از خاک آسیای مقدم به غنیمت ما درآمد، بدون سنگ نبشته‌ی داریوش ناخوانده و ناشناخته می‌ماندند و در موزه‌های جهان خاک می‌خوردند. تنها این تصمیم داریوش که کارهای خود را به همه معاصران و آیندگان به سه زبان اعلان کند، به تیزبینی دانشمندان غربی سده‌ی ۱۹ و ۲۰ میلادی این امکان را داد تا آرام آرام همه‌ی خطوط میخی را بخوانند و به این ترتیب به زبان‌ها و فرهنگ‌های مردم آسیای مقدم باستان دست یابند. درباره‌ی این حقیقت، حتی متخصصان فن بندرت چیزی به زبان می‌آورند. داریوش فقط تاریخ ساز نبود، بلکه او تاریخ علم را هم، پس از این که تقریباً ۲۵۰۰ سال از عمر سنگ نبشته‌هایش گذشته بود، شکوفا کرد و این تاریخ فقط تاریخ خود او نیست، تاریخ آسیای مقدم نیز هست.

همت دکتر پرویز رجبی و یارانش در ترجمه و در دسترس گذاشتن تاریخ

در مکتب دیکتاتورها



می گویند اسکندر
قبل از حمله به ایران
درمانده و مستأصل
بود... از خود می پرسید
که چگونه باید بر مردمی
که از مردم من بیشتر
می فهمند حکومت کنم؟
یکی از مشاوران می گوید:

«کتاب هایشان را بسوزان. بزرگان و خردمندان شان را بکش و دستور
بده به زنان و کودکان شان تجاوز کنند».

اما ظاهراً یکی دیگر از مشاوران (به قول برخی، ارسطو) پاسخ
می دهد: «نیازی به چنین کاری نیست. از میان مردم آن سرزمین،
آنها را که نمی فهمند و کم سوادند، به کارهای بزرگ بگمار. آنها که
می فهمند و باسوادند، به کارهای کوچک و پست بگمار. بی سوادها
و نفهم ها همیشه شکر گزار تو خواهند بود و هیچگاه توانایی طغیان
نخواهند داشت. فهمیده ها و با سوادها هم یا به سرزمین های دیگر
کوچ می کنند یا خسته و سرخورده، عمر خود را تا لحظه مرگ، در
گوشه ای از آن سرزمین در انزوا سپری خواهند کرد...».

سروده های جدید و ابیات برگزیده است. تیمسار یزدان فر در یادداشت خود برای
هدیه کتاب به «میراث ایران»، می سراید:

اشکی از شمع برافروخته ای
قاصدی بُد، ز دل سوخته ای
من درویش بجز برگی سبز
نیست در کیسه ام اندوخته ای

بنا به نوشته مرتضی مشیر، تیمسار محمدعلی یزدان فر افسر شهربانی، پس از
طی مراحل تحصیلی دانشگاهی، از معدود افسران پلیس بود که به دانشگاه جنگ
نیروی زمینی معرفی و دوره فرماندهی و ستاد آن نیرو را به رتبه ممتاز با موفقیت
گذرانده است. یزدان فر، در سرآغاز می نویسد: هدف از تدوین این دفتر نه شهرت
است و اشتها و نه مکتب است و افتخار و در مقام ادعا هم نبوده و نیستم. تنها با
کمی بضاعت خویش آنچه را به رهبری درک و احساس بر دلم گذشته است بر این
صفحات ریخته و به میراث و یادگار میهنم به امید یادی نه به انتظار مژدی.

اشکی از شمع برافروخته ای
تحفه ای بود ز دل سوخته ای
خجل از فقرم و در کیسه بجز
برگ سبزی نبد اندوخته ای
و یا می گوید:

گر در قمارخانه تقدیر باختیم
گر همچو شمع سر به گریبان گذاشتیم
با یاد آن گذشته و آن زادگاه دور
اینک نگارخانه ای از عشق ساختیم.

آژانس مسافرتی ایراکسپرس



- اطلاعات صحیح و مطمئن

- قیمت های مناسب و ارزان، ولی دقیق و واقعی

- سرویس و سطح اطلاعات عالی حرفه ای، قضاوت با شما...

برابر است با چهار دهه خدمات هواپیمایی بازرگانی به ایرانیان

گرام مقیم آمریکا توسط یکی از قدیمی ترین مدیران آن،

بهمن امیرحکمت

(888) 277-0823

(800) 408-7651

airexpress@cox.net



فصل نامه ره آورد و کتاب

هدیه ای فراموش نشدنی و همیشه ماندنی است که کهنه نمیشود
آنها را به عنوان هدیه برای دوستان خود سفارش دهید

برای اشتراک فصل نامه ره آورد
و یا کتاب از کتابخانه اینترنت ره آورد

به آدرس اینترنتی www.rahavard.com مراجعه فرمائید

ره آورد ماهانه سفارش را با بسته بندی زیبا همراه کارت هدیه به نشانی
گروه نامه «آوانامه» ارسال می شود

برای اشتراک می توانید با شماره زیر هم تماس بگیرید.

۳۱۰-۷۲۴-۸۱۱۷

در صفحه ۱۹ فصلنامه «میراث ایران» در شماره ۵۴ تحت عنوان «واژه‌های پارسی سره در برابر واژه‌های بیگانه» به کوشش انجمن پارسی‌گویان و دوستداران فرهنگ ایران» خبر کوتاهی نظرم را جلب کرد. در آن خبر از قول «انجمن پارسی‌گویان» آمده است که «هشت وات الفبا، یعنی: ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، عربی هستند و هرگاه یکی از این واژه‌ها را در واژه‌ای می‌بینید بدانید که آن واژه عربی است.»

از فحوای این عبارت درک می‌شود که انجمن محترم می‌خواهد ما را از کاربرد واژه‌های عربی برحذر دارد و حال آنکه در هدف انجمن نوشته شده که از «پارسی سره در برابر واژه‌های بیگانه» دفاع می‌کنند. در کشور ما تعدادی ایرانی عرب زبان در خوزستان و حدود بوشهر زندگی می‌کنند. بیش از ده میلیون ترک‌زبان در آذربایجان و ترکمن و قسمتی از ملایر و قزوین وجود دارند. در تهران و شهرهای بزرگ و حتی در اروپا و آمریکا تعداد زیادی ترک‌زبان زندگی می‌کنند که وقتی بهم می‌رسند برایشان راحت‌تر است به ترکی سخن بگویند تا فارسی. در این صورت، از انجمن پارسی‌گویان که می‌خواهد واژه‌های بیگانه را دور بریزد، انتظار می‌رود آن گروه‌ها را وادار کند به فارسی سره سخن بگویند. چرا اینان فراموش می‌شوند، ولی اگر پیروزی بگوید «غصه دارم» خم به ابرو می‌آید که چرا وات «ص» را که عربی است به کار بردی. باید بگوی «اندوهناکم». این پیروز از اجدادی پیروی می‌کند که لااقل از زمان سامانیان فارسی را آغاز کرده‌اند و نمی‌دانند تا این زمان چه تحولاتی در فارسی به وجود آمده است.

حال به این چند لغت توجه کنید: سلسله،

اسلام، سال، تاریخ، مشترک، ملک، استتار. این‌ها و هزاران واژه از این نوع از واژه‌های ممنوعه آزادند، با این‌همه عربی هستند. بنابراین معیار درستی برای تمیز عربی و فارسی نیست و یگانه راه تشخیص این است که عربی و تاریخ تحول فارسی را بخوانیم. اشتباه دیگر این است که به پیروی از افراد ناآگاه «ث» (TH) را هم وات عربی خوانده‌اند. این وات در قدیمی‌ترین زبان ایرانی، یعنی زبان اوستایی به کار رفته است. من برای رعایت اختصار سه چهار کلمه اوستایی با حرف «ث» در اینجا می‌آورم. می‌کوشم واژه‌های کوتاه به کار برم.

۱. ADATHA یعنی ناروا، حرف ث در اینجا با TH نشان داده شده است. ۲. HARTHA یعنی همراه، یکجا. ۳. MATHRA یعنی گفتار ایزدی. ۴. HATHA یعنی کدام، چه. همین کلمه در زبان پهلوی زمان سامانیان به «چیگون» تحول پیدا کرد.

دوران سلطنت ساسانیان چهار سده و بیست و شش سال بود. قدرت آنان بعدی بود که غالباً دولت روم را شکست می‌دادند و حتی امپراتور را اسیر می‌کردند. زبان رسمی شان پهلوی بود. ولی واژه‌های سریانی و آرامی در آن وارد شد که آن را «هزوارش» می‌گفتند. یک

نمونه هزوارش این است که می‌نوشتند «ملکان ملک» ولی هنگام خواندن می‌گفتند «شاهنشاه». متعصبان زبان نتوانستند هزار کلمه را کنار بگذارند، شما چگونه می‌توانید چند سده‌ها واژه را از پارسی سره خارج کنید. لازمه این کار این است تمام دیوان‌های ناصر خسرو، خاقانی، جمال‌الدین اصفهانی، کمال‌الدین اصفهانی، مولانا، خیام، نظامی، سعدی، حافظ، صائب تبریزی و سدها شاعر دیگر که مردم بدان‌ها عادت کرده‌اند گردآورده و آتش بزنید. علاوه بر این‌ها کتاب‌های تاریخ بیهقی، ترجمه تاریخ‌های طبری، و کابل و دوره کامل لغت‌نامه دهخدا و کتاب‌های مربوط به تاریخ ادبیات و چند هزار کتاب‌های دیگر را طعمه آتش کنید، آنگاه با ده دوازده هزار واژه سره شهرت ایران را به عرش برسانید.

اجازه بدهید ببینیم دیگران چه می‌کنند. عرب‌ها، که بعضی آنان را «پارهنه» می‌خواندند، هزاران واژه را وارد زبان خود کرده به آنها صورت عربی داده‌اند. فی‌المثل همین واژه «وزیر» پهلوی که در زبان دری به «وزیر» تغییر کرد، عرب‌ها آن را به «وزیر» و جمع آن را «وزراء» خواندند.

در هیچ کشوری تصفیه زبان مطرح نیست جز ایران!

رحمت مهر از (سن دیگو)

زبان انگلیسی چهارصد سال پیش ۴۰۰ هزار واژه داشت. امروز آن طور که پشت جلد فرهنگ لغات موجود در کتابخانه‌های دانشگاه‌ها نوشته تعداد واژه‌ها از ۱۴/۵ میلیون کلمه تجاوز می‌کند. آیا این واژه‌ها را همان کلمات چهارصد سال پیش زاییده‌اند؟ نه. حتی بسیاری از واژه‌های قدیمی کهنه شده‌اند. حدود هزار بیت منظومه «بوالف» دارد که هزار سال پیش سروده شده، اما امروز انگلیسی‌های تحصیل کرده نمی‌توانند آن را بدون مراجعه به تفسیرها بخوانند. من کتابی در کتابخانه دانشگاه سن‌دیگو دیدم که حاوی واژه‌های فارسی در انگلیسی بود. کتابی بود که بیش از صد صفحه بود. لغت‌نامه‌های یک‌جلدی قطور هم در برابر هر واژه می‌نویسند از چه زبانی اقتباس شده.

نتیجه چه بود. پیش از جنگ جهانی دوم زبان فرانسه زبان بین‌المللی بود. بعد از جنگ اگر چه انگلیس به سبب ویرانی‌ها و استقلال مستعمرات فقیر شده و آمریکا به آن کشور کمک مالی می‌کرد، اما زبانش از همه زبان‌ها غنی‌تر بود. به همین جهت سازمان ملل که تشکیل شد زبان انگلیسی را زبان رسمی و ملی قرار داد.

اعضای محترم خوش‌نیت «پارسی‌گویان» بگویند در کدام کشور چند نفر نشستند که زبان خود را از زبان‌های بیگانه طهارت بدهند؟ دنیا تبدیل به دهکده‌ای شده که ظرف چند دقیقه همه ملل جهان را از کشته شدن جوانان ایرانی در خیابان‌ها متأثر می‌شوند. این خود نشانه توجه مردم جهان به فرهنگ‌های یکدیگر است.

آقای محمدعلی امام شوشتری، استاد دانشگاه تهران کتابی نوشت تحت عنوان «فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی» این کتاب را انجمن آثار ملی ایران طبق معمول پس از تصویب سه دانشمند به چاپ رسانید. این فرهنگ ۸۰۷ صفحه دارد. نویسنده آن هر واژه فارسی را که وارد زبان عربی شده با توضیح لازم عرضه داشته تا خواننده براحتی از آن بهره‌مند شود. (البته خواننده باید با زبان عربی آشنا باشد.) برای مثال نویسنده بیت شعری عربی را شاهد می‌آورد که کلمه «جوامیس» را به کار برده. مؤلف با استفاده از المنجد و «عیون الاخبار» و منابع دیگر متوجه شده که جوامیس تغییر شکل یافته «گامیش» است. وی از ۶۵ منبع استفاده کرده و ۷۷ واژه فارسی را که عرب وارد زبان خود کرده مشخص کرده است. اگر سایه مرگ به این محقق ایران دوست فرصت داده بود خدمتش در این راه گستردگی بیشتری پیدا می‌کرد.

نزدیک سی‌سدسال پیش کتابی به دست ایرانیان رسید به نام «دساتیر» که شخصی در هند به نام آذر کیوان «دساتیر» را می‌آورد که از شانزده پیغمبر ایرانی سخن می‌گوید و چون ایرانیان را برای واژه‌ها سره تشنه می‌دید در کتاب خود واژه‌هایی ساخت. از زمان ناصرالدین‌شاه شاعران و نویسندگان تا توانستند از واژه‌های دساتیر استفاده کردند. شاعران و نویسندگانی همچون فتح‌الله خان شیبانی، رضاعلی هدایت، فرصت‌الدوله شیرازی، قاضی، یغمای جندقی، سروش اصفهانی، فروغی بسطامی، میرزا صادق امیری، ادیب الممالک فراهانی، میرزاتقی‌خان سپهر مؤلف مجلدات ناسخ‌التواریخ، آثارشان پر از واژه‌های مسخره دساتیر است. فرصت‌الدوله که در زمان ناصرالدین‌شاه تصویر او را کشید، زبان انگلیسی را خوب می‌دانست و نخستین ایرانی است که خط میخی را فرا گرفت و یک کتاب خودآموز در این بحث نوشت. وی شاعری طرفدار مشروطه بود. اما در سه بیت شعر پنج واژه دساتیری به کار برد که عبارتند از نیرنود، فرزند، فراتین، فرویده، اپرخیده.

زنده یاد علامه قزوینی نخستین ایرانی بود که به شهادت آذر کیوان پی برد. وی استاد پورداود را در این باره آگاه ساخت. استاد هزار واژه از صفحه‌های مختلف دساتیر انتخاب کرد و با واژه‌های لغت‌نامه‌های پیش از دساتیر تطبیق کرد و بر او آشکار شد که حتی یک واژه آن هم با زبان فارسی تطبیق نمی‌کند. استاد فقید

تقدیم به:

رزمندگان دلیر و ظنم

پیروز شایان (سن حوزه)

آن سروقدان ترانه خواندند
از بام بلند آسمان‌ها
از تارک قله دماوند
بر سینه دشت‌های خونین
بر صفحه خاطرات تاریخ
آن شیرزنان ترانه خواندند

از پنجره‌های بیم و امید
از کوچه مهر و آشنایی
در شور و ندای آسمانی
با جامه سبز مهربانی
آن پاک‌دلان سرود خواندند
همراه پرندگان آزاد
در بارش تیر و ضرب و دشنه
با هدیه خون و جان و هستی
با خشم و غرور و پایمردی
بر چهر گناه و رب و بیداد
بر چشم خردستیز گرگان
بر کوردلان عاقبت سوز
بر مکتب شرم و درد و هذیان
بر مکتبیان ننگ آموز
پژواک سرود آن دلیران
بگذشت ز مرز و بوم ایران
بشکست سکوت شامگاهان
تندیس بهادران جانی
دیوار جنون و جهل و عصیان
و آن معبد خالی خیالی
هم طبل گسسته ریایی

اهریمن بدسگال، بدنام
طرفی نبرد
ز بند و آزار
از کشتن شمع در نهانگاه
ویرانی آشیان قمری
از کندن شاخه‌های سرشار
از سوختن و شکستن جام
هر شمع هزار شعله گیرد
هر شاخه هزار شاخه آرد
هر نغمه هزار نغمه زاید
در گردش روزگار و ایام

هجای هجو

جهانگیر صداقت فر

نام‌تان را در نحوسـت مرثیه‌ای
بر ساحل مردابی جاودانه خواهم ساخت
تا بویـناک بادهای پریشان
بر بیاشوبد خوابـتان را هر لحظه
تا غروب قیامت!

گور هاتان،
جولان سرای لاشه خوارانی
خونین منقار،
و یادمان‌تان بر هجای جنده‌ی تاریخ
لجن آگندِ خاطره‌ای بیگانه می‌خواهد بود!

گذار زمان
استخوان پاره‌های شما را تا ابد الآباد،
در مَدِ گنداب نفرت و نفرتین
غسل می‌خواهد داد.
و شما را حسرت تطهیر،
تا همیشه
بر دل می‌خواهد نشست!

ما در ظلمت خیز دهلیز شما
حرام شدیم،
هر قطره نورِ نباریده
به مقبره‌ی شومِ نام‌تان
هر آینه

تا مدام
حرام باد.

تیبوران، پانزده فوریه ۲۰۰۷

برای درج آگهی فعالیت‌های

اقتصادی و فرهنگی خود، یا

دریافت منظم فصلنامه

«میراث ایران» با ما صحبت کنید!

4283 471 (973)

دکتر محمد معین نویسنده دوره شش جلدی لغت‌نامه
تصمیم گرفت لغت‌نامه برهان قاطع را ضمن تصحیح
از واژه‌های دساتیری پاک سازد. وی لغت دساتیری
را در حاشیه توضیح داده که اگر خواننده در جایی
واژه‌ای از دساتیر ببیند فریب نخورد و در صورت لزوم
دیگر دوستان را نیز آگاه سازد.

پس کسانی که می‌خواهند درباره زبان فارسی
تحقیق کنند باید زبان‌های ایرانی را بررسی نمایند. این
زبان‌ها عبارتند از زبان‌های کهن مانند زبان اوستایی،
فارسی باستان (خط میخی عصر هخامنشیان). واژه‌های
باقی مانده از زبان فارسی، زبان سغدی که دوش به دوش
زبان پهلوی و حتی دری رواج داشت و در آمریکا تدریس
می‌شود و متأسفانه دانشجویان آمریکایی هستند و تنها
سه چهار نفر ایرانی به آموختن آن علاقه نشان داده‌اند.
از زبان‌های دیگر ایرانی عبارتند از خوارزمی، سکایی،
پارتی، آسی، و زبان پهلوی ساسانی. از واژه‌هایی که از
زبان پارتی در عصر ما هنوز به کار می‌برند: شهر، فرشته،
شاهپور. نمونه‌ای از زبان سغدی: بساک (تاجی که از گل
درست می‌کردند و در مراسم ویژه‌ای شرکت می‌کردند).
زندباف، فغفور (بغپور) چرخشت، مُل، ملخ و غیره.

واژه‌های یونانی: دیهیم، درهم، دینار، فنجان،
لنجر، پسته، الماس، مروارید، سیم (نقره) نرگس، کلم،
کلید، قپان، کالبد، لکن، یاقوت، زمرد، و غیره. نمونه‌ای
هم از آنچه از زبان‌های آرامی یا سریانی وارد فارسی
شده: کشیش، مسیحا، تابوت، چلیپا، کنشت، شنبه،
شیبور، بویا، گنبد، شیدا، تود (توت) و غیره. واژه‌هایی
که از هندی وارد فارسی شده، شکر، سمن، فلفل، شغال،
کوتوال، صندل، نارگیل، کرباس، شیدا، قرنفل، لاک
و غیره. از زبان ترکی تنها به چند کلمه اکتفا می‌کنیم:
اردو، اطراق، یغما، ایلچی، قراول، خاقان، برلیغ و غیره.
زبان فارسی از چینی هم کلمه‌هایی قرض گرفته مانند
کاغذ، چاپ، تیم، تیمچه و غیره. واژه‌های مغولی: نوکر،
سوغات، چریک، بهادر، کرباسی، کنکاش قورچی، کُتل،
یاسا، تمغا، یرلیغ و غیره.

حال اگر اشخاص معتقد به تصفیه زبان پارسی
هستند، باید زحمت زیاد تحمل کنند. من در این باره راه
اختصار پیشه کردم. نخست باید عربی را بیاموزند. زیرا
در شاهنامه فردوسی اگر تکرار یک کلمه را هم در نظر
بگیریم حدود پانصد (۵۰۰) واژه عربی به کار رفته. اگر
واژه‌های خارجی را کنار بگذاریم زبان فاسی فقیرترین
زبان‌ها خواهد شد ولی این کار نشدنی است.

* نویسنده در متن دستنویس این نوشتار، چهار کلمه
اوستایی را با الفبای اوستایی و معادل آوایی آنها را با
الفبای انگلیسی نوشته و در یادداشت جداگانه‌ای خطاب
به سردبیر مجله توضیح داده چنانچه امکان کامپیوتری
حروف چینی خط اوستایی وجود ندارد، معادل آوایی
این کلمات با حروف انگلیسی تایپ شود و بجای حرف
«ث»، «TH» به کار برود.

Discount Air Fares

1 (800) 830 - 9212

Ace Vacations Ltd.

468 N.Camden Drive, Suite 200, Beverly Hills, CA. 90210

From NEW YORK

Tehran.....	\$ 799
Business Class.....	\$ 2799
Dubai.....	\$ 789
Business Class.....	\$ 3399
Amsterdam.....	\$ 489
Moscow.....	\$ 599
London.....	\$ 299
Paris.....	\$ 469
Frankfort.....	\$ 399
Istanbul.....	\$ 499
Toronto	\$ 299

From TEHRAN

New York.....	\$ 769
Business Class.....	\$ 2529
Washington.....	\$ 769
Business Class.....	\$ 2529
Chicago.....	\$ 799
Los Angeles.....	\$ 809
Denver.....	\$ 949
San Francisco.....	\$ 809
Detroit.....	\$ 789
Toronto.....	\$ 799
Vancouver.....	\$ 989

قبل از خرید بلیط با ما مشورت کنید

نرخ های استثنایی به تهران و دیگر نقاط جهان از آمریکا و کانادا

فروش سرویس C.I.P

نرخ های استثنایی از تهران به آمریکا و کانادا با دفاتر فروش در قلب تهران
تورهای تفریحی، کوروز و نرخهای مخصوص اروپا

Discounted Eco & Business Class Air Fares are available from 124 cities
In North America to: Tehran, Dubai, Istanbul, Amman,.....



Toll Free: (800) 830-9212

USA: (310) 860-4712

Tehran: (021) 88849083

www.DiscoverPersia.com

Conditions apply. Fares are USD per person for return travel unless otherwise stated.
Prices are subject to availability at advertising deadline and are for Select departure date and
subject to change without any notice. Taxes are not included. Fares valid for 01 April-15 May 2008

در نوشتارهایی که در دو شماره از فصلنامه «میراث ایران» (شماره ۴۹ و ۵۳) درباره سفر جنگی الکساندر مقدونی به ایران و هند درج شد گفته شد که این سفر جنگی یک رمان یا افسانه تاریخی است و اگر در نوشتارها ژرف نگری شود روشن خواهد شد که نویسندگان این افسانه از وضع جغرافیایی درون ایران و هند بکلی ناآگاه بوده‌اند. نام شهرها و سرزمین‌ها که در این افسانه آورده شده نشان دهنده بی‌اطلاعی آنها می‌باشد. برای نمونه الکساندر در این سفر جنگی در شرق یا خاور افغانستان به کوه‌های قفقاز می‌رسد و و.... شوربختانه نویسندگان و مورخان اروپایی، که در این گونه موضوع‌ها خالی از تعصب نیستند، این سفر جنگی را یک واقعیت فرض نموده و بیشتر این نام‌های جغرافیایی را به محل‌هایی اطلاق نموده‌اند که به آن سرزمین‌ها چسبندگی ندارد. آریا را با هرات و باکتریا را با بلخ و هیرکانی را با گرگان و و تطبیق نموده‌اند و و... که از تکرار دوباره آن می‌گذریم و خوانندگان گرامی را به نوشتارهای پیشین راهنمایی می‌کنیم و می‌افزاییم که از این افسانه‌سازی‌ها در داستان سفر جنگی الکساندر کم نیست و اگر بخواهیم وارد جزئیات شویم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

در نوشتار امروز داستان اسکندر را در شاهنامه حکیم توس (فردوسی) بررسی می‌کنیم. به طوری که تاریخ‌نویسان اروپایی و شماری از مورخان ایرانی نوشته‌اند اشکانیان حدود پانصد سال در ایران فرمانروایی کرده‌اند و فرمانروایی آنها یکی از طولانی‌ترین حکومت‌ها در ایران بوده است. آنها با محاسبه اروپاییان از سال ۲۵۱ پیش از میلاد تا سال ۲۲۶ میلادی یعنی ۴۷۶ سال نزدیک به پنج سده فرمانروایی داشته‌اند. و به نظر نویسندگان این نوشتار از سال ۳۳۰ پیش از میلاد تا ۲۲۶ میلاد یعنی تا روی کار آمدن اردشیر سلطنت کرده‌اند. تازه در آغاز سلطنت اردشیر چهل سال اختلاف است که در این صورت اشکانیان حدود شش سده فرمانروا بوده‌اند. نوشته‌اند که الکساندر مقدونی مدت یازده سال فرمانروایی کرده که از این مدت هفت سال آن در سفر جنگی به ایران و هند گذشته است. با شگفتی دیده می‌شود که در شاهنامه فردوسی برای فرمانروایی هفت ساله الکساندر دوهزار و شصت و دو بیت شعر سروده شده، در حالی که برای فرمانروایی پانصد یا ششصد ساله اشکانیان پانزده یا شانزده بیت سروده شده است و در این دوره که بارها لژیون‌های رومی دچار شکست شده‌اند در شاهنامه آمده:

چو کوتاه بُد شاخ و هم بیخشان
نگوید جهان‌دیده تاریخشان!!
از آنها بجز نام نشنیده‌ام
نه در نامه خسروان دیده‌ام!!

این شرح کوتاه نشان می‌دهد که نخست داستان اسکندر در شاهنامه الحاقی است و دوم آن که در

این برهه از زمان در تاریخ دست برده‌اند. خوانندگان گرامی می‌دانند که در پایان شاهنامه داستان‌هایی چون «برزنامه» و «فرامرزنامه»، «کک کهزاد» و... که گوینده آنها نامعلوم است به نام «ملحقات» آورده شده است. حال اگر خیلی خوش‌بین باشیم، باید داستان اسکندر را در شاهنامه یکی از این ملحقات بدانیم که بعدها به شاهنامه اضافه شده است. آنچه مسلم است داستان اسکندر در شاهنامه اثر طبع استاد توس (فردوسی) نیست.

اینک به چند بیت از قصه اسکندر در شاهنامه توجه فرمایید:

اسکندر در هندوستان با دختر پادشاه هند به
آئین مسیحایی پیوند زناشویی می‌بندد:
نشستند و او را به آیین بخواست
به رسم مسیحا و پیوند راست
آیا حکیم توس نمی‌دانسته که اسکندر پیش از
مسیح بوده است؟ در شاهنامه می‌خوانیم:
درفش پس و پشت سالار روم
نیشته برو سرخ و پیروزه بوم
همای از برو خیزرانش **قضیب**
نیشته بروبر **محب الصلیب**

افسانه اسکندر در شاهنامه

اصلاح غفاری (تکراس)

آیا این شعرهای سست و بی‌مایه با واژه‌های ناهنجار و رکیک با شیوه فردوسی بزرگ سازگار است؟ آیا فردوسی نمی‌توانسته بجای ترکیب «محب الصلیب» بگوید دوستدار صلیب؟ همچنین آمده:

به دادار دارنده سوگند خورد
به **دین مسیح** و به تیغ نبرد
به **دین مسیحا** به گفتار راست
به داننده کو بر زانم گواست
به آئین و **دین صلیب** بزرگ
به جان و سر شهریار سترگ
به زنار و **شماس** و **روح‌القدس**
کزین پس مرا خاک در اندلس

در شاهنامه اسکندر با خضر همسفر شده و به ظلمات می‌رود. در شاهنامه اسکندر به مکه می‌رود و حرم را طواف و مقام ابراهیم را زیارت می‌کند (لا بد حاجی هم شده است، ن) آمده:

سکندر بیامد به سوی **حرم**
گروهی برو شاد و بهری دژم

در آن جای با گنج و دهیم رفت
به دیدار خان **براهیم** رفت
که خان حرم را برآورده بود
بدان اندرون رنج‌ها برده بود
خداوند خواندیش **بیت‌الحرام**
بدو شد تو را راه یزدان تمام
نژاد **سماعیل** را برکشید
هر آنکس که او مهتری را سزید
پیاده بیامد به **بیت‌الحرام**
سماعیلیان زو شده شاد کام

(شعرا از شاهنامه به تصحیح آقای دبیر سیاقی نقل شد).
از آنچه تا اینجا نقل شد و مشت نمونه خروار است، آشکار می‌شود که بخش اسکندر در شاهنامه فردوسی الحاقی و جعلی است. زنده‌یاد وحید دستگردی در مقایسه اسکندرنامه فردوسی با اسکندرنامه نظامی می‌نویسد:

«در مقام سنجش نظامی و فردوسی بهتر آن است که از اشعار شرفنامه (اسکندرنامه نظامی گنجوی) و شاهنامه را در ترازوی ذوق بگذاریم، زیرا بحر هر دو اشعار یکی ست و ذوق سلیم و فکر مستقیم را حکم قرار دهیم تا معلوم گردد مقام شاعری نظامی کجا و فردوسی کجاست...».

بدیهی است این داوری نادرست از آنجا ناشی شده که اشعار اسکندر در شاهنامه فردوسی را اثر طبع فردوسی پنداشته و در انتساب آنها به فردوسی شک نداشته است و گرنه هر گاه شعرهای اصلی شاهنامه را ملاک سنجش قرار می‌داد در داوری خود تجدیدنظر می‌کرد.

جالب است که در همان زمان‌ها کارنامه اسکندر را دروغ دانسته‌اند. فرخی سیستانی هم زمان فردوسی می‌گوید:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر
فسانه‌ای کهن و کارنامه‌ای به دروغ
به کار ناید رو در دروغ رنج مبر
از آنچه آورده شد، بخوبی دستبردگی در تاریخ و بویژه در دوره فرمانروایی اشکانیان آشکار می‌شود. این دستبردگی مسلماً در زمان ساسانیان انجام گرفته است. چه پس از آنکه اردشیر بابکان بر اردوان پنجم، واپسین شاهنشاه اشکانی پیروز شد، سلسله ساسانی را پایه‌گذاری کرد. دین زردشتی نوین را دین رسمی قرار داد. اینکه می‌نویسیم زردشتی نوین برای این است که در آن روزگار حدود دو هزار سال از زمان زردشت می‌گذشته و برای زنده کردن آن دین لازم بوده که رفرمی صورت بگیرد که افزون بر تجدیدنظر در دین، سیستم فدرال که در زمان اشکانیان حکمفرما بود، به حکومت متمرکز تبدیل شده و در مبارزه با دین سابق (دین یا آئین مهر در زمان اشکانیان) پادشاه که از طرف مجلس مهستان انتخاب می‌شد، در دین و

صدای ندا

ماهرخ پورزینال (کالیفرنیا)

به پاس روز آزادی، ندا جان را فدا کردی
فداکاری شگفتا بهر ایران تا کجا کردی!
خطر را آشکارا دیده‌ای آنجا به چشمانت،
ولی با خون گلگونت، ستم را بر ملا کردی
تو با فریاد آزادی، نمی‌دانی چه‌ها کردی
چو آوای نکبسا، در همه عالم صدا کردی
ز تیر ظلم ملایان، سپردی جان به آسانی،
هزاران شکوه از این بی‌خدایان با خدا کردی
چو ناقوس کلباسا که می‌خیزد ز هر بادی،
تو با غوغای مرگت بی‌صدا، غوغا به پا کردی!
گشودی دفتر ظلم و ستم را، در همه عالم،
چه آسان مشقت ملایان جابر را، تو وا کردی
نمی‌دانی چه کردی در جهان با خون رنگینت؟
تو با جانبازی خود، زیستن را بی‌بها کردی!
تو هر محراب و منبر را که رقصاند دل زاهد،
ز بند ظلم و سالوس ریاکاران، رها کردی
تو با این مرگ ناهنگام در اوج جوان‌سالی،
نمی‌دانی چه خون‌ها در دل شاه و گدا کردی!
کنون در نقش جانبازی به پاس خاک ایرانت،
به سر عمامه‌هاشان را، طناب دارها کردی
نمیرد در همه عالم دلی کوزنده شد با عشق
تو در وجدان عالم، با ندای خویش جا کردی!

دل‌تنگی و من

افسون فروغی پور

روزی دیگر بود
باید آن را به شب می‌دوختم
بدون او،
روز پایانی نداشت
باید در چیزی غرق می‌شدم
بدون او،
روزها آمدند، رفتند
بدون او،
بیدار شدم و خفتم
غرق شدم و دوختم
عادت من نشد
زندگی بدون او!

دیدیم این یک راز دینی و شاهی است و تقریباً هیچکس بجز موبدان و هیریدان و اهل علم و درایت ندانند. (التنبیه والاشراف، ص ۹۱ ترجمه فارسی)
باید توجه داشت که در طول تاریخ به نام شاهان و سرداران داستان‌هایی نوشته شد که کاملاً ساختگی و خیالی و در حقیقت افسانه‌سرایی است مثل کتاب سیروپدی که زیر عنوان «تربیت کورش» ترجمه شده، داستان مربوط به کورش شاهنشاه بزرگ ایران است که گزنفون فیلسوف و شاگرد سقراط آن را نوشته و کورش بزرگ را نمونه والای اخلاق و کشورداری معرفی کرده است و مسایلی از تاریخ را در آن وارد نموده، ولی معلوم می‌شود که مقصود مؤلف آن بوده که رسم کشورداری و اخلاق را به یونانیان نشان بدهد (تاریخ ماد تألیف دیاکونوف روسی ص ۴۸، ۳۲۲ ترجمه کریم کشاورز). همچنین نزدیک‌تر به خودمان درباره تیمورلنگ کتابی به نام تزوک تیموری نوشته شده که شرح دلاوری‌های او را در جنگ‌ها شرح داده‌اند، در حالی که این شرح‌ها صد در صد خیالی است که با حوادث تاریخی بهم آمیخته‌اند. تیمور از دست و پا فلج بوده و نمی‌توانسته بعضی کارها که به او نسبت داده‌اند انجام دهد. در همان زمان شاه نعمت‌الله ولی صوفی معروف سروده:

نیم تنی ملک سلیمان گرفت
گشت گدا خسرو روی زمین
پای نه و خنگ فلک زیر ران
دست نه و ملک به زیر نگین
پنبه غفلت به در آور ز گوش
چشم گشا قدرت یزدان ببین
این همه او می‌دهد او می‌کند
کیست که گوید که چنان یا چنین

در حقیقت می‌توان گفت که شرح حال اسکندر مقدونی به تقلید از کورش نامه یا تربیت کوروش گزنفون نوشته شده است. با ژرف نگری در این نوشتار و نوشتارهای دیگر افسانه‌ساختگی و خیالی بودن سفر جنگی اسکندر بخوبی آشکار می‌شود. گفتنی در این موضوع فراوان است که شاید در نوشتارهای آینده به آگاهی علاقمندان برسد.

آئین نوبه صورت موروثی درآید. دیاکونوف تاریخ‌نویس روسی در «تاریخ ماد» آورده که در آن زمان مانند رم در ایران نیز شاه از طرف مجلس بزرگان برگزیده می‌شده است. (صفحه ۵۰۱ تاریخ ماد)

نوشته‌اند: «اردشیر در کار غش در تاریخ تا آن اندازه پیش رفت که دوره سلطنت اشکانیان را کوتاه و طول سال میان اسکندر و خودش را ۲۶۰ سال یا به قولی ۲۶۶ سال قرار داد.» (بیت مقاله تقی‌زاده صفحه ۲۱) برای سلطنت اردشیر ۱۹ روایت و سال‌های مختلف و برای سلطنت شاپور اول، پسر اردشیر بیست روایت نقل شده است (ص ۲۵۲ همان کتاب).

حدود ۷ یا ۸ سده پس از اسکندر در یونان، کتابی درباره اسکندر نوشته شده که تألیف آن را به کالیستنس نسبت داده‌اند.

این کتاب که داستان افسانه‌ای بیش نیست، اسکندر را آنچنان که دلشان خواسته به قلم آورده‌اند. در افسانه‌ها آمده که کالیستنس مورخی بوده که در رکاب اسکندر وقایع را یادداشت می‌کرده است و در پایان نیز در زندان اسکندر مرده است. نویسنده اسکندرنامه جدید به کالیستنس دروغی معروف شده است و این کتاب به زبان‌های لاتینی، ارمنی، عبری و عربی برگردانده شده و از آنجا وارد ادبیات و تاریخ ایران شده است. بی‌شک خداینامه پهلوی که مأخذ اصلی شاهنامه بوده، چنین فصلی را درباره اسکندر نداشته است....» (پورداد در مقدمه لغت‌نامه دهخدا در نوشتار تحت عنوان دساتیر).

گفتنی در این باره فراوان است از جمله آن که در تاریخ‌های عمومی خاورزمین از دو اسکندر نام برده‌اند که از یکی به نام ذوالقرنین اکبر و به اصطلاح تاریخ‌نویس که نام شریفش اسکندر و از مخالفان دین زردشت بوده و با آن مبارزه کرده است، یکی هم اسکندر مقدونی است که بعضی‌ها سعی کرده‌اند سرگذشت این دو را بهم بیامیزند. (تاریخ حبیب السیر ج ۱) مسعودی مورخ مشهور می‌نویسد: «ایرانیان با اقوام دیگر در تاریخ اسکندر یک اختلاف بزرگ دارند و بسیاری از مردم در آن غافل مانده‌اند به طوری که ما در ولایات فارس و کرمان و دیگر سرزمین‌های عجمان

علیرضا کاخ‌ساز

Ali R. Kakhsaz, CPA, MAcc

ARKCPA.COM

© A. R. Kakhsaz & Company 818/713-9322

دوستی می‌گفت مطالبی که درباره انتهای کار جهان از دیدگاه‌های علمی عنوان می‌شوند، چون با ضوابط مذهبی تطبیق نمی‌کنند نمی‌توانند مورد قبول مردم قرار گیرند. پاسخ دادم کسانی که اینگونه مطالبی را عنوان می‌کنند، منجمه این نویسنده، مسلماً قصد ندارند مطلبی را به اجبار وارد نوسانات فکری افراد سازند، ولی در عین حال باید توجه داشت که آگاهی از مطالب مختلف و حتی متضاد، و مقایسه آنها با آنچه از دوره طفولیت در ذهن ما جا گرفته است، مسلماً به گسترش فکری ما کمک می‌کند. پذیرفتن مطالبی مغایر با اعتقادات القاء شده مذهبی از طرف خانواده و معلم، و طبقه‌ای که اصطلاحاً به آنان روحانی خطاب می‌کنیم، بسیار سخت است و علم و دانش نیز کسی را مجبور به قبول تئوری‌های عرضه شده نمی‌کند، منتهی به طوری که گفته شد آشنایی افراد با مسایل علمی و مقایسه آنها با باورهای از قبل القاء شده مذهبی برای پیشرفت جوامع مورد لزوم است. بنابراین مطالب مربوط به آخرالزمان را که از نظر آن دوست جزء اعتقادات مذهبی است، و نباید خللی به آنها وارد شود باید موشکافی کنیم تا ببینیم از طرف راویان احادیث مذهبی چگونه عنوان شده‌اند.

تعداد این احادیث آنقدر زیاد است که به حساب نمی‌آید و برای نمونه یکی از اعظم رجال مذهبی به نام ابوعبدالله اسماعیل بخارایی، که اثر او به نام صحیح بخاری مورد قبول همه مومنین است، تعداد ششصد هزار حدیث را بررسی کرده و در کتاب خود آورده است که قسمتی مربوط به وقایع آخرالزمان می‌شود.

ثقة الاسلام کلینی، محدث بزرگ شیعه و گردآورنده توضیح المسایل کافی، که پایه تمام توضیح المسایل‌های بعدی است، در نقل احادیث غالباً مربوط به آخرالزمان کوتاهی نکرده است. ولی باید اذعان کرد که در این زمینه هیچکدام از آنها به پای محمدباقر مجلسی، فقیه و محدث و ناقل احادیث شیعه و مولف بحارالانوار، نمی‌رسند. تعداد محدثین و مفسرین مذهبی که این گونه مطالبی را عنوان کرده‌اند، یکی دو تا نیست و همه آنها نیز از وجهه و اعتبار خاصی در بین پیروان خود برخوردارند. بنابراین یا باید

مطالب آنها را به طور درست قبول کرد و یا داوطلبانه عنوان «کافر» را پذیرفت. موضوع آخرالزمان و روز داوری در همه مذاهب جای خاصی دارد، زیرا از لحاظ بشر مهمترین موضوع تلقی می‌شود. از زمانی که در مغز انسان هوشمند (Homo Sapiens) فکر به وجود آمد و فهمید که فقط مدت زمان محدودی در این جهان باید زندگی کند، این تمایل ریشه گرفت که به زندگی خود ابدیت ببخشد و چون بهر حال واقعیت مرگ در جلوی او بود، جهان دیگری را برای خود به وجود آورد که «آن دنیا» نام داشت و حاکمین آن نیز خدایانی بودند که خود ساخته بودند.

بعدها مصلحین اجتماع، منجمه پیامبران، از این تمایل بشر استفاده کردند و برای ایجاد نظم اجتماعی هر یک به نحوی وعده زندگی ابدی خوش را به پیروان عجل خود و زندگی ابدی توأم با بدبختی و زجر و شکنجه را به منکرین مطالب عنوان شده خویش دادند.

پیروان بی‌حوصله که می‌دانستند در مقابل مرگ چاره‌ای ندارند، می‌خواستند بهر صورت پس از مردن زودتر به این موهبت بزرگ یعنی زندگی ابدی نایل آیند و چون به آنان تلقین شده بود که روز داوری و بررسی خوبی‌ها و بدی‌ها پس از حدوث آخرالزمان صورت خواهد گرفت و سپس زندگی ابدی شروع خواهد شد، مایل بودند آخرالزمان هرچه زودتر صورت گیرد تا پس از

مرگ با روز جزا فاصله زیادی نداشته باشد. به این مناسبت ملاحظه می‌کنیم در همه ادیان موضوع آخرالزمان جنبه فوریت پیدا می‌کند و همیشه به ما گفته شده آخرالزمان نزدیک است و علایم آن ظاهر شده‌اند. این علایم عبارتند از ارتکاب معصیت، گسترش فتنه و آشوب، وقوع رویدادهای مصیبت‌بار، جنگ و خونریزی که بهر حال می‌شد در همه جوامع بشری به آنها اشاره کرد و مسایل خنده‌داری از قبیل یافتن گیسو از سمت پسرها و پوشیدن لباس مردانه از سمت دخترها، جنگ و جدال دخترها با مادرها و عدم اطاعت پسران از پدران و مسایلی از این قبیل. به قرار غزل منتسب به حافظ (که البته این انتساب را باید با تردید فراوان تلقی کرد):

این چه شوری است که در دور فلک می‌بینم
همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم
دختران را همه جنگ است و جدل با مادر
پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم.

ولی در حقیقت طبق احادیث و روایات حدوث آخرالزمان می‌بایستی در پی وقایع بسیار غیرعادی و وحشتناکی رخ دهد که با صلابت و اهمیت آن مطابقت داشته باشد. این است که علمای اعلام و اعظم رجال مذهب لازم دانستند همه نشانه‌های اصلی آخرالزمان را نیز به اطلاع مومنین برسانند.

این نشانه‌ها عبارتند از طلوع خورشید از مغرب بجای مشرق، پدیدار شدن یاجوج و ماجوج که از زمان ذوالقرنین در پس دیوار آهنین چین زندگی می‌کنند، ظهور دجال که سوار بر خرداعی خدایی می‌کند، فرود عیسی از آسمان و پذیرفتن اسلام (آئین شیعه) از طرف وی، پدیدار شدن «دابة الارض» یک حیوان عظیم‌الاجته با شاخ‌های وحشتناک و فرو رفتن جهان در یک دود سیاه رنگ و غلیظ و مسایلی از این



قبیل.

برای مفسرینی که موضوع طلوع خورشید را از سمت مغرب عنوان کرده‌اند، خود مطالب آنقدر اهمیت ندارد که لزوم تعیین تکلیف مومنینی که سرگردان خواهند شد و نمی‌دانند که نماز صبحگاهی خود را چه موقع باید بخوانند. آیا باید نمازهای مغرب و عشاء را دوبار تکرار کنند یا به روش سنتی خود صبر کنند تا نماز صبح را که در حقیقت جانشین نماز مغرب شده است بجا آورند یا به صورت دیگری عمل کنند. مسأله مهم دیگر آن که تکلیف غسل سحرگاهی بعد از همخوابگی با همسر چه می‌شود و باید چه موقعی صورت گیرد و مسایل پر اهمیت دیگری از این قبیل که همگی باید با رعایت جوانب و ظواهر مذهبی انجام شود.

اگر فرض شود ما با یک وسیله نقلیه با سرعت سی کیلومتر در ساعت رانندگی کنیم که واقعاً سرعت زیادی محسوب نمی‌شود و در آن سرعت ناگهان دنده عقب بزنیم خود را با وضع وحشتناکی مواجه کرده‌ایم زیرا تکان ناگهانی ما را بی‌هوش خواهد کرد و پیچ و مهره‌های ماشین نیز از هم جدا خواهند شد. حالا به عواقب تغییر جهت ناگهانی جسم هیولایی که با سرعت سی کیلومتر در ثانیه در فضای بی‌کران این جهان در حال حرکت است ببینیم و از وحشت بر خود بلرزیم. ولی البته این طرز تفکر غلط و کفرآمیز را باید از خود دور سازیم و خود را راحت سازیم زیرا این گونه مسایل را باید بدون چون و چرا پذیرفت!

از آن بدتر آنکه یاجوج و مأجوج، این قوم بدشکل و مهاجم با عوض شدن روز و شب محافظینی را که ذوالقرنین در مقابل آنها قرار داده است، فریب خواهند داد و در حالی که محافظین در خواب هستند، دیوار آهنین را خواهند شکست و حمله به سوی غرب شروع خواهد شد. قوم ظالم هرچه را در سر راه خویش می‌بینند از میان برمی‌دارند. و تمام آب‌های رودخانه‌های سر راه را چنان می‌بلعند که اثری از آنها باقی نمی‌ماند. ملا محمد باقر مجلسی از اعظم فقهای شیعه در این زمینه توضیحات جامعی می‌دهد و می‌فرماید، آنها سه صنف دارند، صنفی از ایشان مانند دیوار بلند هستند و صنفی از ایشان عرض و طولشان مساوی است، صنف دیگر گوش خود را فرش می‌کنند و از هر کجا بگذرند فیل و شتر و خوک و سایر حیوانات را می‌بلعند و هرچه خوردنی و آشامیدنی است می‌خورند بنحوی که مردم از تشنگی و گرسنگی دسته دسته می‌میرند و وحشت و ویرانی همه جا را فرا می‌گیرد. در این زمان است که عیسی مسیح از آسمان به زیر می‌آید و از درگاه پدر خود، خداوند قادر متعال، درخواست رهایی خلایق از شر این موجودات منفور را می‌کند. درخواست فرزند مورد قبول قرار می‌گیرد و طبق دستور و یاری تعالی حشره‌هایی به زمین اعزام می‌شوند که گردن این موجودات کثیف را نیش می‌زنند و همه از بین می‌برند ولی در این میان مشکل تازه‌ای بروز می‌کند و آن انتشار بوی گندیده اجساد متعفن است که خوشبختانه باز با توسل عیسی مسیح به خداوند پرندگانی که شکل آنان مانند گردن شتر است به امر الهی با منقار خود اجساد کثیف را برمی‌دارند و در محلی که خدوند تعیین کرده است می‌اندازند.

حمله و هجوم یاجوج و مأجوج آخرین بدبختی مردمان آخرالزمان نیست و بنا به قول ترمذی، مفسر بزرگ جهان اسلام، این بار دجال از نقطه‌ای در خراسان ظهور می‌کند. او پیشانی فراخ و موهای بلندی دارد. چشم چپ او بسته است و چشم راستش مانند یک دانه انگور باد کرده است. دجال الاغی سوار است و هفتاد هزار کافر او را همراهی می‌کنند. بین دو چشمان او کلمه کافر حک شده است و این کلمه را هر فرد مسلمانی می‌تواند روی پیشانی او ببیند. او ابتدا دعوی پیغمبری می‌کند و می‌گوید از جانب الله مأموریت یافته است، ولی پس از فتوحات اولیه ادعای خود را افزایش می‌دهد و خود را بکلی خدا می‌خواند. وی تمام دنیا را به استثنای مکه و مدینه تسخیر می‌کند و همه جا با خود آب و آتش حمل می‌کند، منتهی آتش او در واقع آب است و آب او در واقع آتش!

دجال زمانی که از وجود عیسی مسیح در اورشلیم آگاه می‌شود، جسارت را به جایی می‌رساند که به او حمله می‌برد. ولی عیسی که حمایت قادر متعال را دارد، برخلاف گذشته که در سرزمین‌های یهودی‌نشین مردم را دعوت به صلح و صفا می‌کرد، این بار با جسارت هرچه تمام تر با دجال ملعون به نبرد تن به تن می‌پردازد و او را دو نیم می‌کند.

ماجرای آخرالزمان عظیم‌تر از آن است که با این فتح مسیح دنیا آرام شود و بزودی نوبت ظهور «دابة الارض» می‌رسد و این حیوان عظم‌الجثه وحشتناک مصیبت تازه‌ای به مصایب مومنین اضافه می‌کند. بین دو شاخ دابة الارض یک فرسنگ فاصله است و زمانی که فساد و کفر در روی زمین به حد اعلای خود می‌رسد، ناگهان از زمین سر در می‌آورد تا با مردم درباره فرا رسیدن روز قیامت صحبت کند. سر این حیوان شگفت‌انگیز مانند گاو و گوش‌هایش شبیه فیل است. وی در حوالی مکه از زمین خارج می‌شود و گرد و خاک را با تکان دادن سر خود به اطراف پراکنده می‌کند. چشمان دابة الارض مانند چشمان خوک اخته است. وی در عین حال انگشتر سلیمان و عصای موسی را با خود حمل می‌کند و صدای الاغ را از خود درمی‌آورد و به عربی سخن می‌گوید. افرادی که در مسجد بزرگ مکه مشغول فرائض مذهبی خود هستند، همه آمدنش را مشاهده می‌کنند. این حیوان دارای قدرت شگفت‌انگیزی است و با عصای موسی دماغ و دهان کافران را خرد و خمیر می‌کند.

طبق احادیث معتبر، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، دود سیاهی فضا

را بر می‌کند و در مدت چهل روز همه منافقین و کفار را کور و کر می‌سازد. با کمال وسواسی که علمای اعلام و آیات عظام در نقل احادیث و روایات مربوط به آخرالزمان به کار برده‌اند، متأسفانه بعضی اوقات سهل‌انگاری‌هایی نیز در کارهای آنان صورت گرفته که مومنین را در مورد بعضی مسایل مواجه با اشکال ساخته است. مثلاً روشن نیست چشم راست دجال ملعون که مثل دانه انگور باد کرده به کدام نوع انگور شباهت دارد. انگور یاقوتی، انگور عسگری، انگور شاهانی، انگور ریش بابا؟! یا شاخ دابة الارض که فاصله پایه آنها با یکدیگر یک فرسخ است چه نوع بوده‌اند. البته چون اصل بر این قرار گرفته که وی با شاخ‌های خود منافقین را قلع و قمع کند، می‌توان حدس زد که شاخ بزی تیز و راست بوده‌اند. ولی از مشیت الهی نمی‌توان غافل بود که اگر اقتضا کند شاخ‌های پیچ پیچ نیز می‌توانند دنیایی را به هم بزنند. به قول آسد جلیل (آقا سیدجلیل):

خدا یا تو آنی، که آنی توانی

تپانی جهانی ته استکانی!

آسد جلیل اول هر ماه برای تبرک و تمیم به خانه ما می‌آمد و روضه می‌خواند. این کار به اندازه‌ای تکرار شده بود که غالباً هیچکس جز ننه ملوس نازنین مستمع او نبود. ننه ملوس اعتقاد داشت اگر در اول هر ماه به مناسبت شرح مصیبت اشکی در خانه ریخته نشود، ملائکه در آن ماه از بالای خانه عبور نمی‌کنند و شیطان با استفاده از این فرصت برای گمراه کردن ساکنین خانه به فعالیت خواهد پرداخت. بنابراین همیشه منتظر رسیدن اول ماه و روضه جانانه آسد جلیل بود که با بیت معروف پایان می‌یافت و ننه ملوس را که خطاب به خدا مرتباً می‌گفت: «قربون اون عظمتت برم»، «قربون اون قدرتت برم»، غرق گریه و زاری می‌ساخت. جالب آن که آسد جلیل ظاهراً اهل پیاله هم بود و با برادر بزرگ‌تر من بعضی اوقات به باده‌گساری نیز می‌پرداخت!

بهرحال، من نمی‌دانم چرا علمای عظام در ذکر نکات اصلی مورد علاقه مومنین قصور کرده‌اند و مطالبی مانند وضعیت چشم راست دجال و شاخ دابة الارض را مبهم گذاشته‌اند. یا شاید مرور زمان کار خود را کرده و صفحاتی از کتب پرارزش آنان مفقود شده است. متأسفانه من با جناب ملا محمد باقر مجلسی، محدث بزرگ شیعه هم‌عهد نیستم و از این بابت احساس تأسف می‌کنم. والا به این نابغه بزرگ پیشنهاد می‌کردم جلد ۲۷ کتاب مستطاب بحارالانوار را به وضعیت چشم راست دجال و شاخ‌های دابة الارض اختصاص دهد و مومنین را از شک و تردید بیرون آورد.

این‌ها شمه‌ای از احادیث و روایات مربوط به آخرالزمان بود که دوست من بدون اطلاع از قسمت زیادی از آنها و مقایسه با مطالب عنوان شده علمی درباره پایان جهان مخالفت می‌کرد. طبق یک ضرب‌المثل عربی آنچه را ما در کودکی می‌آموزیم مانند سنگ نوشته‌ای در مغز ما نقش می‌بندد و بسیاری از افراد تحصیل کرده نمی‌خواهند خود را با تجزیه و تحلیل مطالب لقاء شده در بچگی آشنا سازند. حتی اگر بر اساس احادیث و روایات بی‌پایه صورت گرفته باشد، و مردمان دغل با استفاده از این جهل داوطلبانه تا به حال منافع غیر قابل‌تصورى به دست آورده‌اند.

ظاهراً توضیحات من برای این دوست که اظهار می‌کرد تئوری‌های فضایی مطالب ثابت شده‌ای نیستند، کافی نبود. وی می‌گفت که چه بسا نظریاتی از طرف دانشمندان عرضه شده و ما آن را پذیرفته‌ایم، در حالی که چندی بعد به ثبوت رسیده که مطالب فوق صحیح نبوده است. بنابراین چگونه می‌توان باورهای مذهبی را رها کرد و این تئوری‌های را پذیرفت. وی راست می‌گفت و این نویسنده نیز در نوشتارهای خویش بارها تذکر داده است که آشنایی انسان با این جهان بی‌کران فوق‌العاده ناچیز و ابتدایی است، منتهی همین آشنایی مختصر به کمک علم و دانش روز بروز در حال افزایش است. امتیاز مطالب علمی نسبت به مطالب قالب شده از قبل در مغز انسان‌ها در آن است که ما می‌توانیم استدلالی را که قبلاً براساس محاسبات ظاهراً دقیق صورت گرفته پذیریم ولی زمانی که

معلوم شد پایه استدلال آن طور که تصور می‌شد محکم نبوده است، آن را مورد تجدیدنظر قرار دهیم در صورتی که در مورد مطالب مذهبی وضع چنین نیست و همه آنها را باید یکجا پذیرفت.

اینشتاین، این نابغه بزرگ قرن بیستم زمانی که فهمید نظریه‌ای ابراز کرده که با پژوهش‌های فضایی ثابت شده منطبق نیست، با کمال فروتنی واقعیت را پذیرفت و گفت «ابراز این نظریه بزرگترین اشتباه زندگی من بوده است.» توضیح آن که اینشتاین براساس محاسبات خویش اعلام کرده بود فواصل پیکره‌های فضایی با یکدیگر تغییر نمی‌کنند و ثابت هستند ولی وقتی هابل دانشمند آمریکایی ثابت کرد کهکشان‌های دورتر از راه شیری که منظومه شمسی نیز در آن قرار دارد، به علت گسترش دائمی جهان با سرعت بیشتری از ما دور می‌شوند، بنابراین فواصل کهکشان‌ها ثابت نیستند، اینشتاین این نظریه علمی را پذیرفت و اعتراف کرد قبلاً اشتباه کرده است. این اعتراف نه تنها هیچگونه خدش‌ای به این مرد دانشمند وارد نساخت، بلکه بزرگواری و نرمش او را در مقابل نظریات صحیح نشان داد و در محافل علمی مورد تقدیر قرار گرفت. به طور کلی امتیاز مطالب علمی در آن است که همیشه صحیح‌ترین و بهترین آنها مورد قبول قرار می‌گیرد. علم مرتباً در حال پیشرفت است. چنانچه امروز ما به کمک سفینه‌های فضایی زمینی و بخصوص تلسکوپ فضایی هابل و دستگاه‌های بسیار پیشرفته بصری و موجی با مطالبی آشنایی پیدا کرده‌ایم که حتی اینشتاین نیز که فقط براساس محاسبات خویش و تلسکوپ‌های زمینی آن دوره پژوهش‌های علمی خویش را انجام می‌داد از آنها بی‌اطلاع بود.

اگر قرار نبود علم و صنعت دائماً پیشرفت کند، به فرض آنکه ما تحت تأثیر خرافات مذهبی نیز نبودیم، باز هم می‌بایستی نظریات توأم با اشتباه ارسطو و بطلمیوس را درباره مسطح بودن زمین می‌پذیرفتیم یا به فرض آنکه اتوموبیل اختراع می‌شد ولی تغییر نمی‌کرد هنوز از خودروهای مدل اواخر قرن نوزدهم استفاده می‌کردیم و برای مسافرت‌های هوایی، هواپیماهای ساخت برادران رایت را مورد استفاده قرار می‌دادیم.

برای اجتناب از طولانی شدن کلام به گذشته دور نمی‌پردازم و به پیشرفت‌های علمی فضایی از زمان کپرنیک به بعد اشاره نمی‌کنم. همین قدر کافی است نگاهی به یک قرن پیش یعنی اوایل قرن بیستم بباندازیم تا متوجه شویم از آن وقت تا به حال، که واقعاً زمان زیادی نیست، اطلاعات بشر در مورد امور فضایی و کره‌ای که در آن زندگی می‌کنیم تا چه حد توسعه پیدا کرده است.

در اوایل قرن بیستم دانشمندان تصور می‌کردند راه شیری، یعنی کهکشان‌ی که کره ما در آن واقع شده، تمام جهان را تشکیل می‌دهد، ولی اکنون ما می‌دانیم که این کهکشان یکی از سیصد یا چهارصد میلیارد کهکشان‌هایی است که مجموع آنها این جهان را تشکیل می‌دهند. بگذریم که در حال حاضر حتی تئوری‌هایی درباره دنیا‌های متعدد عرضه شده که طبق آنها دنیای ما فقط یکی از آنهاست، ولی درباره این مطالب به علل فقدان دلایل قابل قبول فعلاً نمی‌توان نظری ابراز کرد.

در آن زمان تصور می‌شد اجزاء جهان نسبت به یکدیگر وضع ثابتی دارند، ولی امروز ما می‌دانیم کهکشان‌ها مرتباً از یکدیگر فاصله بیشتری می‌گیرند و برای آشنایی با این تئوری ما مدیون ادوین هابل، دانشمند فضایی آمریکایی هستیم، که تلسکوپ فضایی هابل به افتخار او نامگذاری شده است.

هابل نه تنها به وجود کهکشان‌های متعدد پی برد، بلکه به طوری که در بالا گفته شد ثابت کرد کهکشان‌ها پیکره‌های مستقل از یکدیگر هستند و به علت تورم فضا از یکدیگر دور می‌شوند.

جالب آنکه هابل در دوره حیات خود در نیمه اول قرن بیستم و قسمتی از نیمه دوم آن قرن با وجودی که کشف کرده بود کهکشان‌ها در حال حرکت هستند، به علت افزایش سرعت گسترش جهان پی نبرده بود و این در دهه آخر قرن بیستم بود که دانشمندان اعلام کردند این افزایش سرعت به علت کشش نیروی

نامعلومی است که چون شناخته نشده به آن نام «نیروی تیره» (Dark Energy) داده‌اند. گرچه هنوز نیز معلوم نیست این نیرو چیست ولی شاید تا یک دهه دیگر این ابهام برطرف شود، زیرا برخلاف ضوابط ثابت مذاهب، علم و صنعت دائماً در حال پیشرفت و در جستجوی دست یابی به عوامل ناآشناست.

امروز ما می‌دانیم دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم و به کمک سفینه‌های فضایی و دستگاه‌های بسیار پیشرفته و امواج ارسالی از زمین با آن آشنایی پیدا کرده‌ایم، فقط ۴ درصد از جهان ما را تشکیل می‌دهد و وضع ۷۴ درصد از کیهان به علت نیروی تیره و ۲۲ درصد آن به علت ماده تیره (Dark Matter) برای ما روشن نیست.

بشر امروز کم و بیش با سیارات منظومه شمسی آشنا شده و عکس‌های حیرت‌انگیزی از جزئیات این پیکره‌ها که توسط دستگاه‌های پیشرفته سفینه‌های فضایی گرفته شده‌اند، تقریباً همه روزه در نشریات معمولی به چاپ می‌رسد و این خود یک معجزه بشری است. اخیراً سازمان فضایی آمریکا آماری درباره فعالیت ۵۰ ساله خویش منتشر ساخته که نشان می‌دهد آن سازمان در ظرف این مدت برای آشنایی با وضع سیارات منظومه شمسی و خود خورشید قریب سیصد مأموریت فضایی انجام داده است.

در اواخر دهه آخر قرن بیستم بشر در عین حال موفق شد در راه آشنایی با کرات خورشیدهای دیگر نیز گام‌های بلندی بردارد. رقم رسیده این کرات اکنون به بیش از ۴۰۰ واحد رسیده و منظم‌اً رو به افزایش است. جالب آنکه چون سیارات برخلاف خورشیدها از خود نور ندارند، آشنایی با آنها فقط به کمک وسایلی صورت می‌گیرد که تاچندی پیش حتی تصور آنها هم آسان نبود و آن ثبت لرزشی است که موقع گذشتن آن سیاره از برابر خورشید مرکزی خود به علت تأثیر نیروی جاذبه سیاره در آن خورشید صورت می‌گیرد. این سیارات مانند کرات منظومه شمسی به نسبت خورشید خود بسیار کوچک هستند. بنابراین نیروی جاذبه آنها بر روی خورشید مرکزی فقط لرزش بسیار مختصری به وجود می‌آورد که اندازه گرفتن آن و تعیین وضعیت سیاره براساس محاسباتی که در این زمینه صورت می‌گیرد، واقعاً یکی از معجزات علم و صنعت است.

برای نمونه بهتر است مثالی بزنیم. می‌دانیم کره زمین که ما در روی آن زندگی می‌کنیم یک میلیون و سیصد هزار بار کوچک‌تر از خورشید است. بنابراین نیروی جاذبه آن در مقام مقایسه با نیروی جاذبه خورشید، عددی در حدود صفر است. حالا اگر موجوداتی در منظومه‌های دیگر باشند که بر آن اساس بخواهند از وضع زمین ما مطلع شوند و اساس کار خود را بررسی جاذبه بر روی خورشید ما قرار دهند و در این تئوری موفق شوند، باید گفت موجودات بسیار پیشرفته‌ای هستند و وقتی ملاحظه می‌کنیم دانشمندان ما اکنون با استفاده از چنین محاسبه‌ای به وضع یک سیاره دور دست پی می‌برند، باید به آنان آفرین بگوییم. به قول یک دانشمند فضایی، پی بردن به وضع یک سیاره از طریق محاسبه نیروی جاذبه آن بر روی خورشید خود، مانند آن است که بخواهیم از فاصله هزار کیلومتری یک دانه شن را در یک ساحل بزرگ پیدا کنیم. البته تا این تاریخ کره‌ای که مشابه زمین باشد و احتمال وجود حیات در آن وجود داشته باشد، هنوز پیدا نشده است و شاید روزی بشر به وجود چنین کره‌ای نیز پی ببرد.

بهر حال، اگر جهان در اثر کشش «نیروی تیره» محکوم به گسیختگی از هم گردد و دجال واقعی با خر خود ظهور کند (!) طبق محاسبات دانشمندان تقریباً ۱۰۰ میلیارد سال دیگر دوره نهایی محکومیت خورشید و منظومه آن فرا خواهد رسید و روز قیامت در پس آن است! مدتی طولانی در پیش است و رسیدن به آن لحظات مستلزم اندکی صبر و حوصله است، ولی بهر حال نباید بی‌حوصلگی کرد، بالاخره آن روز هم فرا خواهد رسید. به قول خیام:

چون عاقبت کار جهان نیستی است

انگار که نیستی چو هستی خوش باش

آنکه گفت: «چنین گفت زرتشت»

بخش دوم و پایانی
باقر علوی (اوکلاهما)

می‌کنند. آنان جهان را برای پدیدار گشتن ابرمرد آماده می‌سازند.
نیچه واژه‌ی ابرمرد را ساخته است و در تعریف آن می‌گوید: ابرمرد، انسان برترین است که ساخته می‌شود تا ارزش‌های نوینی را بیافریند.

و اما سخن مخالفان نیچه

در همین جاست که مخالفت اصلی و جدی با نیچه آغاز می‌گردد. مخالفان می‌گویند: فیلسوف آب به آسیاب نژادپرستان ریخته است و به فرضیه‌ی نژاد برتر، فاشیست‌ها و نازی‌ها، شأن، قوت و اعتبار بخشیده است. اما برخی از نیچه‌شناسان می‌گویند، نظریه ابرمرد، یک آرمان شاعرانه‌ی دور و دست نیافتنی است و ربطی به برتری نژاد ندارد و در حقیقت نیچه با طرح این نظریه، به تعالی نوع انسان می‌اندیشد و به تحول او از یک مرتبت به مرتبت دیگر.

غارنشین به بیرون گام می‌هد

در کتاب نیچه، زرتشت غارنشینی است تنهای تنها که با مار و عقرب خویش (که مظاهر خطر و خطرناک زیستن‌اند) به سر می‌برد. بامداد روزی از غار خویش بیرون می‌آید و می‌گوید: من از انزوای خویش به ستوه آمده‌ام. عسل فراوان گرد آورده‌ام و اکنون دست‌هایی بایست که آنان را از آن شهد بچشانم و ببخشایم. سپس به خورشید می‌گوید: ای اختر بزرگ، بزرگی تو چه می‌بود، اگر بر آنان که می‌تابی، نور نمی‌پاشیدی؟
اکنون زرتشت که دراز مدتی از جهانیان بریده بود، از کوه سرازیر می‌گردد تا به سوی مردمان رود و ارزش‌های جدید را به آنان عرضه دارد. در دامنه‌ی کوه در جنگل به زاهدی برمی‌خورد. او به سیمای زرتشت خیره می‌شود و او را می‌کاود و می‌گوید: تو زرتشت نیستی؟ تو سال‌ها پیش از این جنگل به کوه رفتی! اکنون بگو که از سوی خدا بهر ما چه آورده‌ای؟ زرتشت سخنی نمی‌گوید و از کنارش می‌گذرد و زمزمه‌کنان از زبان نیچه این عبارت را بر زبان می‌آورد: این زاهد هنوز آخرین خبر درباره‌ی خدا را نشنیده است!

زرتشت به میدان گاه شهری‌رود و از ارزش‌ها و فضیلت‌های نو سخن می‌گوید. اما مردم اعتنائی ندارند. آنها مسحور نمایش جوان بندبازی هستند که بر طنابی از برجی به برج دیگر می‌رود. این چنین سمفونی «چنین گفت زرتشت» آغاز می‌گردد. زرتشت تا پایان کتاب، سخنی جز در ستایش زندگی و شادی و درد زاهدان

اوست و به سخن دیگر شعری است سرشار از اندیشه که از نهانخانه‌ی ضمیر و از ژرفای ناخودآگاه وی تراویده است. او می‌افزاید در کشاکش الهام و تمام هستی به سیلاب و استعاره تبدیل می‌گردید و خود را به من ارزانی می‌داشت تا من بر هر واژه و استعاره‌ای حقیقتی را سوار کنم.

می‌گویند گوته، از نامدار نویسندگان و چامه‌سرایان آلمانی (همو که حافظ بزرگ ما را به غربی‌ها به شایستگی شناساند) شاعری بود که فیلسوفانه می‌نوشت و نیچه فیلسوفی بود که شاعرانه می‌نوشت.

چرا زرتشت؟

خوانندگان کتاب در نخستین برخورد این اثر درمی‌یابند که نیت و هدف نیچه به هیچ روی تشریح و تحلیل آرمان‌های زرتشت بزرگ، پیامبر ایرانی نیست، بلکه او زرتشت را به عنوان سخنگوی خویش برگزیده است. زرتشت نخستین انسانی بود که از بد و نیک (که دو پایه اصلی اخلاق آدمی است) سخن گفته است، اما هزاران سال روشن ساخته است که بد و نیک، امری نسبی و اعتباری است. چه آنچه شما نیک می‌دانید ممکن است همسایه‌تان آن را بد بداند و به عکس راه نیک و بد، اموری ثابت، قطعی و آسمانی نیست و تاریخ برخلاف تجربی نظریه‌ی زردشت گواهی داده است. از آنجا که او از میان ملتی برخاسته است که راست گفتن و راست تیر انداختن را آرمان خویش ساخت بود. پس او نخستین کسی باید باشد که دلبرانه بر خیزد و نادرستی پندار اخلاقی خویش را اعلام کند، تا جدول ارزش‌های نوین را نوید دهد. این ارزش‌ها چیست؟ نیچه پاسخ می‌دهد: آنچه از ناتوانی و فتور و زبونی مایه بگیرد بد است و آنچه از توانایی و نیرو و دلیری و پایداری سرچشمه داشته باشد، خوب است. این است ماحصل کلام نیچه در باب اخلاق. می‌گوید: هدف توانا تر شدن است. چه ناتوان در کشاکش هستی پایمال زورمندان می‌گردد. باید خطرناک زندگی کرد. باید به تندرستی تن بها داد و از زندگی یک شادی بزرگ پدید آورد. زندگی باید سراسر شور جشن و شادی باشد.

از این جاست که نیچه ابرمرد را در افق آرزوهایش نشان می‌دهد. می‌گوید: انسان موجودی است که باید تعالی یابد و دمی از تعالی یافتن باز نایستد و مرحله به مرحله به جایی گام نهد که بتواند ابرمرد را بسازد. می‌گوید: ما همه باید پلی باشیم برای عبور ابرمرد. آنگاه می‌گوید که برگزیدگان، سرنوشت ملت‌ها را تعیین



کتابی برای همه کس و هیچکس

فردریک ویلهلم نیچه آن چامه سرا و فیلسوف بزرگ، در سی و ششمین سال زندگی خود کتاب چنین گفت زرتشت را نوشت. درباره‌ی اندیشه‌هایی که در این اثر گرانسنگ ارائه شده، همواره واکنش‌ها ضد و نقیض بوده است. اما همه‌ی اندیشمندانی که در مورد این کتاب ابراز نظر کرده‌اند، در یک نکته اتفاقی رأی دارند و آن این است که زرتشت نیچه هیچ خواننده‌ای را بی‌تفاوت بر جای نمی‌گذارد. کتاب در کمال نیرومندی و توانایی و جلال و جبروت نوشته شده است و اندک نشانه‌ای از ناتوانی و نارسایی تألیف و ضعف روح در آن نمی‌توان جست. به راستی نثری فاخر، شکوهمند، سهمگین و فروزان دارد. سخن آن رنگ سخن کتاب‌های آسمانی را دارد. فرازها کوتاه و توانمند است و رنگین کمان شعر، آسمان این اثر را دلربا و تماشایی ساخته است.

به گفته‌های اندیشمندان که عمدتاً فرانسوی‌اند چنین گفت زرتشت نیچه، گنجینه‌ای از کوتاه سخن‌های تابناک و متعالی در عین حال توفانی، شورانگیز و شرربار است، که خواننده را چه موافق و چه مخالف اندیشه‌های ژرف نیچه از بن تکان می‌دهد. نیچه خود، آن را کتابی برای همه کس و هیچکس خوانده بود.

ادیبان و زبان‌شناسان و زبان‌دانان ادب آلمانی بر این باورند که نیچه در پرداخت این اثر، آخرین توانایی‌های زبان خود به خود توانا و رسای آلمانی را به یاری خواسته است. او از این فراتر، با ساخت و پرداخت واژه‌های ترکیبی بدیع و غز و پر مغز و با زیر و زبر سازی دستور زبان آلمانی، این زبان را از توانایی‌های تازه‌ای برخوردار ساخته است.

نیچه، خود در کتاب بنگر به این انسان، که زندگینامه‌ی خود اوست می‌گوید: چنین گفت زرتشت واژه به واژه، نتیجه‌ی الهام روح سرگشته و متلاطم

و پشت پا زدن به این جهان که حیات را لعنتی بزرگ می‌دانند، نمی‌گوید. آنچه می‌گوید آینه‌های است از شعر و ادب و اندیشه‌های مست و سرشار از اشاره و ایما به فلسفه‌ها که برای درک آنها باید فلسفه‌ی خاور و باختر را دانست. دانستیم که نیچه فرزند کشیشی است آلمانی، لهستانی تبار، که در کودکی انجیل را عاشقانه تلاوت می‌کرده و اینکه کلام او که اینک منقد بزرگ کیش ترسای است، طنین آوای انجیل را دارد. جای شگفتی نیست.

نبوغ فیلسوف و ضعف بینایی

نیچه در رشته‌ی زبان و ادب یونانی، از دانشگاه بن، دانشنامه‌ی دکتری گرفت و در آن رشته چنان تبحری داشت که به پیشنهاد و توصیه‌ی یکی از استادانش در سنین ۲۱ سالگی به استادی دانشگاه «بال» در سوئیس برگزیده شد، اما به علت ضعف باصره و سردردهای شدید که در دوران سربازی (در جنگی که بیسمارک صدراعظم آلمان علیه فرانسه بر پا کرد شرکت داشت) در جوانی بازنشسته شد و تا پایان زندگی با اندک ماهانه بازنشستگی میان چهار کشور آلمان، سوئیس، ایتالیا و فرانسه به سربرد. اما هرگز از خواندن، اندیشیدن و نوشتن بازنايستاد. البته به علت ناتوانی بینایی کمتر می‌خواند و بیشتر می‌اندیشید و زیادت‌ر در خوانندگان آثار خود تعمق می‌کرد، چه او از نوجوانی‌اش، کتابی از شوپنهاور، فیلسوف بدبین هم میهن خود را کشف کرد. نام کتاب این عنوان را داشت: «دنیا به عنوان اراده و اندیشه» که آن را دریایی موج یافت، اما بزودی در برابر شوپنهاور در رساله‌ای به نام شوپنهاور به عنوان معلم، با اندیشه‌ها و ایده‌های او به ستیز پرداخت. او نوشته: «شوپنهاور دنیا را مولود اراده می‌داند و می‌گوید: اراده تا وقتی (درون ذات) است عاری است از ضرر و زیان، اما به مجردی که (برون ذات) شد و صورت عمل به خود گرفت، شرارت می‌آفریند. اما از دید من، اراده هنگامی که به انجام می‌رسد، مطلوب می‌شود و جهان به اراده خوش است. جهان را مردم مصمم بایست.

ویژگی‌های نیچه و خصوصیات زندگی او

نیچه این دوستدار و ستاینده‌ی انزوا و تنهایی بی‌یار و همسر زیست. در جوانی‌اش که زود گذشت و دل‌باخته‌ی یک دختر دلربای فنلاندی تبار شد که از هوش و هوشمندی می‌درخشید و نگاهی چون نگاه غزالان داشت، نیچه دوستش را به خواستگاری آن زیبارو فرستاد. اما دوست جوانمردش، دختر را از او ربود! شاید زن ستیزی و بدبینی نیچه نسبت به زنان از اینجا ریشه گرفت. آن شهر آشوب نامش سالومه بود. سالومه معشوقه‌ی نامدار بسیاری از هنرمندان و شاعران و اندیشه‌گران عصر مانند هاینه، چامه سرای آلمانی، زیگموند فروید، روان‌کاو نامدار اتریشی شد و بزودی به عنوان دانشجوی فروید در رده‌ی اول روان‌کاوان آغاز

سده‌ی بیستم جای گرفت.

سالومه در کتابی به نام نیچه که در سال ۱۹۲۷ انتشار یافت، داستان عشق بازی‌ها و مغازله‌هایش را با نیچه آورده است. و نیچه در چنین گفت زرتشت خود، تجربه خویش را با زنان در این عبارت خلاصه کرد: هنگامی که به سراغ زنان می‌روید، شلاق‌تان را فراموش نکنید که همراه خود ببرید!

سپس تر برتراند راسل فیلسوف و ریاضی‌دان نام‌آور انگلیسی معاصر (همو که جایزه‌ی نوبل را دریافت کرد)، در کتاب «فلسفه غرب» خود به تمسخر نوشت: از میان هر ده زنی که نیچه به سراغ‌شان می‌رفت، نه تن از آنان، تازیانه را از جنگش می‌ربودند!

نیچه در جوانی یار و ستایشگر واگنر آهنگساز آلمانی بود، اما همین که واگنر اثری در ستایش مسیحیت سرود، از وی نیز گسست و بعداً در بیشتر نوشتارهایش وی را به باد انتقاد گرفت.

پیش‌بینی‌ها یا پیشگویی‌های نیچه

نیچه جز چنین گفت زرتشت، اثرهای درخور اعتنای دیگری دارد چون «در فراسوی نیک و بد»، که در بخش دیگری از این نوشتار از آن یاد کردیم و نیز «اراده‌ی معطوف به قدرت» که هر دو به فارسی برگردانده شده است. نیچه در کتاب اخیر که استاد دکتر هوشیار آن را ترجمه کرده‌اند، بسیاری از رویدادهای سده‌ی بیستم ترسای را چون جنگ جهانی اول و استیلای سوسیالیسم و کمونیسم را به دقت پژوهش و پیش‌بینی کرده بود. برخی از نویسندگان باورمند غرب، این گونه اثرهای وی را پیشگوییانه و پیامبرانه خوانده‌اند.

ستایشگران و منقدان نیچه

نیچه یک دهه پیش از مرگ، گرفتار جنون شد. نویسندگانی چند آن را پیامد نبوغ بی‌آرام و تنهایی دشوار و شکیبایی ناپذیر نیچه دانسته‌اند. او در جنوا در ایتالیا بود که دچار جنون شد. خواهرش بانو فورستر که همسر یک آرزانتینی بود، سراسیمه به سوی برادر شتافت و او را به خانه‌ی خود در آلمان برد و دمی از پرستاری نیچه غافل نماند. نیچه دوران جنون و بی‌خبری را در سکوت و خموشی کامل گذراند و در آخرین روزهای دسامبر سال ۱۹۰۰ (یعنی پایان سده‌ی نوزدهم) جان سپرد.

نیچه نماند تا ببیند چگونه بزرگان سده‌ی بیستم مانند آندره ژید، جک لندن و آندره مالرو، شیفته‌اندیشه و هنر آن فیلسوف آلمانی می‌گردند. یا چگونه در جهت دیگر، برخی از دیدگاه‌های وی به چنگ امثال هیتلر می‌افتد و مورد تعبیر و داوری‌های گوناگون قرار می‌گیرد و سرانجام سوخت به کوره‌ی نژادپرستان نازی در آلمان می‌ریزد!

آثار نیچه از نقیصه‌ها و تضادهای بری نیست. نیچه که ستایشگر سزار و ناپلئون بود، جنگ را می‌ستود و

صلح را استراحت و آسایش موقت جنگجویان جهت دستیابی به جنگ تازه‌ای می‌خواند و در عین حال با میلیتاریسم (جنگ‌افروزی) در اروپا مخالف بود. شیوع ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) را در قاره‌ی اروپا گونه‌ای هراس‌آوری می‌دانست و خواستار برپایی ایالات متحده‌ی اروپا بود. از همین رو وی را یکی از پدران بنیانگذار بازار مشترک آن قاره می‌دانند. نیچه از هم میهنان خویش به شدت بی‌زار بود و آنان را آبجوخواری با موهای کاهی رنگ می‌خواند که آنچه نمی‌دانند اندیشیدن است. آری شدیدترین انتقادهای او، متوجه ملتی بود که خود از میان آنها برخاسته بود.

حکومت خود کامگان

نیچه از حکومت توده‌ها بی‌زار بود. و آن را جباریت و استبداد توده‌ها می‌خواند. او خواهان آن بود تا گزیدگان که ابرمرد، نماد و مظهر آنهاست، جامعه را بگردانند. او انگلیس‌ها را به استهزا، «گاریچی‌های دلیر» می‌نامید. می‌گفت در اروپا اگر ملتی اندیشه می‌کند، فرانسویانند، اما انگلیس‌ها، فرانسوی‌ها را با بازی‌های پارلمانی فاسد کرده‌اند! می‌پرسید: آیا روزی این قاره از شر انگلستان و انگلستان از شر و گرفتاری بازی‌های دموکراسی‌رهای می‌یابد؟! درباره‌ی روسیه می‌گفت: در آن کشور ملتی سرسخت زندگی می‌کند که با تقدیر همگام است. دیر نباشد که در آن کشور قدرتی بزرگ سر برآورد. از جمله‌ی کوتاه سخنان او آن بود: در اروپا تنها یک روانشناس وجود دارد، که آنهم «داستایوسکی» است در روسیه!

نیچه و مکتب ماده‌گرایی

در چنگ‌هایی که نویسنده از دوران جوانی (بنج، شش دهه‌ی پیش) در کتابخانه‌ی خود دارم، گل‌واژه‌ها و کوتاه‌سخنانی (کلمات قصاری) را از هر گونه در آن وارد می‌کردم، به یاد آوردم یادداشتی از نیچه را در یکی از آن مجموعه‌ها ثبت کرده بودم. سرانجام به مدد حافظه‌ی آن میحث را یافتم و بیرون کشیدم و بی‌مناسبت ندانستم نظر نیچه را که در شرایطی با مادیون از در ستیز درمی‌آمد، چاشنی نوشتار خود کنم و به نظر خوانندگان برسانم.

«مبنای فلسفه‌ی مادیون (ماتریالیست)‌ها این است: ضعفا، بینوایان و ناتوانان باید محو گردند. انسان باید به درستی چگونگی حب نفس را بیاموزد و بیهوده دنبال اوامی مانند نوع دوستی و ملاحظه‌همسایه نرود. باورهای پوچ و مهملی که درباره‌ی رعایت حال ضعیفان و بیچارگان در مغزهای ما جا گرفته و مداخل و تمجیداتی که ادیان و کیش‌ها، از همدردی و خضوع نفس و فداکاری کرده‌اند، ما را به اخلاق بندگی و روحیه‌ی غلامی سوق داده است.»

سعادت چیست: سعادت، احساس تفوق و برتری است و رفع موانع زندگی، منظور حیات، با رضایت قلب

دشت خاوران

گرت هواست که این ظلم پروران برونند
ستم پذیر مشو تا ستمگران برونند
چراغ مظلمه ظالمان به دوش مکش
که از دیار تو این ظلم گستران برونند
نماز خلوت جان را به رهگذار مخوان
که از حریم خدای تو کافران برونند
بخوان سحوری حق جوی سینه پاکان را
بسا که نیم شبی کهنه ساحران برونند
چو حکم سنگدلان جاری است بازرو زور
همیشه در پی شان سست باوران برونند
ز تیره رانی این داوران سنگین دل
به تیغ حادثه بی یار و یاوران برونند
بود که صبحدمی سرزند ز مکن غیب
که قاصدان شب از دشت خاوران برونند

این شعر چندی پیش بدون امضا به دفتر «میراث ایران» فکس شده است. «میراث ایران» به مناسبت سالگرد کشتار زندانیان سیاسی تصمیم به چاپ آن گرفت و پیشاپیش از شاعر محترم این قطعه زیبا سپاسگزار است.

او دلداده‌ی حافظ بود. حافظ را از گذرگاه آثار گوته می‌شناخت. او در چامه‌ای که درباره‌ی حافظ سروده است، وی را سرزنش می‌کند که چرا، چگونه چنین در حسرت می‌و باده است؟! حافظ تو خود می‌و باده‌ای، تو خود خمخانه‌ای....

بخش سمفونی‌ها و پایان سخن

در آخرین سال‌های حیات نیچه که دستخوش جنون بود و به هنگامی که مشاعرش اندکی به کار افتاده بود، کسی از او پرسید: کتاب چنین گفت زرتشت را در کدام بخش از کتابخانه باید جا داد گفت در بخش سمفونی‌ها! و گفتنی است که پس از مرگ نیچه، پوهان اشتراوس آهنگساز نامدار اتریشی (همو که والس‌های معروفی دارد)، یک سمفونی با ارزش به نام «چنین گفت زرتشت ساخت» که بس شنیدنی است.

خاستگاه‌ها:

فرهنگ اعلام استاد محمد معین (جلد پنجم)
لغت‌نامه استاد علی اکبر دهخدا (جلد پانزدهم)
سیر حکمت در اروپا، از محمدعلی فروغی
چنین گفت زرتشت، اثر نیچه، برگردان داریوش آشوری
نوشتارهایی چند از استاد حسین مهری
نوشتاری از استاد دکتر باقر کیخسرو مقدم
The New Webster's International Encyclopaedia

نیست، بلکه بیشتر تحصیل قدرت است. صلح نیست، جنگ است، فضیلت نیست، کار آمدی و کفایت است. «طرز تفکر هر کسی جداست. زندگی مبارزه است. ناتوان، خوراک تواناست، نیک و بد نسبی است. بشر اصلاح نمی‌شود.»

در دهکده‌ی «از»

نیچه بیشتر سال‌های خلاقیت اثرهایش را در سوئیس و فرانسه گذراند. پرشورترین بخش کتاب چنین گفت زرتشت را در نیس نوشت. او در کتاب بنگر به این انسان می‌گوید: در دهکده‌ی «از» نزدیک نیس که در دامنه‌ی کوهی قرار دارد، بخش سوم زرتشت را در پیاده‌روی‌های روزانه‌ام نگاشتم. بسا که مردم دهکده، مرا هنگام تصنیف این بخش از کتاب، رقص کنان دیده باشند!

هم اکنون در این دهکده، کوره‌راهی در کوه به نام «کوره راه فردریک ویلهلم نیچه» وجود دارد و در دره‌ای که کوره راه به آن منتهی می‌شود، خانه‌ی نیچه مقر انجمن دوستداران آن فیلسوف گردیده است.

نیچه، شعر و موسیقی و حافظ

نیچه شیفته شعر و موسیقی بود. می‌گفت: زندگی بدون موسیقی یک سوءتفاهم بزرگ است.

Marriage Solemnizer, Official Translation Services

دفتر رسمی ازدواج و طلاق، دارالترجمه رسمی اسناد و مدارک

اجرای شکوهمند پیوند آسمانی عروس و داماد ایرانی (و غیر ایرانی) با قرائت

دکتر حسینی

از فرهنگ و ادب والا و معنویت عاشقانه و عارفانه ایرانی اسلامی

به زبان شیوای فارسی و نیز زبان‌های انگلیسی و عربی

همراه با تنظیم و تقدیم عقدنامه‌های رسمی ایران و آمریکا

با سابقه‌ای دیرین و اجرای بیش از دو هزار عقد با شکوه در

سراسر آمریکا، کانادا، مکزیک و جزایر کارائیب

Tel: (703) 979-6772 (703) 568-4000

www.persianweddingceremony.com

drhosseiniphd@yahoo.com



زبان سریانی در رابطه با زبان‌های آرامی و آشوری

ژوزف ملیک هوسپیان (کالیفرنیا)

یادآور می‌گردد منشور حقوق بشر کوروش کبیر که از خرابه‌های بابل پیدا شده نیز به زبان آکادی می‌باشد که به نوبه خود نشان رواج زبان آکادی در میان‌رودان در سال ۵۳۹ پیش از میلاد است.

پس از برقراری امپراتوری هخامنشیان در ۵۵۰ ق.م. آشور یکی از ساتراپی‌های پارس گردید. با سقوط هخامنشیان به دست اسکندر مقدونی در ۳۳۰ پیش از میلاد، تمدن و فرهنگ یونان یعنی دوران هلنیسم در ایران و متصرفات آن رسوخ پیدا کرد. اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م. پس از ۱۳ سال فرمانروایی در سن ۳۳ سالگی در بابل درگذشت و جانشینانش که سرداران او بودند، ایران، میان‌رودان، مصر و سوریه را میان خود تقسیم کردند.

در دوران اشکانیان شهرهای آرامی‌زبان میان‌رودان مانند ادسا، نصیبین، حرّان یا کارهائو، که به صورت حکومت شهری اداره می‌شدند، اهمیت فراوانی پیدا کردند و زبان آرامی هم راه یونانی در آن نواحی متداول گردید.

حرّان که قدمت آن به بیش از هزاره دوم پیش از میلاد می‌رسد، از چندین جنبه دارای اهمیت فراوانی است. بنا به تورات، حضرت ابراهیم با خاندانش از موطن خود شهر اور کلدانیان واقع در کشور باستانی سومر سر راه به سرزمین کنعان در حرّان منزل کرد و دارایی وی افزون گردید و پدرش تارح در حرّان درگذشت.

حرّان، ادسا، نصیبین و شماری دیگر از شهرهای میان‌رودان و نیز سوریه زمانی جزو امپراتوری بزرگ آشور بودند و حرّان به زبان آکادی و آشوری **حارانو** خوانده می‌شد. پس از انهدام نینوا پایتخت آشور و پیش از انقراض آن در ۶۰۵ ق.م. حرّان برای مدت کوتاهی پایتخت آشور گردید.

ادسا دیگر شهر باستانی میان‌رودان در زمانی که جزو امپراتوری آشور بود، به نام آرامی آن **اورهای** خوانده می‌شد. پس از به قدرت رسیدن امپراتوری روم در قرن سوم میلادی شهر اورهای پس از بازسازی، ادسا نامیده شد.

ادسا یا ادس که یکی از متصرفات ایران دوران ساسانیان بود در زمان خلافت عمر ابن خطاب، دومین خلیفه از خلفای راشدین در ۶۳۸ میلادی به دست اعراب افتاد و به **الرها** تغییر نام داد و طی جنگ‌های صلیبی در ۱۰۹۸ م. برای مدتی نیز به تصرف جنگجویان اروپایی درآمد. ادسا —الرها— سرانجام جزو امپراتوری عثمانی گردید و به نام **اورفا** خوانده شد که یکی از شهرهای ترکیه کنونی می‌باشد.

ادسا پس از ظهور مسیحیت یکی از مهم‌ترین مراکز مسیحیت گردید و زبانی که در آن دوران در آن رواج پیدا کرد، گویشی از زبان آرامی به نام سیریاک بود. نکته‌ای که در تمام این دگرگونی‌های جغرافیایی سیاسی مورد اهمیت فراوان می‌باشد، سرنوشت ملت آشور است که کشورشان را از دست داده بودند. میلیون‌ها آشوری در سرزمین‌های آباء و اجدادی خود که به ترتیب جزو قلمرو مادها، هخامنشیان، یونانیان، ارمنیان، رومیان، ساسانیان، اعراب و ترکان عثمانی شده بود، زندگی می‌کردند و زبان‌شان نیز در این برهه از زمان، زبان **سیریاک** بود.

از اواسط قرن اول میلادی تا مدتی پس از فتح ادسا به وسیله اعراب، نوشته‌های فراوانی از تفسیرهای کتاب مقدس مسیحیان، تاریخ کلیسا، شرح حال مسیحیان اولیه و سایر کتاب‌ها از جمله کتاب اعمال شهدای مسیحی ایران

در کتاب‌ها و نشریاتی که پس از ظهور مسیحیت به زبان فارسی نوشته یا ترجمه شده‌اند کراراً به واژه‌های برمی‌خوریم که در عین مأنوس بودن نامفهوم نیز می‌باشد. واژه مورد بحث کلمه **سُریانی** است که در کتاب‌ها و نشریه‌های بسیاری دیده می‌شود بدون این که توضیح قانع‌کننده‌ای درباره آن داده شده باشد و تعریف‌های موجود نیز ناکافی بوده در بسیاری از موارد با واقعیت امر مغایرت دارند.

با توجه به استفاده از زبان آرامی در دربار هخامنشیان و ساسانیان و نیز با درنظر گرفتن آن که بسیاری از کتاب‌های دینی پس از ظهور مسیحیت علاوه بر زبان یونانی به زبان آرامی و گویش‌های آن بودند ازاین رو رابطه زبان سریانی با زبان‌های گروه سامی مانند آرامی، آکادی و آشوری مورد توجه می‌باشد.

زبان سامی

زبان‌های سامی به زبان‌هایی اطلاق می‌شود که در خاورمیانه و شمال آفریقا رواج داشت و شاخه‌ای از خانواده زبان‌های آسیایی - آفریقایی به شمار می‌رود. دیگر شاخه‌های زبان آسیایی - آفریقایی، زبان مردم مصر پیش از حمله عرب، قبایل بربر شمال آفریقا و زبان‌های چادیک و کوشی-تیک و شماری دیگر می‌باشند.

یکی از مهم‌ترین زبان‌های گروه سامی رایج دنیای کهن در سوریه و خاورمیانه به خصوص در میان‌رودان (بین‌النهرین) و فلسطین، زبان آرامی و زبان‌های مشتق از آن بودند.

میان‌رودان یا بین‌النهرین، که کشور عراق کنونی را در بر دارد، به ناحیه‌ای اطلاق می‌شود که میان رودخانه‌های دجله و فرات قرار گرفته و نقش اساسی و مهمی در تمدن بشر و پیدایش خط میخی و سایر خط‌ها و زبان‌ها داشته است. سنگ نبشته‌های خط میخی به زبان سومری، آکادی و آشوری حاکی از آن‌اند که با تضعیف و افول تدریجی سومر، قدرت جدیدی که همانا آکاد باشد در حوالی بابل در کرانه رودخانه فرات ظهور کرد که شکوه و عظمت آن به وسیله یکی از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین حکمرانان آن دوران یعنی سارگون آکادی پایه‌گذاری شده بود و کتیبه‌های خط میخی آکادی سپس آشوری جزو قدیمی‌ترین مدارک تاریخی دنیای کهن می‌باشند، زبان امپراتوری آکاد سپس آشور که جایگزین آکاد گردید همان زبان آکادی میان‌رودان بود.

با به قدرت رسیدن آشور از مقطع زمانی ۱۱۱۵ پیش از میلاد در دوران سلطنت تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۰۷۷ ق.م) آشوریان، که از نسل آکاد بودند، همان خط و زبان آکادی را ادامه دادند، لیکن به دلیل قدرت و عظمت امپراتوری آشور، زبان آکادی به زبان آشوری معروف گردید. افزون بر آن زبان آرامی که از قدیمی‌ترین زبان‌های ناحیه سوریه باستان، فلسطین و نواحی غربی رود فرات بود و از حدود قرن هشتم پیش از میلاد به عنوان زبان دوم در آشور به کار می‌رفت نیز زبان آشوری خوانده می‌شد.

به طوری که از شواهد و قراین برمی‌آید، با وجود آن که زبان آرامی به تدریج جایگزین زبان آشوری گردید، اما کماکان به زبان آشوری معروف بود، ولی پس از سقوط نینوا، پایتخت آشور در ۶۱۲ پیش از میلاد و انقراض آن در ۶۰۵ ق.ه. به دست هوخشتره پادشاه ماد، پس از مدتی به همان زبان آرامی خوانده شد.

هوسران

مسعود عطائی

حاصل اینهمه عاشق شدن و شهدِ وصال
خاطراتی ست پراکنده، غبار آلوده

پیریِ زود رس و دردِ پشیمانی و آه
پیکری خسته و بیمار و تنی فرسوده

خَرَم آن دل که نشد رام و گرفتار هوس
روز و شب فکر و خیالش ز خطر آسوده

پا به بیراهه نهادم من از آن روز نخست
بود هر گام عبث این گذر پیموده

برده‌ی دل شدم و هر چه بگفت آن کردم
دستِ رد میزدم یکاش به این فرموده

دل هوسران و توان نیست دگر پاسخگو
درد پیری، غم دیگر به دلم افزوده .

و ترجمه انجیل‌های چهارگانه و کتاب‌های علمی، طبی و فلسفی یونان به زبان سیریایک، که زبان آشوری‌های آن زمان بود، به تمام شهرها و کشورها از جمله میان‌رودان، ایران، ارمنستان، هندوستان و چین برده شد.

پس از سقوط کنستانتینوپل (اسلامبول کنونی) پایتخت باشکوه روم شرقی به دست سلطان محمد دوم سلطان عثمانی در ماه مه ۱۴۵۳ م. و گسترش امپراتوری عثمانی به سوریه و میان‌رودان، عثمانی‌ها در حدود ۱۶۷۳ میلادی، آشوریان را سریانیان و زبان آنان را که سیریایک بود سریانایی نامیدند که تا امروز نیز در کتاب‌ها و نشریات و ترجمه‌های فارسی همین نام به کار برده می‌شود.

دیگر اظهارنظرها درباره زبان سریانایی

تئودور نولدکه، دانشمند و پژوهشگر فرهیخته آلمانی که به زبان‌های یونانی، لاتین و سریانایی تسلط کامل داشت، تاریخ ساسانیان به زبان‌های نامبرده را با منابع ارمنی، عربی و فارسی تطبیق نموده، کارنامه شهدای مسیحی ایران به زبان سریانایی و نیز تلموذ بابلی از متن عبری را مورد بررسی دقیق قرار داده بود. نولدکه، آثار نویسندگان و مورخان ارمنی را با موشکافی خاص خود مرور و با ترجمه تاریخ طبری از عربی به آلمانی دانستنی‌های بیشتری در مورد ساسانیان کسب نمود.

دکتر عباس زریاب، استاد دانشگاه تهران بر آن است که «نولدکه با هوش سرشار و شم تاریخی و زبان‌شناسی خود در آن چه پژوهش نموده است، سخن آخر می‌باشد. وی ادامه می‌دهد: کتاب تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان تألیف نولدکه همراه با کتاب ایران در زمان ساسانیان نگارش آرتور کریستن سن دانشمند دانمارکی از پر ارزش‌ترین کتاب‌های تحقیقی دوران ساسانیان می‌باشند».

آرتور کریستن سن استاد دانشگاه کپنهاک پایتخت دانمارک پس از بیش از سی سال پژوهش در تاریخ ساسانیان و چندین سفر به ایران و مرور منابع یونانی، رومی، سریانایی، عربی و ارمنی، کتاب خود را در سال ۱۹۳۶ میلادی در کپنهاک منتشر نمود. در تمام صفحات ترجمه فارسی کتاب‌های نام برده از نظر تعریف و معرفی سریانیان و زبان سریانایی تنها یک بار به جمله‌ای برمی‌خوریم مبنی بر این که «این سریانایی‌ها آرامی‌های سرزمین دجله هستند و مسیحیت در میان این مردمان ریشه‌های محکمی دوانیده بود».

پس از مراجعه به متون فرانسوی و آلمانی کتاب‌های نام برده متوجه می‌شویم که مقصود از زبان سریانایی، زبان سیریایک می‌باشد. در نقطه پایانی این مختصر در مورد زبان سریانایی و سریانیان، به نوشتاری از استاد سعید نفیسی استناد می‌گردد: «... در سواحل دجله و فرات که تقریباً همیشه جزو قلمرو ساسانیان بوده است، عده‌ای کثیر از مردم نژاد سامی که به زبان سریانایی یا آرامی سخن می‌گفته‌اند دین مسیح را پذیرفته بودند و تقریباً همه‌شان نستوری بودند و این طوایف مسیحی که امروز در ایران و عراق هستند و به کلدانی یا آشوری معروف‌اند بازماندگان همان مردمانند که در دوره ساسانی عده‌شان به مراتب بیشتر بوده است».

با توجه به موارد نامبرده و هم چنین روابط کلیسای ایران با کلیسای نستوری و کلیسای قدیم آشوری و رویدادهای دوران سلطنت پیروز که از جنبه‌های مهم مسیحیت در ایران می‌باشند و نیز در رابطه با استادان و پزشکان دانشگاه مشهور گندی شاپور، بجاست برای تثبیت امر و پیشگیری از هر گونه سوءتعبیرهای احتمالی، سریانیان را آشوریان و زبان سریانایی را که همان زبان سیریایک آشوریان بود، زبان آشوری بدانیم.

پانویس‌ها

- منشور کوروش در موزه بریتانیا در انگلستان می‌باشد.
- Ancient and Modern Assyrians, by George Yana.
- ادسا، نام یونانی منطقه بود و رومیان همان را به کار بردند.



در مسافرت اخیر، فرصتی پیش آمد که از ساختمان انجمن جهانی زرتشتیان در پاریس و بنیانگذار آن آقای دکتر آبتین ساسانفر دیدار و گفتگویی به عمل آید که به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

دکتر آبتین ساسانفر سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در دبستان زرتشتیان جمشید جم و فردوسی و دبیرستان فیروز بهرام به پایان برد و پس از اخذ لیسانس حقوق و اقتصاد از دانشگاه تهران، به وکالت مشغول شد. وی بعدها فوق‌لیسانس و دکترای حقوق را به ترتیب در دانشگاه ژنو و دانشگاه سوربون پاریس به انجام رساند.

دکتر ساسانفر از زمان آموزش در دبیرستان و دانشگاه به پژوهش در تاریخ ایران و آیین زرتشت از نظرات علمی و زبان‌شناسی می‌پرداخت و از ثمره کار استادانی نظیر ابراهیم پورداود و ذبیح بهروز، موید شهردان و آثار پژوهشگران پارسی‌نظیر تاراپورولا، کانگا، مدی و هومباخ بهره‌مند شد و مقاله‌های متعددی در مجله‌ها و روزنامه‌های گوناگون تهران به ویژه ارگان سازمان جوانان حزب ایران و سایر نشریات وابسته به آن انتشار داده است.

دکتر ساسانفر به سمت مشاور حقوقی و کیل دعاوی سازمان برق تهران و داور بین‌المللی در امور مربوط به دعاوی راه‌آهن «زوربخ، سوئیس» از سوی دولت ایران انجام وظیفه کرده است.

دکتر ساسانفر با پیش آمدن انقلاب برای ادامه کار و تحقیقات در فرانسه اقامت گزید و در این مدت به وکالت دادگستری و امور اقتصادی در فرانسه و همچنین پژوهش‌های تاریخی و زبان‌شناسی درباره اوستا و آیین زرتشت مشغول بوده است. در همین رابطه با پل دو بروی نویسنده کتاب‌های تاریخی و فلسفی درباره زرتشت همکاری داشته و نامبرده یکی از کتاب‌های خود را به نام آبتین ساسانفر پیشکش کرده است. آثار منتشر شده از آبتین ساسانفر به قرار زیر است: ۱. ترجمه و تفسیر گاتاهای زرتشت از زبان اوستایی به فارسی روان، هفت فصل نخستین به نام هفت هات نخستین از گاتاهای بارها در فرانسه و تهران به چاپ رسیده و سایر بخش‌های آن تا پایان سال ۲۰۰۹ منتشر خواهد شد. ۲. افسانه‌های کهن در اوستا برای شناسایی بخش‌هایی از اوستای نوین و گاتاهای زرتشت چاپ جدید آن به خط سیریلیک در تاجیکستان منتشر شده است. ۳. ترجمه و تفسیر هات ۳۰ گاتاهای یادبود و بزرگداشت زنده‌یاد پروفیسور عاصمی، رئیس فرهنگستان علوم تاجیکستان.

شاهرخ احکامی



گفتگوی شاهرخ احکامی با

آبتین ساسانفر

بنیانگذار انجمن جهانی زرتشتیان

چه سالی این بنیاد را تأسیس کردید و هدف از تشکیل آن چیست؟

فکر تشکیل یک بنیاد فرهنگی با وسایل کافی برای استفاده ایرانیان مقیم فرانسه از سال‌ها پیش وجود داشت. نخستین بار انجمن زرتشتیان به کوشش همسر من بانو مهرافزون فیروزگر و گروهی از هم‌کیشان در حدود بیست و هشت سال پیش در پاریس تشکیل شد. نه تنها زرتشتیان مقیم پاریس، بلکه گروهی زیادی از ایرانیان که به فرهنگ و هویت ایرانی دل‌بسته هستند، در دیدارها و گفتگوها شرکت می‌کردند. چون این دیدارها صمیمانه و خانوادگی بود، به ویژه از هرگونه بحث و جدل سیاسی که موجب تفرقه و کشمکش است جداً خودداری می‌شد، تعداد دوستداران رفته رفته زیادتر می‌شد و نیاز به جا و مکانی بزرگتر داشتیم. به خاطر دارم در همان ایام آقای دکتر جعفری، دانشمند بنام و نیز آقای دکتر فرهنگ مهر، شخصیت سرشناس و مورد احترام زرتشتیان به فاصله‌های کوتاه در پاریس بودند. هر شب حدود بیست نفر برای دیدار و گفتگو با آقای دکتر جعفری در محل انجمن، که دفتر کار من بود، حاضر می‌شدند و در چند سخنرانی بزرگ که در سالن‌های مختلف شهر تشکیل می‌شد، گروه کثیری

شرکت می‌کردند. این استقبال روزافزون هم‌میهنان از گفتگو درباره فرهنگ ایران و شناسایی هویت و تاریخ ایران، بسیار امیدبخش و باعث دلگرمی همگان بود. برای ادامه کار در یک محیط سالم و بدون جنجال و کشمکش نیاز به جای کافی و وسایل لازم بود. همه هم‌کیشان و ایرانیان برای ایجاد محل و ساختمان مناسب اظهار علاقه می‌کردند.

ولی متأسفانه امکانات و پول کافی در اختیار نداشتند. پس از کوشش‌های فراوان مسلم شد این کار بزرگ با گردآوری حق عضویت و یا مشارکت علاقمندان با مبالغ ناچیز امکان‌پذیر نیست. هر قدر زمان می‌گذشت شدت علاقه هم‌میهنان و هواداران فرهنگ و هویت ایرانی، که زرتشت نماد آن است، زیادتر می‌شد. تا اینکه در حدود چهار سال پیش من و همسر من فرزندانمان تصمیم گرفتیم امکانات شخصی خود را برای ایجاد یک مرکز مناسب به کار ببریم. این ساختمان را که ملاحظه کردید، در حدود هزار و دویست مترمربع وسعت دارد، فضای باغچه و حیاط آن در حدود چهارصد مترمربع است. ساختمان از هر لحاظ مجهز و دارای سالن‌های سخنرانی برای دویست نفر، سالن سمینار، کلاس‌های متعدد برای آموزش زبان فارسی و فرهنگ ایران، سالن نمایشگاه برای

مهم کرده‌اید. هدف از این کار چه بوده؟

مردم تاجیکستان از لحاظ زبان، تاریخ و فرهنگ با مردم کشور ما وابستگی‌های زیادی دارند و از لحاظ اقتصادی و مالی بسیار در تنگنا هستند. زبان فارسی را با لهجه‌ای که درک آن مشکل است، صحبت می‌کنند. ولی در مدارس برنامه‌های آنها به فارسی ولی به خط سیریلیک است. آداب و سنن ایرانی را حفظ کرده‌اند، غرور ملی دارند و شخصیت‌های سیاسی و ادبی آنها با ما مشترک است، نظیر سامانیان و رودکی و دیگران. همه آنها به ویژه جوانان به دانستن تاریخ مشترک خود با ایرانیان و زبان فارسی علاقمند هستند.

در حدود شش هفت سال گذشته خبرنگاران تاجیکی چند بار به فرانسه آمدند و با من و سایرین مصاحبه کرده‌اند. در سفری که آقای امامعلی رحمانف، رئیس‌جمهور تاجیکستان با چند نفر از وزراء به پاریس کرده بودند، در دیدار با چندین تن از ایرانیان، گفتند من شما را در تلویزیون خودمان دیده‌ام و می‌شناسم.

سخنان ایشان منطقی و معقول بود. شخصی به نظر می‌رسید علاقمند به پیشرفت تاجیکستان و دوستدار تمدن و فرهنگ ایرانی و آنچه مربوط به نیاکان مشترک با ایرانیان است. علاقمندی تاجیکی‌ها و شخص رئیس‌جمهور به فرهنگ ایرانی به ویژه دوری آنها از مذهب و خرافات اسلامی بسیار تشویق‌آمیز و دلگرم‌کننده بود. در قانون اساسی آنها پیروی از هیچ دینی تأکید نشده است.

شایع بود که عربستان سعودی قرار گذاشته هر زنی که چادر سیاه سر کند، ماهیانه صد دلار به او کمک مالی کند. در حالی که دستمزد یک کارگر و کارمند در حدود ماهی چهل تا پنجاه دلار بیشتر نیست. رئیس‌جمهوری از این کار و کمک عربستان سعودی به شدت جلوگیری کرده است. در یکی از این سفرهای ایشان به پاریس، پیشنهاد کردم اگر مشکلاتی وجود نداشته باشد، قصد دارم یک مرکز فرهنگی برای گسترش فرهنگ و سنن ملی ایرانی در آنجا بر پا کنم. این پیشنهاد را وزیر فرهنگ و سایرین بررسی کردند.

دولت تاجیکستان در شهر دوشنبه که پایتخت آنجاست زمین مناسبی در اختیار نداشت. جستجوی زمین مدتی به طول انجامید تا تهیه شود، ولی در شهر ایستروشن که از نقاط تاریخی تاجیکستان است و در آنجا آثار بزرگ‌ترین آتشکده زرتشتی، به نام مغ تیه با آثار و بقایای آن به فراوانی دیده می‌شود، به من پیشنهاد شد که اگر مایلم مرکزی بر پا سازم. شهردار آنجا در میدان مرکزی شهر زمینی در اختیارم گذاشت و در مدت دو سال یک بنای آبرومند و با شکوه در آنجا ایجاد کردم که سال گذشته با حضور اهالی شهر و استاندار و مأمورین عالی‌رتبه با تشریفات چشمگیری گشایش یافت و از آن برای امور فرهنگی، نمایش‌ها و

سراسر جهان پراکنده‌اند به آسانی میسر نیست، قرار شد همه اموری که مورد مشورت قرار گرفته و باید به مرحله اجرا درآید، موقت و برای مدت محدودی باشد تا آنکه با همه یا اکثر زرتشتیان ارتباط منظم به وجود آید. در مراحل بعدی زمانی در حدود سه سال کار و کوشش لازم دارد تا با مشارکت همگان و در یک همایش رسمی به صورت کنگره اصول مورد قبول، یعنی هدف‌ها و برنامه‌های اجرایی به طور کلی سازمان و تشکیلات انجمن جهانی به تصویب قطعی برسد. تشکیلات و سازمان یعنی تقسیم کار و مسؤولیت. گروه یا ارگان‌هایی که برای اجرای عملیات به وجود می‌آیند در برابر ارگان تصمیم‌گیری مسؤول و پاسخگو هستند.

در انجمن جهانی زرتشتیان، گروه سرپرستان در حال حاضر از هفت نفر تشکیل می‌شود که عبارتند از آقایان دکتر جعفری، دکتر جهانیان، دکتر انوشیروانی، دکتر مهرفر، از آمریکا و آقای مازیار قویدل از سوئد، بانو مهرافزون و آبتین ساسانفر از پاریس و آقای دکتر فرهنگ مهر رایزن از آمریکا. در غیاب کنگره، گروه سرپرستان امور انجمن را اداره می‌کنند. دبیرخانه انجمن جهانی زرتشتیان در شهر پاریس است، ولی نشست‌های تشکیلاتی و همایش‌های دوره‌ای در کشورهای مختلف تشکیل می‌شود و برگزاری آنها به عهده انجمن‌های محلی است. نشست آینده انجمن در شهر لوس‌آنجلس و برگزارکننده آن هیأت امنای انجمن زرتشتیان کالیفرنیا است. شمار زرتشتیان آمریکا و انجمن آن مهمترین انجمن محلی زرتشتیان است.

همانطور که گفته شد برای تکمیل امور سازمانی به ویژه برای گردآوری امکانات لازم نیاز به زمان داریم. آنچه مهم است علاقه و اصرار هموندان به ایجاد یک تشکیلات مرکزی مهم است که همگان در این راستا کوشش می‌کنند.

بدیهی است انجمن زرتشتیان و انجمن‌های محلی و ملی برای پاسداری و نگهداری آئین و فلسفه زرتشت است. ولی امکانات آن در اختیار همگان است. فعالیت انجمن‌های زرتشتیان خواه محلی باشد یا جهانی مربوط و مورد استفاده همگان است. تمام جشن‌ها و گاهنبارهای سنتی توسط انجمن‌ها برگزار می‌شود. تشکیل جلسات سخنرانی و گفتگو درباره امور اخلاقی و تاریخی از سوی کارشناسان و افراد صلاحیت‌دار به طور مرتب انجام می‌شود. نمایشگاه‌های هنری و کنسرت‌های موسیقی سنتی و بین‌الملل نیز در محل‌ها و مراکز انجمن‌ها دایر می‌شود. در تمام این فعالیت‌ها همه ایرانی‌ها با نهایت شوق و علاقه حاضر می‌شوند. برای آموزش زبان و ادبیات فارسی به کودکان و نوجوانان ایرانی و خارجی کلاس‌های متعدد وجود دارد.

آقای ساسانفر شما در تاجیکستان نیز اقدام به تشکیل یک مرکز فرهنگی

کارهای هنری، کتابخانه که فعلاً دارای شش هزار جلد کتاب تخصصی درباره ایران است و یک نیایشگاه برای اجرای مراسم سنتی زرتشتیان است. این ساختمان طبق قوانین دولت فرانسه وقف انجمن جهانی زرتشتیان شده است. تصور می‌کنم درباره هدف از تشکیل انجمن تا اندازه‌ای روشن شد. ولی ناگزیریم به اطلاع برسانم شمار زرتشتیان در ایران و خارج از ایران روز به روز رو به افزایش است. اصول اخلاقی، فلسفی و آموزش‌های زرتشت در گاتاها، که از سروده‌های اوستا، از بیش از سه هزار و هفتصد سال پیش دست نخورده و قابل فهم به طور معجزه‌آسایی باقی مانده و به دست ما رسیده است.

این گنجینه اخلاقی و فلسفی در نتیجه جنگ‌ها و حوادث ناگوار به تدریج از دسترس و دید مردم ایران دور و پنهان شده بود. فعالیت‌های اوستاشناسان از دویست سال پیش در جهان رونق بسیار یافت و در حال حاضر ایرانیان با شناخت اوستا گاتاها زرتشت که در آن جای دارد، به گذشته فرهنگی خود روز به روز بیشتر آگاه و علاقمند می‌شوند.

به موجب برآورد و تحقیق مؤسسات آمارگیری در حال حاضر بیش از یازده میلیون از ایرانیان به هویت دینی و ملی و تاریخ خود علاقمند هستند. در خارج از ایران تعداد زرتشتیان بسیار زیاد است. همه آنها نیاز به ایجاد یک مرکزیت دارند که آنها را به یکدیگر پیوند دهد و هنگام نیازمندی بتوانند به یکدیگر کمک کنند و از احوال یکدیگر آگاه باشند. بنابراین هدف این انجمن ایجاد مرکزیت برای زرتشتیان به منظور کمک به یکدیگر است.

اعضای این انجمن جهانی چه کسانی هستند و آیا تشکیلات و اساسنامه دارد؟

اعضای انجمن جهانی به طور کلی انجمن‌های ملی و محلی هستند. در نخستین جلسه برپایی انجمن جهانی در سال ۲۰۰۶ انجمن‌های زرتشتیان کانادا، استرالیا، آمریکا، بلژیک، سوئد، انگلیس، آلمان، هلند، فرانسه، اسپانیا و چند شخصیت منفرد شرکت داشتند. پس از گفتگوهای طولانی درباره اهداف انجمن، درباره سازمان تبادل نظر شد. به طور کلی دو ارگان مهم می‌تواند وجود داشته باشد، یک ارگان مشورتی و تصمیم‌گیری و آن دیگری یک ارگان اجرایی. مرکز مشورتی و تصمیم‌گیری تشکیل می‌شود از همه انجمن‌های زرتشتیان و افراد وابسته به آنها به نحوی که همه هموندان زرتشتی در مورد تصمیم‌گیری‌ها مستقیم یا غیرمستقیم در رایزنی و مشورت در امور جزیی و کلی شرکت داشته باشند و هیچکس از اظهارنظر و ارائه عقیده خود محروم نباشد. سپس مرحله اجرایی است که باید تصمیمات آن مرکز را به مرحله عمل درآورد و چون در این مدت کوتاه امکان شناسایی و گردآوری همه زرتشتیان، که در

تدریس و برگزاری جشن‌ها بهره‌برداری می‌شود. شهر ایست‌روشن به نام کورش کده خوانده می‌شده، ناحیه‌ای باستانی که اگر شرایط دسترسی و راه به آنجا آماده شود، برای کارهای فرهنگی به علت وجود آثار مهم باستانی بسیار مناسب است. در شهر دوشنبه نیز طرحی برای ایجاد یک مرکز فرهنگی پیش‌بینی شده که به علت اشکالات گوناگون به تعویق افتاده است. مرکز ایست‌روشن به نام فرهنگسرای آریایی نامیده شده که بتوان تمام جنبه‌های فرهنگی و ایرانی تاجیکی و آنچه مربوط به تیره‌های آریایی است در آنجا مورد نظر قرار گیرد. اساسنامه آن را در اختیاران می‌گذارم.

کودکان و جوانان تاجیکی بسیار با استعداد هستند. جوانان ده، دوازده ساله را می‌بینید که صدها بیت شاهنامه و چندین غزل حافظ را ساعت‌ها از بر می‌خوانند. ولی افسوس که از لحاظ اقتصادی در وضع دشواری قرار دارند. جمعیت آنها در حدود پنج میلیون است.

از هیچ سو به دریا و یا راه آزاد ارتباط ندارند. برای واردات و صادرات باید به چند کشور حق ترانزیت و عبور و مرور بپردازند. هنگام ازهم‌پاشیدگی دولت شوروی سابق، در آنجا میان اسلام‌گرایان که طرفدار جمهوری اسلامی بودند و سایرین جنگ خانگی شدیدی وجود داشت. در نتیجه هنگامی که امکانات شوروی سابق را میان دولت‌های وابسته تقسیم می‌کردند، چیزی به آنها نرسید. ولی رئیس جمهور آنها مردی کاردان است که در پیشرفت اقتصادی و فرهنگی می‌کوشد. امید است آینده روشنی در انتظار تاجیکستان باشد.

آقای ساسانفر با این علاقه و کوشش که در راه گسترش فرهنگ ایران نشان می‌دهید در ایران چه می‌کنید. آینده کشورمان را چگونه می‌بینید؟

بدیهی است جای تمام این کوشش‌ها در ایران است. ما هرچه برای گسترش امور فرهنگی و اقتصادی برای کشورمان ایران انجام دهیم، کافی نیست. چون میزان نیازهای ایران و مردم ایران در تمام زمینه‌ها بسیار بالاست. ولی متأسفانه حاکمین متعصب مذهبی که سطحی فکر می‌کنند، قشری و یک بعدی هستند، به هیچ وجه به نیازهای طبیعی و انسانی مردم ما فکر نمی‌کنند و جلوی هر گونه اقدام درست فرهنگی را می‌گیرند.

کارهای اقتصادی در انحصار گروه معینی است. تبعیض که بزرگ‌ترین مانع و سد راه کارهای اقتصادی و فرهنگی است به شدیدترین صورت آن رایج است. کمترین آزادی در هیچ زمینه‌ای دیده نمی‌شود. در این صورت ایرانیان وطن‌پرست که به فرهنگ و هویت و ملیت ایرانی عشق می‌ورزند، از هر گونه کار و کوشش محروم هستند. هزاران

ایرانی که در چند سال گذشته به کشورهای خارج کوچ کرده‌اند، دارای بهترین موقعیت هستند. در دانشگاه‌ها، مؤسسات اقتصادی، و دولتی ایرانی‌ها در بالاترین سطح ممکن می‌درخشند. صدها جوان در زمینه اقتصادی موفق شده و بالاتر از میلیونر هستند، هم آنها اگر در ایران بودند یا گرسنگی می‌خوردند یا زندانی می‌شدند.

چون نظر مرا در این زمینه خواستید و همه جا آن را گفته‌ام، برای شما نیز تکرار می‌کنم که من و مردم ایران با دین اسلام و سایر دین‌ها هیچ مسأله‌ای نداریم. دین اسلام یک دین بزرگ فراگیر است که یک میلیارد و دویست یا سیصد میلیون در سراسر جهان پیرو دارد. اما بیش از پنج میلیارد از مردم جهان مسلمان نیستند. در این زمان، یعنی قرن بیست و یکم، هیچ غیر مسلمانی وجود ندارد که بخواهد مسلمانان را نابود کند. به ویژه یک نفر زرتشتی که خردگرا و آزاداندیش است و به همه عقیده‌ها و دین‌ها احترام می‌گذارد.

دین اسلام برای دارنده آن عزیز و محترم است و هر انسان زرتشتی به اندیشه و عقیده او احترام می‌گذارد. هیچ زرتشتی در هیچ زمان به غیر زرتشتی خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان تعدی و تعرضی نکرده است. هیچ زرتشتی پیرو دین دیگر را نه آزار داده و نه تهدید کرده و نه دستور کشتن داده است. عقیده، اندیشه و دین هیچکس قابل کنترل و تحت فرمان دیگری نیست. هر کس باید با نهایت آزادی حاکم بر اندیشه خویش باشد و از آزادی تفکر و فعالیت بهره‌مند شود تا جامعه پیشرفت کند و به سوی شکوفایی و سازندگی برود.

بنابراین زرتشتی‌ها و سایرین با دین اسلام هیچ مشکلی ندارند نه می‌توانند و نه می‌خواهند بر ضد آن کاری انجام دهند. مسأله فقط با حکومت‌گران اسلامی است که کشور را قبضه کرده‌اند و مجال آزادی و زیست به هیچ کس نمی‌دهند. این خفقان و حکومت وحشت عکس‌العملی به وجود آورده که میلیون‌ها ایرانی به ملیت و هویت و آئین واقعی خودشان روی آورده‌اند. تنها راه نجات این است که حکومت، هیچ دینی را تأیید و پشتیبانی نکند. همه امتیازات و حق حیات را فقط برای مسلمان ندانند. اگر کسی خویش را کاندید نمایندگی یا هر سمت دیگری کرد، از او نپرسند که دارای چه دینی هستی.

هر کس را مردم خواستند و به او رأی دادند، برای هر کاری که لازم بود انتخاب شود، خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان. جهان و کشورما ایران فقط به مسلمانان تعلق ندارد. چگونه می‌توان تصور کرد ایرانی که پایه‌گزار و نخستین سازمان دهنده دولت و کشورداری در جهان بوده، سرچشمه تمدن و فلسفه و پیشرفت اخلاقی به شمار آمده، آئین او تضمین‌کننده خوشبختی و صلح و سازندگی بوده و هست، در کشورش جزء اقلیت باشد و از آن بدتر هم

میهنان مسلمان نیز دچار این همه شکنجه و تبعیض باشند. مگر مسلمانان در حکومت حاضر آزادی دارند، که ما نداریم. بنابراین مشکلات اجتماعی و مفسد اقتصادی و اداری فقط در نتیجه زورگویی و نادیده گرفتن حقوق مسلم دیگران توسط یک نظام انحصارطلب است و نباید آن را تنها به گردن اسلام انداخت. بنابراین باید هر دین و اندیشه آزاد باشد و قانونی که از جانب مردم با آزادی و اراده آنها وضع و تصویب شود روابط آنها و امور جامعه را اداره کند.

آقای ساسانفر از توضیحاتی که در زمینه‌های مختلف دادید، بسیار سپاسگزارم و استدعا دارم راجع به آئین زرتشت و اصول مهم آن از جنبه‌هایی که گفتید مثلاً خردگرایی و آزاداندیشی یا سازندگی در تعلیمات زرتشت بیشتر توضیح بدهید.

اگر لازم باشد اجازه بدهید برای شماره‌های بعدی درباره آنها گفتگو کنیم که هم فرصت داشته باشیم و هم مطالب باهم آمیخته نشود. شاید مسأله‌ای که اظهار کردم تصور کنید جنبه سیاسی داشته باشد. ولی من از لحاظ سیاسی فعلاً فعالیتی ندارم. بدین معنی آن کس که فعالیت سیاسی می‌کند، قصد دارد و آنهم کاملاً طبیعی است که قدرت سیاسی و اجتماعی به دست آورد. چون بدون قدرت سیاسی نمی‌توان کار و هدف سیاسی را به پیش برد.

برای من و امثال من امکان پیدا کردن قدرت سیاسی در خارج از کشور نه ممکن است و نه لازم. ولی هرچه بگوییم و هرچه انجام دهیم تعبیر به نوعی فعالیت سیاسی می‌شود. فعالیت‌هایی نظیر فعالیت من یک کوشش مکتبی و روشنگری است که از لحاظ عملی و اثباتی نمی‌تواند در سیاست فعلی کشور اثرگذار باشد، می‌تواند راهنمایی باشد برای روزگاران آینده. بهر روی خوشبختی و پیشرفت مردم زمانی تأمین می‌شود که اداره امور آنها طبق میل و اراده و بر حسب سنت‌های مورد قبول خودشان باشد و هیچ فرهنگ و شیوه سنت خارجی که از سرزمین‌های دیگر باشد در کار آنها دخالت نکند.

بسیار خوشوقتیم که قول دادید در آینده در زمینه‌های آئین مکتبی و آنچه مربوط به فرهنگ ایرانی، به خصوص تعلیمات زرتشت است، برای خوانندگان ما توضیحات بیشتری بدهید.

با سپاس بسیار در انتظار دیدارهای بعدی هستیم.



شیدای شوق خویش*

احمد کاظمی موسوی (واشنگتن)

مدیر محترم نشریه وزین «میراث ایران»

مطلبی را که بتازگی درباره علی اکبر شیدا، تصنیف ساز برجسته اواخر قاجار نوشته‌ام، جهت ملاحظه جنابعالی و درج در نشریه وزین «میراث ایران» خدمت‌تان می‌فرستم. اهمیت کار شیدا نیاز به تأکید ندارد، چون تصنیف‌هایش هنوز ورد زبان مردم ماست و مکرر بازسازی و باز اجرا می‌شوند. فتوکپی دو تصویر شیدا و خواننده قاجار (به اقتباس از کتاب سرگذشت موسیقی ایران نوشته شادروان روح‌الله خالقی) نیز ضمیمه می‌باشد که در صورت امکان مورد استفاده قرار گیرد.

این نوشته را آقای نادر مجد، موسیقی‌شناس مقیم واشنگتن با دقت خوانده و اظهار نظر نموده است. سبک این نوشته داستان‌وار است و به همین جهت منابع و مستندات آن حذف گردیده‌اند. از نشریه «میراث ایران» نمی‌توان سخن گفت بی‌آنکه از پایداری و توانایی عبور شما از مسایل و مشکلاتی که در راه تداوم انتشار یک نشریه فارسی انگلیسی وجود دارد، ذکری ننماییم. امیدوارم در فرصت دیگری مجال مرور در زمینه‌هایی که تا به حال مورد توجه شما بوده و جای آنچه را که خالی به نظر می‌رسد داشته باشیم.

با تجدید سلام. احمد کاظمی موسوی

در دی ماه ۱۳۸۵ خورشیدی دو حادثه مهم باهم روی داد.

مظفرالدین شاه قاجار قانون اساسی مشروطه را امضا کرد و مُرد.

علی اکبر شیدا آخرین تصنیفش را ناتمام گذاشت و مُرد.

شب سردی بود. باد در کوچه‌ها می‌پیچید. سایه سیاه البرز بر سر شهر سنگینی می‌کرد. چنار کهنسال محل، دست در گریبان باد داشت. شیدا در کنج خانقاه اخوت به صدای باد گوش می‌داد. در دلش زمزمه آواز تازه‌ای می‌جوشید. سه تارش را از طاقچه برداشت و شروع به نواختن کرد. هنوز نمی‌دانست در چه مایه است. بیات زند یا دوگاه. هرچه بود گرانباز از غم بود. اما طنین پرصوتی داشت که گذشته‌های دور را به یاد می‌آورد. چشمش از پنجره به سایه البرز افتاد. بی‌اختیار زمزمه کرد:

«هر غمی آمد بر دلبر من...»

دلش می‌خواست «بر دلبر من» را تکرار کند. اما سرفه امانش نداد. کاسه ساز را به سینه‌اش چسباند. کمی آرام شد و زیر لب خواند: «که گذشت در غمش همه روزگار جوانی‌ام.» آهنگ شکوه کوهسار را داشت. دیگر به جایی نگاه نمی‌کرد، فقط به خودش می‌پیچید.

درب حجره باز شد و میرزا ابوالقاسم به درون آمد. یک لحظه به نظرش رسید که اسماعیل ساقی آمده، دوست دیرین شیرازی‌اش که سال پیش ازدنیا رفته بود. ولی بزودی عارف را شناخت، جوان مشروطه‌خواه امروزی.

— خوش آمدی عارف جان، چه شد یاد درویشان کردی؟

— داشتم از ایوان انجمن اخوت رد می‌شدم، شنیدم که پنجه به ساز نرم می‌کردی.

— داشتم می‌خواندم:

«که گذشت در غمش همه روزگار جوانی‌ام».

— چه غمی درویش؟ غم او خجسته بادا! که او هم زاده وطن است.

شیدا زیر لب تکرار کرد: که او هم زاده وطن است. وطن من شیراز در جنوب بود. بارها از تخت سلیمان تا غار شاپور پیاده یا سواره سفر کرده‌ام. من بزرگ شده کوهساران فارس. حالا گرفتار مهوشان ملک ری شده‌ام.

— مهوشان ملک ری! شنیده‌ام این تصنیف را. یک شهر آشوب واقعی است. در حیرتم که در این غمخانه چه طوری این همه شور و نشاط به بار می‌آوری.

شیدا که از حرف‌های عارف سرحال آمده بود، پنجه به ساز برد و زیر لب خواند:

بد و ، بد و ، بد و ، بد و

ای بت رعنا به قلب شیدا بده تسلا

دل‌م را بردی مرضیه غم‌م نخوردی مرضیه

از مهوشان ملک ری دل من از تو راضیه

عارف: قشنگ خواندی. هنوز من نمی‌فهمم چگونه توانستی این همه شور و جذبه را به پای یک دختر یهودی زاده بریزی. این دختر با روح و روانت چه کار کرد؟

شیدا: این دختر توی روح و روانم از اول خوابیده بود. قضیه کهنه‌تر از ماه و سال است. من موسیقی را در حالات این دختر یافتم. حرکاتش عین موسیقی بود. رقص و آوازش به کنار، شیوه نگاه و رفتارش برای من آهنگ و اهتر از ازیلی داشتند. من می‌دانم که این حرف‌م را کسی باور نخواهد کرد. بعدها خواهند گفت که «شیدا دل به دختری یهودی زاده بست و دل از خانقاه و درویشی کند. این دختر که مرضیه نام داشت شیدا را از اوج تعالی عارفانه به حسیض عاشق خاکی کشاند.» اما من از دل خود خبر دارم. می‌دانم که از کوهسار فارس گرفته تا ریگزار ملک ری چه ماه‌وشی در نهانخانه قلبم حمل می‌کردم. من فقط گوشه‌ای از این دریا را که در حرکات این دختر موج می‌زد، بازگو کردم. همه حرف‌ها را نمی‌شود زد.

شیدا همین طور که حرف می‌زد با سرانگشت کوچک سازش را تغییر داد و با آهنگ سنگین شروع به نواختن و خواندن کرد:

تو دوری از برم، دل در برم نیست

هوای دیگری اندر سرم نیست

به جان دلبرم، به جان دلبرم کز هر دو عالم

تمنای دگر جز دلبرم نیست

من از روز ازل، دل بر تو بستم، خدا خدا

من از نوشین لبیت مدهوش و مستم

«خدا خدا»ی شیدا هجای سنگینی داشت. دیگر تنها آواز نبود، سوز جگر بود که در سه‌گاه ادا می‌شد، طوری که عارف طاقت نیاورد. او هم لب به آواز گشود.

بیا آرام جانم، بیا دردت به جانم، بی تو نمانم، خدا خدا

صدای آواز درویش در شبستان خانقاه طنطنه شگرفی یافت. شیدا علانیه می‌دید که ضرب آهنگ این تصنیف از دیوار زمان عبور می‌کند. می‌دید که آیندگان می‌گویند که اگر این تصنیف را در «زابل چهارگاه» اجرا کنیم، بهتر شنیده می‌شود. (ردیف دوامی، پایور، ۳۵) از شکوه و جلال آن بگذریم، از سوز جگری که در بطن و متن تصنیف خوابیده چه دستگیرشان خواهد شد؟

عارف پرسید: محشر کردی شیدا! این حرف‌ها را داری با خدا می‌زنی یا با آن دختر؟

شیدا: مگر نشنیدی که شمس تبریزی چه گفت: «من نور خدا را در کیمیا خاتون می‌بینم.»



یک بارقه ملکوتی در عمق
چشمانش دیدم که به من شوق
سردن و آهنگ پرواز داد. گاه
وامی مانم که این شور و شوق را
به چه زبانی بیرون بریزم.
باد بر در و دیوار می کوبید.
شیدا از گونی زغال ریخت توی
منقل. عارف شروع به باد زدن
آتش کرد و گفت:

شنیدم در عروسی پسر
اتابک محشر کردید.

— اتابک از ظهیرالدوله
خواسته بود که مطربان
خاکساری را برای شب پاسی
عروسی پسرش میرزا عبدالله
بفرستد. ظهیرالدوله به من

گفت که وقت هنرنمایی است. مرضیه را خبر کنید که بیاید.

من تصنیف «از غم عشق تو» را برای آن شب ساختم. (ردیف دوامی، پایور، ۳۵۰) آن شب مرضیه در رقص غوغا کرد. کار از دست افشانی و پای کوبی گذشته بود. زلفش را نیز بیرون ریخته بود. دیدم تنها من نیستم که اسیر غمش هستم، بلکه جمله مهمانان نیز گرفتار زلفش شدند. آهنگ «یک زلف و این همه دل» ساخته آن شب است.

از بس به تار زلفت، دل‌ها گرفته منزل

دل را کجا بجویم، یک زلف و این همه دل

— همه فکر می‌کردند که من برای سرگرم کرد آنها این کلمات را جور می‌کنم. انگار دارم غزلخوانی می‌کنم. اما من حرف دلم را می‌زدم. کسی به حال من توجه نداشت.

— شنیدم می‌گفتند که مرضیه رایحه دست‌خوش گرفتن از کیسه اتابک به مشامش رسیده بود و به همین جهت تمام عیار گذاشته بود. اما عیار او بر باد رفت و تصنیف تو ماندگار شد.

— من همه‌اش در فکر این بودم که چطور ناز و غمزه‌اش را در زیر و بم تصنیفم بگنجانم. می‌دانستم که او یک سر دارد و هزار سودا. ولی از غنج و دلال حرکاتش رهایی نداشتم. من پیام را از دل خود می‌گرفتم و حس می‌کردم که باید آنرا به گوش عالمیان برسانم. من فهمیدم که در عمق چشمان سیاهش رنگ و ربی هم نهفته است. با این همه الزام داشتم که آن را نمونه یک حُسن ملکوتی بدانم. چون در دلم این طور می‌جوشید که آن یادگاری است از ملکوت گمشده من. به گفته حکیم نظامی:

این چشم نه چشم یار است

زان چشم سیاه یادگار است

— من حرف دل تو را می‌فهمم. در حیرتم که درویش پاکبازی چون تو، گرفتار عشق چنین دختری شده! او که جزو سلسله خاکساریان نبود؟

— من او را ورودم به تهران چند بار او را در گذر سرپولک دیده بودم. اوایل دختر سر به زیری بود. آوازخوان‌های سرپولک او را رقاصه کرد. من به شوق دیدن حضرت آقا (صفی‌علیشاه) به تهران آمده بودم، اما از همان هفته اول گرفتار نگاه‌های این دختر شدم. فراموش نمی‌کنم آفتاب رو به غروب بود که به سواد تهران رسیدیم. اولین سفرم به دارالخلافه بود. کاروان از صحن سر قبر آقا گذشت. در میدان سیداسماعیل اطراق کرد. یک هفته در حجره کاروانسرا بودم. روزی از گذر سرپولک به سمت امامزاده زید می‌رفتم که برق نگاه این دختر از پشت بام خانهای مرا زمین گیر کرد. دخترک پشت بام چادرش می‌گشود. روسری بر سر داشت و چاقچور بر پا. زیر لب چیزهایی زمزمه می‌کرد که نمی‌شنیدم. می‌دانستم که شکل و شمایل درویشانه‌ام جلب نظر می‌کند. اما فکر نمی‌کردم که دختری با گوشه ابروانش

به من اشاره کند. به نظرم آشنا آمد. در ذهنم می‌گشتم که رمز آن را کشف کنم. دختر پس از چند دقیقه پشپ بام را ترک کرد، ولی من هنوز نگاهم به بام بود که شاید برگردد و گوشه چشم دیگری بنماید. ولی او دیگر به بام نیامد و من ناامید به حجره‌ام برگشتم. اول بار نبود که ناامید به خلوت خود پناه می‌بردم. اما آن شب حس کردم یک آشنای قدیمی یا یک الفت دیرین با نگاه این دختر دارم. نیمه‌های شب بود که سه تار به دست گرفتم و اولین تصنیف خود را سردوم.

همان تصنیفی که در سه گاه اینک خوانده می‌شود.

مکن ای دوست مکن این همه بیداد مکن

بر لب بام بیا، گوشه ابرو بنما

روزه‌داران رخت، منتظر ماه نواند

هفتاد سال بعد فرامرز پایور رو می‌کند به عبدالله دوامی می‌گوید:

— استاد شما بهترین روایتگر و خواننده تصنیف‌های اواخر قاجار هستید، این آهنگ را از کی شنیدید و از کجا می‌دانید که اولین سروده شیدا است؟

— مرحوم عارف قزوینی این تصنیف را از خود شیدا شنیده بود و می‌گفت که این اولین سروده مرحوم شیداست. عارف در سال‌های جوانی اش شیدا را از نزدیک می‌شناخت و رفت و آمد داشت. (دیوان عارف، ۳۳۲)

— لطف این ترانه فقط آن نیست که ترنم دارد، بلکه تنوع آن است. سه ریتم متفاوت را شیدا در سه‌گاه پیاده کرده است.

— شگفت آنکه غم‌انگیز هم نیست، با اینکه دستگاه سه‌گاه محشر غم و اندوه است.

— نه لزوماً، وقتی که سه‌گاه را ضربی می‌خوانند یا می‌نوازند دیگر ترانه است و ترنم دارد.

شیدا گفت: من آشکارا می‌بینم که تصنیف‌های من در آینده جای خود را در اذهان مردم پیدا خواهد کرد. این از انفاس خاکساران طریقت است که ناله‌های نیمه شب من ورد زبان اهل دل بشود.

عارف: این سروده‌ها ناله نیستند. آنها عین نیایش و مناجاتند. هماهنگی و صمیمیتی که شعر و موسیقی در این تصنیف‌ها دارند بی‌نظیر است. ما مردم بجای اینکه قدر کار امثال تو را بشناسیم، دلمان را خوش کرده‌ایم که اسم باربد و نکیسا را بیاوریم. من هم به روشنی می‌بینم که سوز جگر از دیوار زمان عبور می‌کند. شیدا:

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت

قطره باران ما گوهر یک دانه شد

می‌فهمم چه می‌گویی. این قسمت ازلی ما بود که تو دل به مشروطه بندیدی و من به خلوت اندرونم. حالا برایت یک غزل از سروده‌های خود را می‌خوانم. می‌بینم که پس از مرگم تو آن را به یاد خواهی آورد و به مردم خواهی گفت که این درویش که از نعمت جهان جز سوز جگر بهره‌ای نداشت، چه شور و نشاطی در اندرون خود نهفته داشت:

در خم زلف تو از اهل جنون شد دل من

واندر آن سلسله عمری‌ست که خون شد دل من

از ازل با سر زلف تو چه پیوندی داشت

که پریشان شد و از خویش برون شد دل من

این همه فتنه مگر زیر سر زلف تو بود

که گرفتار به این سحر و فسون شد دل من

بیست سال بعد عارف این غزل شیدا را تاریخ حیات خود ضبط می‌کند. مهم آنکه به یاد آوردن آن را از غرایب و از صفای باطن شیدا می‌خواند. (دیوان عارف قزوینی، ۳۳۲)

آسمان تهران ناگهان غرید. رگبار تندى شروع شد. شیدا به عارف می‌گوید:

— منقل را بیاور زیر کرسی.

پیرمرد ۶۵ ساله و جوان ۲۵ ساله هر دو خزیدند به زیر لحاف کرسی. عارف می‌پرسد:

— شیدا من از تو یک سؤال دارم. با این همه خون جگر که از این مردم می‌خوری، چگونه توانستی این همه شوق و طرب توی تصنیف‌هایت بگنجانی؟ من که از دست خلائق هر روز خون می‌خورم.

شیدا دمی به فکر فرو رفت و گفت:

— من شور و نشاط را در اندرون خود دارم. مردم به ظاهر فقیرانه من نگاه می‌کنند. نمی‌دانند چه بشارتی در درون خود دارم. این سخن مولای مُلای روم شمس تبریز را نشنیدی که گفت: «در اندرون من بشارتی ست که با آن شادم. در حیرتم از این خلائق که بی آن بشارت شادند.»

عارف شگفت زده می‌گوید: عجبا، درویش را بنگرید. در عین فقر فکر شادی خلائق را می‌کند. این چه سَرّی ست که درویشی مثل تو باید شادی بخش مجلس اشراف باشد. هنر خود را به بی‌هنران مرفه ارزانی کند و درآمد آن را به درویشان دیگر ببخشد و از کرده خود هنوز شاد باشد.

شیدا چای تازه‌ای در استکان عارف ریخت، دیگر حرفی نزد. عارف به چشمان او نگریست. نگاه مجهولی داشت، چیزی نمی‌گفت، اما تبسم پرمعنائی بر صورتش بود. دقایقی گذشت. سکوت سنگینی بین تصنیف‌ساز پیر و شاعر جوان حکمفرما شد. عارف در خود حالت تازه‌ای حس کرد. عین اینکه او هم یکی از خاکساران طریقت شده. دید که شیدا دارد با نگاهش کلمات را به پرواز درمی‌آورد و با لبخند محوش به او اشاره می‌کند: «مطلب همین است، می‌بینی که ذوق درویشی و غنا همین جاست.» عارف دید که وارستگی و استغنای وصف‌ناپذیری در اطاق موج می‌زند. احساس وجد بی‌سابقه‌ای در خود کرد و لب به خروش گشود:

— حقیقت درویشی همین است، آزاد مرد وارسته تویی شیدا!

بیست سال بعد عارف در تاریخ حیات خود نوشت: «بیست سال قبل مرحوم میرزا علی اکبر شیدا که حقیقت درویشی را دارا، و مردی وارسته و صوره و معنا آزادمردی بود، تغییراتی در تصنیف داد و اغلب تصنیفاتش دارای آهنگ‌های دلنشین بود. مختصر سه تار می‌زد و تصنیف را اغلب نصف شب در راز و نیاز تنهایی درست می‌کرد.»

شیدا بلند شد سه تارش را برداشت در حال کوک کردن گفت:

— عشق معجون عجیبی‌ست، شادی و غم را باهم دارد. من غم را به جان خریدم و شادی را به زبان آوردم. من از اول پاک‌باخته بودم. عشق خاکساران صفایی اولین نعمتی بود که مرا از بی‌حاصلی نجات داد. دومی عشق خاکی همین مهوشان ملک. عارف تکرار کرد: ملک ری، تو در این خاک چه دیدی که دیگران ندیدند. خاقانی هفتصد سال پیش از این سرزمین عبور کرد و آن را دوزخ‌سرا خواند:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری

دور از مجاوران کرامت نمای ری

در خون‌نشسته‌ام چه روخوش‌نشسته‌اند

این خوانندگان خلد به دوزخ‌سرای ری

شیدا سازش را در پرده ماهور به صدا درآورد و گفت گوش کن به کلام شیخ اجل در شعر امیرخسرو دهلوی:

صورتگر نقاش چین، رو صورت یارم ببین

یا صورتی برکش چنین، یا ترک کن صورتگری

آفاق را گر دیده‌ام / مهر بنان سنجیده‌ام

بسیار خوبان دیده‌ام، اما تو چیز دیگری

جادوی عجیبی از طنین‌های این آهنگ به گوش عارف رسید. بی‌اختیار گفت: — این چه شوری و حالی است که در این کار کردی، درویش؟ انگار شمه‌ای از شکوه و جلال «آفاق» سعدی را آمیخته کردی با لطف و ناز «آفاق» نظامی گنجوی. من تا به حال آهنگی چنین پیرصلاّت نشنیده بودم.

شیدا: حالا می‌فهمی که چرا من آفاق تهران را دوست دارم. فضای این دیار روح مرا سرشار می‌کند، به من الهام می‌بخشد. چرا از کجاست؟ نمی‌دانم، عظمت البرز، همه‌هم جویبارانش، زلال کاریزه‌هایش با صفای کمریستان حضرت صفا علیشاه؟ نمی‌دانم.

نام حضرت صفا علیشاه به گوش عارف سنگین آمد. با شگفتی پرسید:

— در این فرقه چه دیدی شیدا؟ این کمریستگی به طریقه صوفیه به تو چه می‌دهد که من از آن بی‌خبرم.

— چه شاعری هستی تو که نمی‌دانی اوج زیبایی شعر فارسی در حال و هوای عرفان پرورده شده. کمریستگی همان دل‌بستگی به مراد دلخواسته است. یعنی اولین گام برای اخوت و صفا. زیبایی رقص سماع را همین طریقه‌های صوفیه بر شریعت محمدی بار کردند. حالا می‌بینی که انجمن اخوت اولین دسته نوازندگان را به اسم ارکستر به راه انداخته است. عملاً طرب همان دست‌اندرکاران زیبایی و نشاط هستند. مرا هم که می‌بینی از نشید دل خود نشاط به بار آوردم. من از آن زمان که در شیراز بودم با ساز و ترانه آشنا بودم. اما دیدار دو نفر در تهران مرا تصنیف ساز کرد. اول انفاس مبارک جناب صفا علیشاه. جشن مولود نبی در انجمن اخوت بود که خدمتش رسیدم. دو بیت در وصف حضرت خیرالانام دلشاد کرده بود که من پشتش را گرفتم و آهنگ «مولود نبی» را ساختم:

کز مهر و صفا و الطاف خداست

کاین جشن چنین بی‌ریب و ریاست

به به چه صفا، به به چه وفا

به به چه شهی، به به چه گدا

نازم به مقامی که در آن خسرو و درویش

هستند به هم یک دل و هم مسلک و هم کیش

دوم، عشق این دختر کمان ابروی سرپولکی. به تو گفتم که من موسیقی را در حرکات این دختر دیدم. شیوه چشمان و حرکاتش با ترنم درونی من یک تناسب ازلی داشت. یک شناخت قدیمی از لطف و غنای موسیقی داشتم که در عمق چشمان او تفسیر می‌شد. قصه این لطف و ناز را در تصنیف تازه‌ام گفته‌ام. آهنگ شور با وزن سنگین سه ضربی است. شعرش را چشمان سیاه این دختر به یغما برده:

چشم بی‌سرمه (آی بی‌سرمه) سیاهش نگرید (سیاهش نگرید)

روی ناشسته (آی ناشسته) چو ماهش نگرید (چو ماهش نگرید)

گفتم که غمخوارم شوی (شوی) در روز جدایی

شمع شب نازم شوی (شوی) ترسم که نیایی

نه دلم بردی تو، نه غمم خوردی تو، دلم آزردی به خدا

نادیدن رویت می‌گشدم، آن سنبیل مویت می‌گشدم

شیدا گفت: دلم می‌خواست آخر تصنیف از سه ضربی برگردانم به شش و هشت. هنوز کار را تمام نکرده‌ام.

عارف چشمانش را با دست مالید و گفت: دیر وقت شد درویش، باید خوابید. همین جا بخواب زیر کرسی. من چراغ را خاموش می‌کنم.

دست دراز کرد قتیله چراغ گردسوز را پایین کشید. در سایه روشن اطاق دید که چشمان عارف دارد سنگین می‌شود. سیمای خسته و اندوهگین عارف او را به یاد دوست از دست رفته‌اش اسماعیل ساقی انداخت. دوستی که شیدا تصنیف ابوعطای ساقی را به یاد او ساخته بود. یک لحظه شک کرد که این کسی که زیر کرسی به خواب رفته عارف است یا اسماعیل ساقی؟ زمان به نظرش بی‌فاصله شده بود. دوران کودکی و صباوت در ذهنش چنان زنده و حاضر گشته بود که تفاوتی با زمان حالش نداشت.

سرس به دوران افتاد. هنوز به دنبال ضرب شش و هشت مناسب بود. با خود گفت: «عارف را بیدار کنم. شاید چیزی به نظرش برسد.» لحاف کرسی را کنار زد. دید کسی آنجا نیست. حیرت کرد. به درب حجره نگریست، نیمه باز بود. بهت‌زده به پنجره خیره شد. نیمه شب وقت بیرون رفتن نیست. باز به شک افتاد. این عارف بود که اینجا آمده بود با روح اسماعیل ساقی. من با کی گفتگو می‌کردم؟ وزش باد را روی صورتش حس کرد. بار دیگر سرفه به سراغش آمد. کاسه ساز را به قلبش فشرد که آرام بگیرد. و آرام گرفت.

* از استاد موسیقی نادر مجد سپاسگزارم که این متن را با لطف ویژه‌اش از نظر گذرانید و یادآوری‌های سودمندی نمود.

شاید این سؤال برای بسیاری از هموطنان، بخصوص ایرانیان مقیم آمریکا، پیش آید که رابطه بین ایران و آمریکا از کجا شروع شد و اساساً چگونه شکل گرفت. در پاسخ به این سؤال به شخصیتی در تاریخ معاصر کشورمان برمی‌خوریم به نام حاج سیاح. ایرانی جهانگردی که به دنبال آموختن و دیدن دنیای خارج از ایران، قریب هجده سال از عمر خود را به سیر و سیاحت در کره خاکی گذراند. وی به احتمال بسیار قوی اولین ایرانی بود که به آمریکا سفر کرد تا یکی از اولین و شاید مهمترین پیوندهای بین ایران و آمریکا را به وجود آورد.

میرزا محمد علی محلاتی معروف به حاج سیاح در سال ۱۸۳۶ میلادی و در زمان سلطنت محمدشاه قاجار در شهر محلات به دنیا آمد. مطالعات وی در سنین جوانی موجب شد او با اندیشه‌های نو و مدرنی که در آن زمان بتازگی در سراسر دنیا رواج یافته بود آشنا شود. وجود تفاوت‌های اساسی بین زندگی مردم در رنج و اسیر در قدرت استبدادی جامعه ایران آن زمان و اندیشه‌هایی که وی در مطالعات خود با آنها آشنا شده بود، او را ترغیب نمود که با دنیای خارج از ایران آشنا شود.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، روشنفکران ایرانی به این نتیجه رسیدند که دنیا بزرگتر از ایران و یا صرفاً مسلمان بودن است. آنان به فراست دریافته‌اند که دنیای خارج از ایران آن روز دنیایی بود که پذیرش انسانیت در آن شکل گرفته و ورود به درون مرزهای آن بدون هیچ پیش‌شرطی امکان‌پذیر می‌باشد. به این ترتیب جریان تجددخواهی، دوری از قدرت مطلقه شاه، پناه آوردن به قانون و عدالت‌خواهی که در دوره قاجار توسط عباس میرزا (ولیعهد و فرزند

فتحعلی شاه) و قائم مقام فراهانی آغاز شده بود، توسط افرادی چون حاج سیاح ادامه یافت و هم‌زمان به دست میرزاتقی خان امیر کبیر، ابراهیم بیگ، طالبوف، ملکم خان، سپهسالار و دیگران دنبال شد.

حاج سیاح در سن بیست و سه سالگی سفر خود را به دور دنیا آغاز کرد. وی که به تنهایی و در فقر مطلق مسافرت می‌کرد. وی ابتدا به آسیای مرکزی و اروپا سفر کرد که پیش از شش سال به طول انجامید.

انگیزه وی در این سفرها اشتیاق او برای آموختن ناآموخته‌ها، دانستن ندانسته‌ها، و دیدن نادیده‌ها بود که با اداره‌ی بالا و قدرت معنوی موجود در او شکل گرفت. وی می‌خواست تا آنجا که می‌تواند در مورد دنیا و اینکه مردم چگونه در خارج از ایران زندگی می‌کنند، بیاموزد تا بعدها بتواند آن آموخته‌ها را با خود به ایران بیاورد و در راه پیشرفت کشور به کار گیرد. در اثر مشاهدات وی در طول این سفرها، حاج سیاح به این نتیجه رسید که بشر نیازمند زندگی در جامعه‌ای است معقول و منطقی و حق دارد که از حقوق اولیه انسانی بهره برده و لذت ببرد.

حاج سیاح از طریق نیویورک وارد آمریکا شد و در

طول ده سالی که در آنجا اقامت داشت با بسیاری از افراد برجسته آن کشور از جمله یولیسز گرانت^۱ (هجدهمین رئیس جمهور آمریکا) بارها دیدار و گفتگو کرد. سفر وی در ایالات متحده نهایتاً او را به سانفرانسیسکو رساند. شهری که وی ماه‌ها در آن اقامت نمود.

در مورد اینکه چرا حاج سیاح به آمریکا سفر کرد، می‌توان حدس‌هایی زد. ولی با توجه به اینکه قسمت‌هایی از سفرنامه وی که مربوط به سفر ده ساله او به آمریکا است، از بین رفته و در حال حاضر موجود نمی‌باشد، نمی‌توان بدرستی گفت که هدف وی از این سفر چه بوده است. هر چند با توجه به روحیات حاج سیاح می‌توان نتیجه گرفت که دلیل سفر وی به ینگه‌دunia نمی‌توانست چیزی جز مشاهده‌ی اثرات انقلاب آمریکا، که موجب شد آن کشور از زیر سلطه استعماری بریتانیا خارج شود، باشد. البته با در نظر گرفتن این فرض که وی انقلاب آمریکا را بخوبی شناخته بود و به این نتیجه رسیده بود که بعد از آن انقلاب بود که مردم دنیا فهمیدند که می‌توانند سرنوشت خود را به دست بگیرند و نیازی نیست که از هرگونه حکومتی که برای آنها تصمیم می‌گیرد، اطاعت کنند. حاج سیاح

حاج سیاح اولین ایرانی-آمریکایی

مهدی انواری (شیکاگو)

ضمن مطالعه انقلاب آمریکا به این جمع‌بندی رسیده بود که مقولاتی نظیر جامعه مدنی، آزادی فردی، نفی استبداد و ... که تا قبل از آن غیرممکن بود، امکان‌پذیر خواهند بود.

در نتیجه‌ی این آموخته‌ها، هنگامی که حاج سیاح در سال ۱۸۷۷ میلادی و در اوج قدرت ناصرالدین شاه قاجار به ایران بازگشت، به سرعت در زمره فعالان سرشناس سیاسی زمان خود قرار گرفت. وی بلافاصله پس از ورود به ایران، شروع به مبارزه علیه رژیم ناصری نمود و سلسله‌ای از شب‌نامه‌های مخفیانه را علیه شخص شاه، دربار، دولت و روحانیت منتشر ساخت و آنان را به ایجاد جامعه‌ای که زندگی انسانی در آن غیر قابل تحمل بود متهم نمود. وی در نتیجه‌ی مخالفت با سلطنت استبدادی و دفاع از حقوق اولیه‌ی شهروندی، به جرم تحریک مردم علیه حکومت وقت دستگیر و زندانی شد.

وی پس از آزادی از زندان از ترس اسارت، شکنجه و آزار و اذیت بیشتر از طرف حکومت، از سفارت آمریکا در تهران تقاضای مصونیت سیاسی نمود و تحت حمایت دولت وقت آمریکا قرار گرفت.

در آن زمان این عمل حاج سیاح این سؤال را برای بسیاری از ایرانیان مطرح ساخت که چرا وی از دولت آمریکا درخواست کرد که از او حمایت کند؟ و چگونه این موضوع مورد قبول آن کشور قرار گرفت؟ سؤالی که یک قرن بعد به آن پاسخ داده شد. در نتیجه تحقیقات دکتر علی فردوسی، استاد تاریخ و علوم سیاسی دانشگاه نتردام، و بر اساس اسناد اداره مهاجرت و وزارت کشور آمریکا^۲، اخیراً معلوم گردید که حاج سیاح در ۲۶ ماه مه سال ۱۸۷۵ (کمی قبل از ترک آمریکا و بازگشت به ایران) رسماً به تابعیت ایالات متحده درآمد و اولین ایرانی آمریکایی تبار در طول تاریخ محسوب گردید.

به همین دلیل دولت آمریکا بی‌هیچ قید و شرطی فوراً وی را مورد حمایت خود قرار داد تا او بتواند آزادانه به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه دهد و نقش انکارناپذیری را در جریان انقلاب مشروطه ایران در اوایل قرن بیستم میلادی ایفا نماید.

حاج سیاح به عنوان یک اصلاح طلب و مشروطه‌خواه فعالیت‌های سیاسی خود را تا آخر عمر ادامه داد و در سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ خورشیدی) در سن ۸۹ سالگی دار فانی را وداع گفت.

حاج سیاح قطعاً آموخته‌های خود در مورد آزادی و دموکراسی را از سفر هجده ساله‌اش به دور دنیا با خود به ایران آورد و در آشنایی ایرانیان با مفاهیم جامعه مدنی گام‌های مؤثری برداشت.

هرچند ممکن است هنوز قسمت‌هایی از زندگی حاج سیاح برای روشنفکران معاصر ما به صورت معمایی بی‌جواب باقی مانده باشد، ولی کلید درک شخصیت وی، که در پشت سطور سفرنامه‌اش پنهان است، آنجا مشخص می‌شود که گفت: «بهتر است در جستجوی دانستن و دانش مرد تا اینکه در جهل و نادانی و غفلت زندگی کرد». برای آنهایی که به دنبال این نوع فهم از زندگی هستند و در جستجوی اصلاح خود و مردم جامعه‌ی خود می‌باشند، حاج سیاح این متفکر معاصر کشورمان و اولین تصویرگر تاریخی رابطه‌ی بین مردم ایران و آمریکا همیشه قابل احترام باقی خواهد ماند.

توضیحات و مراجع:

1. President Ulysses Grant
2. State Department of the United States of America

References:

1. Ferdowsi Ali. "Hajj Sayyah, Mirza Mohammad Ali Mahallati". Encyclopedia Iranica. www.iranica.com
2. Holgate Steve. "Hajj Sayyah – First Persian to become an American". Washington File, Special Correspondent. U.S. Department of State
3. Pars time, 2003. Archive. <http://www.pars-times.com/news/archive/2003/washfile020.html>
4. Public Affairs Alliance of Iranian Americans (PAAIA)

معماری خشتی



عبدالحمید اشراق (پاریس)

می‌شده‌اند که از برج و باروی شهرها می‌توان به عنوان نمونه‌ای از این بناها نام برد.

۲. بناهای خشتی زنده

بناهای اکثر شهرهای گرمسیری ایران و حاشیه کویر از خشت خام و یا از گل ساخته شده‌اند. شکل‌گیری این مجموعه‌ها و یا شهرها بر اثر نیازها و فرهنگ خاص منطقه است و بیشتر بر اساس موجودیت حیاط قبلی آن فرم می‌گیرند.

شهرها و دهات از محله‌های مختلف تشکیل می‌شوند. محله به عنوان جداکننده گروه‌های مختلف مذهبی، نژادی و حرفه‌ای از ارکان مهم شکل‌گیری شهر می‌باشد.

محله ممکن است متعلق به شبکه‌های خویشاوندی، قشرهای اجتماعی یا صاحبان پیشه‌ها نیز باشد و دارای مرکزی است که جوابگوی نیازهای مادی و معنوی ساکنان آن است.

این تقسیم‌بندی و تجمع گروه‌ها خصوصیتی است که بر

و در این مقاله بناهای خشتی زنده نامیده می‌شوند.

۱. بناهای خشتی مستقل و منفرد را می‌توان به نوبه خود به دو دسته تقسیم کرد:

الف: بناهای خشتی منفرد و با شکوهی که در داخل شهرها بوده است ولی در اثر مرور زمان با از بین رفتن بناهای معمولی و محلات شهر به دلایل اقتصادی یا آب و هوا از جمله سیل و زلزله، بناهای عظیم چون از استحکام بیشتر برخوردار بوده‌اند به صورت منفرد باقی‌مانده‌اند. مقابر، مساجد و تکایا از جمله این بناها هستند.

ب. بناهای خشتی منفرد و با عظمتی که اصولاً از ابتدا در بیرون شهر ساخته می‌شده است و از همان آغاز به وجود آمدن اثری از آثار بافت شهری را با خود نداشته‌اند. آب‌انبارها، کاروانسراها، یخچال‌ها، و بالاخره قلعه‌ها از جمله این بناها هستند.

ج. بناهای خشتی که در مقام استحکامات نظامی و دفاعی ساخته

تشریح عوامل جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی پرداخته و بالاخره با عنصر اصلی سازنده این نوع معماری یعنی «خشت» که نشان دهنده شعور و قدرت تکنیکی معماران در این دوران بوده است آشنا شویم.

بافت و ساخت محلات، تقسیم‌بندی بناهای خشتی، اصول رعایت‌شده در این بناها و سرانجام جنس خشت و ترکیب‌های آن از نکات مورد بحث خواهد بود.

معماری خشتی چون هر پدیده هنری و فنی دیگری در اثر گذشت سالیان دراز و نیز تحت تأثیر شرایط خاص محلی شکل گرفته و به چیزی تبدیل شده است که امروز معماری سنتی‌اش می‌خوانیم. بناهای ساخته‌شده در معماری خشتی را می‌توان به طور کلی به دو دسته تقسیم کرد: ۱. بناهایی خشتی مستقل و منفرد که امروز کاربرد روزمره‌ای ندارند؛

۲. بناهای خشتی که امروز نیز به حیات خود ادامه می‌دهند و جزئی از بافت شهرهای امروز است

اگر یکنواختی در عرصه‌های مهم زندگی ساکنان کشورهای مختلف این کره خاکی را یکی از مهم‌ترین بیماری‌های قرن بیستم بدانیم، سخن به گزاف نگفته‌ایم. پیشرفت‌های حیرت‌انگیز در زمینه‌های مختلف علمی و فنی انگیزه اصلی بروز این یکنواختی در نحوه زندگی مردم کشورهای مختلف در سده رو به پایان بیست است و طبیعی است که یکی از زمینه‌های مبتلاشده به این بیماری نیز هنر معماری باشد. از این رو با توجه به یکنواخت شدن واحدهای مسکونی و دیگر ساختمان‌های مورد استفاده مردم مشخص ساختن مرز این انواع معماری و متصف کردن به صفاتی چون «سنتی»، «اصیل»، «مدرن» یا «دیروزی» کاری چندان آسان نخواهد بود.

با همه این‌ها، در این مقاله تلاش خواهیم کرد آنچه را که در تداول همگان «معماری سنتی» یا به عبارت بهتر «معماری خشتی» موسوم است به گونه‌ای مختصر به خوانندگان خود معرفی کنیم و به

شکل‌گیری محله و کار و محله و یا بهتر بگوییم حیات ده و شهر و دوام آن اثر می‌گذارد.

این تجمع‌ها از یک نظام محله‌ای تبعیت کرده که با معیار انسانی توأم می‌باشد و مرکزی که برای این دهات و یا شهرها پیش‌بینی می‌شود به فراخور بزرگی آن ده و یا شهر می‌باشد و ستون فقرات آن مجموعه را تشکیل می‌دهد که شریان حیاتی آن شهر است. مرکزیت اصلی بازار بوده و اطراف آن مسجد، حمام، قیصریه، راسته، تیم و تیمچه و سراهای مختلف ساخته می‌شود که این مرکز محل تجمع، محل برخوردها و وعده‌گاه‌هاست.

در حد فاصل بین محله‌ها و واحدهای مسکونی و مرکز شهر فضاهایی به وجود می‌آید که فضاهای شهری نامیده می‌شوند این فضاها در مقیاس دهات بخصوص شهرهای قدیمی جذاب بوده و راه‌هایی که جداکننده است، یک ارتباطی بین ساکنین ایجاد می‌کند که می‌توان آن را یک گرامر شهری نامید.

در ارزش‌یابی این فضاها به مراکز برمی‌خوریم که دارای تجهیزاتی وسیع‌تر از یک مرکز محله بوده و در حقیقت از یک مرکزیت نسبی بزرگ‌تر برخوردار بوده و در محدوده چند محله می‌باشد. مراکز اصلی در رابطه با مراکز کوچک‌تر رابطی بین واحدهای مسکونی و بازار و مرکز شهر است. این تقسیمات محله‌ای که در بافت‌هایی قدیمی رواج داشته، امروزه با ایجاد خیابان‌های عریض در نیم قرن گذشته رفته رفته در حال از بین رفتن هستند.

ایجاد این خیابان‌ها از نظر اصول بافت شهری شبکه‌هایی به نام بافت خطی، شطرنجی و یا شعاعی ایجاد می‌کند که بحث در اطراف آن از موضوع این نوشته خارج است.

خانه‌های ساخته شده در این محله‌ها اکثراً از خشت خام و یا گل می‌باشند. لازم به یادآوری است که در اصل تفاوتی بین خشت خام و گل موجود نیست و تنها تفاوت در طریقه ساختن خشت است که به صورت استاندارد و با یک قالب به تعداد زیاد ساخته می‌شود و گرنه خمیر خشت همان گل است که آن را چینه نیز

می‌نامیم.

اینگونه بناهای گلی اکثراً در شهرهای گرمسیری ایران به خصوص حاشیه کویری قرار گرفته‌اند. از دلایل و عوامل به کار بردن خشت در ساختمان‌ها و بناهای ایران، نخست اینکه خشت ساده‌ترین مصالح ساختمانی است و هیچگونه تشریفات خاصی در راه تولید آن وجود ندارد. در صورتی که تولید آجر احتیاج به کوره دارد و ضمناً قالب آن دقیق‌تر است. برای تولید آجر باید اول آن را به صورت خام تهیه کرد و پس از اینکه در آفتاب خشک شد، به کوره برد و مدتی حرارت داد. حال آنکه این مسایل در مورد خشت خام کاملاً حل شده است و در هر نقطه دورافتاده و با هر کارگر بی‌تجرب‌ای تهیه خشت میسر است. علاوه بر آن کاربرد آن نیز با سهولت بیشتری همراه است.

دومین دلیل در استفاده از خشت دلیل اقلیمی است. در شهرهایی که ساختمان‌ها را با خشت ساخته‌اند، اصولاً احتیاجی به آجر نبوده است، چون خشت تنها نقطه ضعفی که دارد عدم مقاومتش در مقابل رطوبت است. حال آنکه در اینگونه شهرها رطوبت در طول سال مطلقاً وجود ندارد و یا بسیار ناچیز است.

بنابراین انتخاب خشت می‌تواند بجا و مناسب باشد. همانطور که قبلاً توضیح دادیم بناهای خشتی منفرد، یا از بین رفته‌اند و یا به تنهایی و در انزوا به حیات خود ادامه می‌دهند. به فراموشی سپرده شدن این بناها یک نکته مهم را از خاطره‌ها برده است و آن فرسایش سریع آنها در اثر تماس مستقیم با عوامل طبیعت از جمله باد، طوفان به ویژه طوفان‌های شنی است.

دیوارهای این بناها، که رو در روی یا در جهت وزش بادهای هستند، آثار فرسایش ناشی از این باد و طوفان را بخوبی بر چهره دارند. نمونه مهم این بناها کاروانسراهاست که زمانی در راه‌های مهم تجاری دارای حیات و سرزندگی بودند و امروزه رو به ویرانی می‌روند. همین منطبق در مورد یخچال‌ها کاملاً مصداق پیدا می‌کند.

ولی در مورد بناهای خشتی

زنده (یعنی آنهایی که به فعالیت خود ادامه می‌دهند) قضیه کاملاً برعکس است. چون حیات، زندگی و فعالیت در آنها انجام می‌شود، فرسایش در آنها کمتر و یا ناچیز است.

برای جلوگیری از این فرسایش است که در اکثر بناهای ایرانی، از دوره قبل از اسلام تا کنون سعی شده است که خشت به طور برهنه و نمایان در بناها به کار برده نشود. برای مثال در دوره هخامنشی در تخت‌جمشید و پاسارگاد خشت را به صورت محصور میان دو جدار سنگی به کار برده‌اند تا در معرض عوامل جوی قرار نداشته باشد.

در بناهایی ساخته شده در زمان ساسانیان نیز همین روش مورد استفاده قرار گرفته است. در ساختمان‌های بزرگی چون قلعه دختر، حصار شهرها و سایر بناها، اکثراً خشت در زیر قشری از اندود کاه‌گل و یا ملات‌های گچ و آهک به کار برده شده است. این ملات‌ها از خود کاه‌گل نیز می‌تواند باشد.

در بناهای دوران اسلامی نیز بناها، اعم از بزرگ و کوچک، براساس همین روش، ابتدا از خشت ساخته شده و سپس روی آن پوشیده شده است.

مسجد جامع زواره، مسجد جامع ساه و مسجد جامع گلپایگان از جمله این بناهاست. اکثراً این روکش‌ها از گچ‌بری، نقاشی و تزیین‌های دیگر به وجود آمده است. این قشر محافظ در دیوارهای عمودی و افقی به یک نحو بوده و حتی در روی دیوارهای گلی و چینه‌ها نیز این قشر محافظ کشیده شده است.

عوامل اصلی در فرسایش ساختمان‌ها

عوامل طبیعی شامل زلزله، سیل، باران، برف، گیاهان، قارچ‌ها و حشرات موذی و پرندگان می‌باشند. زلزله: بناهای خشتی به علت یکپارچگی آنها در مقابل عامل زلزله مقاوم‌تر از بناهای آجری هستند. خمیر خشت با خمیر ملاتی که به کار برده شده یکی است و هم جنس می‌باشد. خشت پس از اینکه در بنا به کار برده شد به مرور زمان با ملات

خود چسبندگی فوق العاده‌ای پیدا می‌کند. و عوامل باربر افقی و عمودی پس از چندی یکپارچه شده و به صورت یک واحد و یک جسم بهم پیوسته کار می‌کند. مثلاً بناهایی را که دوسوم سقف آنها فرو ریخته ولی هنوز پا بر جا هستند، می‌توان به عنوان شاهدی بر این ادعا آورد.

سیل:

در شهرهای کویری تا کنون سیل جاری شده، اما باید گفت که معمولاً شهرهای قدیمی ایران اکثراً دارای سیل‌بندها و خندق‌های وسیع در اطراف شهر بوده‌اند.

باران و برف:

بارندگی در شهرهای کویری کم است و انتخاب خشت و چینه هم به همین دلیل صورت گرفته است. در این مناطق گهگاه رگبارهایی می‌بارد، ولی با تکنیکی که پیش‌بینی شده، باران روی پشت‌بام باقی نمی‌ماند و به قشر کاه‌گل نفوذ نمی‌کند و رطوبت سطحی حاصل از رگبار، در اثر تبخیر سرعت متضاعد می‌شود. از سوی دیگر برف نیز در این مناطق بندرت می‌بارد. در مورد برخورد دیوارهای خشتی با سطح زمین و مجاورت آنها با رطوبت زمین با استفاده از یک قشر سنگی و یا آجری روی پی مسأله را حل می‌کنند.

گیاهان، قارچ‌ها،

حشرات موذی و پرندگان:

به طور کلی موریانه در کاه‌گل مکان خوبی برای تکثیر می‌یابد و موادی مانند کاه و گندم که در این مخلوط وجود دارد، باعث ایجاد حشرات موذی دیگری از این قبیل می‌گردد. برای حشرات پیش‌بینی لازم شده مثلاً مقداری نمک در داخل کاه‌گل می‌ریزند. تا از سبز شدن گیاهان و تولید موریانه و حشرات جلوگیری نمایند.

فرسایش در اثر دخالت انسان: عوامل انسانی، مانند جنگ و از آن مهم‌تر دخل و تصرف در بافت شهرهای خشتی بدون مطالعه قبلی پیامدهای غیرقابل جبران خواهد داشت چراکه بافت این شهرها چون یک شبکه توری سیمی یا حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته است، حذف کردن حلقه‌ای یا ایجاد سوراخی در تور باعث گسترش خرابی

به همه جا می‌شود.

بادهای کویری:

وزیدن بادهای کویری با سرعت زیاد به همراه دانه‌های شن، سبب فرسایش بناهای خشتی می‌شود. خشت برخلاف آجر از هنگامی که در بنا به کار برده می‌شود، مرتباً به مقاومتش افزوده می‌شود. در صورتی که آجر زمانی که از کوره بیرون می‌آید، دارای حداکثر مقاومت خودش می‌باشد و از موقع کاربردش در بنا، مرتباً مقاومتش رو به نقصان می‌رود. علاوه بر این آجر با ملاتش همگن و یکپارچه کار نمی‌کند. به همین دلیل وقتی یک بنای آجری را خراب می‌کنیم، تک تک آجرها را می‌توان سالم بیرون آورد، در صورتی که در بناهای خشتی این طور نیست و همه به هم چسبیده‌اند.

حفظ بناهای خشتی

در حفظ بناهای خشتی بر دو مورد باید تکیه کرد. در مورد اول یعنی حفظ خشت موجود، به آزمایشگاه‌های خاص نیاز است. باید دید هر خشتی از چه موادی ساخته شده و در برابر کدامیک از

عوامل طبیعی پایدار و در مقابل کدامیک از آنها ناپایدار است.

موقعیت بنا یعنی قرار گرفتن در دشت هموار یا در نقاط مرتفع، میزان ریزش باران، پائین آمدن درجه حرارت هوا در هنگام بارندگی، یخبندان، میزان رطوبت، اختلاف درجه حرارت و بالاخره وزش باد از دیگر عوامل دخیل در اجرای این شیوه است. زیان وارده به بنا در اثر این عوامل در قسمت‌های مختلف بنا با توجه به موارد فوق در بخش‌های شمالی و جنوبی متفاوت است.

ترکیب خشت‌های موجود در بناهای ایران:

خاک رس همگن معدنی: خاک رس نرم با مخلوطی از شکر سنگ؛ خاک رس با مخلوطی از کاه شن یا خرده سنگ؛ خشت ساخته شده از خاک آوار یا باقیمانده آثار ساختمانی پیش خشت‌هایی که در آنها خاکستر نیز به کار برده شده و کمی رنگ تیره دارند خشت‌هایی که در ترکیب آنها موی بز به کار رفته شده؛ خشت‌هایی که در ترکیب آنها پهن به کار برده شده؛ خشت‌هایی که در ترکیب آنها شلتوک) یا پوست برنج می‌گمارند؛

خشت‌هایی که در ترکیب آنها الیاف خرما می‌باشد. این نوع خشت را «سازو» می‌نامند. مقاومت در انواع این خشت‌ها بسته به ترکیب آنها فرق می‌کند.

در مورد دوم یعنی حفظ خشت به کمک تجدید پوشش‌های اولیه، همانطور که قبلاً گفته شد، نوع این پوشش‌ها در ابنیه دوران‌های مختلف متفاوت است. مثلاً در آثار عیلامی به پوشش آجر (آجرهای لعابدار) و فرسک (تزیینی) برخورد می‌کنیم. در حالی که در آثار دوره اشکانی بیشتر بناهای خشتی دارای اندود کاه گل و سپس پوشش تزیینی (فرسک) بوده‌اند. در دوره اسلامی جز در موارد خاص و محدود نماسازی خارجی بناها دارای پوشش از آجرسنگ و اندود گچ است. اندودهایی که معمولاً به عنوان پوشش به کار برده می‌شد اندودهای زیر است:

کاه گل، خاک رس و کاه؛ گچ و خاک، ترکیبی از خاک رس و گچ، سیمگل، خاک و شن شسته آسیا شده به اضافه ریگ بادآورده و خاک کاه شسته، پوشش سیمگل از نظر تزیینی جالب است.

اندودی که مقاوم است از خاک رس کاه و نمک ترکیب شده و در نورگیر حمام‌ها استفاده می‌شود.

این مجموعه‌ها و بناهای خشتی که قدمت آن گهگاه تا هزاره ششم پیش از میلاد می‌رسد، در حال از بین رفتن است تا به امروز هیچگاه مسأله‌ای به عنوان یافتن چاره برای حفظ بناهای خشتی به کمک موادی خارج از مواد و مصالح بنایی مطرح نبوده است.

با از بین رفتن این مجموعه‌ها، روابطی که زاینده‌اش بوده‌اند نیز از میان برداشته می‌شوند و این بناها جای خود را به معماری متفاوتی که پاسخگوی شرایط و اوضاع خاص امروز است می‌دهند، که آن را معماری بین‌المللی می‌نامیم.

هنوز اهمیت تاریخی معماری سنتی ایران برای اهل علم و دانش ایرانی روشن نیست و ما از معروف‌ترین و بارزترین بناهای خود حتی یک منوگرافی در دست نداریم.

پژوهش و تحقیق درباره معماری ایران بکر و دست نخورده باقیمانده است و آنچه نیز که از طرف محققان اروپایی انجام گرفته حکم قطره‌ای در برابر دریا است.



موسیقی در اشعار حافظ

بخش نخست

قاسم طالب‌زاده (پاریس)

چگونه می‌توان واژه و حتی نقطه‌ای بر صدها نسخه و رساله و کتاب که درباره خواجه حافظ شیرازی نوشته یا گفته شده است افزود؟ هر چند که آگاهی و پژوهش درباره زندگی و آثار او از نظر سیاسی، اجتماعی، فلسفی و هنری بطور وسیع و کامل بررسی شده است، ولی موسیقی شناسی حافظ نیز یکی از مباحث‌های شیرینی است که بی‌مورد نخواهد بود اگر با دیدی دیگر به آن نگریسته شود.

از آنجا که حافظ، در بسیاری از غزل‌ها و نیز در معنی‌نامه خود به انواع سازها، یا نغمه‌های موسیقی اشاره کرده، انگیزه‌ای شد تا از درون کنایه‌ها و اشعاری که از نظر شناخت سازها و موسیقی آن زمان آگاهی‌هایی به دست ما می‌دهد، گفتگو کنیم.

رابطه اشعار حافظ را با موسیقی می‌توان از چند نظر بررسی کرد: از نظر شناخت واژه‌هایی که با موسیقی در رابطه هستند؛ از نظر اوزان، بر اساس دستور زبان فارسی، و آنچه عروض نامیده می‌شود؛ از نظر بلندی و کوتاهی هجاها در هر یک از بیت‌ها.

نخست به واژه‌ها و استعارات و کنایه‌هایی که با موسیقی پیوند دارند، به گفتگو می‌پردازیم و برای نمونه از واژه **مطرب** که حافظ با آن الفت خاصی داشت، آغاز می‌کنیم.



مطرب، واژه‌ای است عربی که در دنیای اسلام، بویژه در ایران به موسیقیدانان و نوازندگانی که زمان‌های پیشین خنیاگر نامیده می‌شدند، داده شده است. مری بويس، خاور شناس بنام انگلیسی که پژوهش و گزارش‌های ارزنده‌ای در باره بسیاری از بخش‌های فرهنگ کشور ما تهیه کرده است، در گزارشی می‌نویسد که خنیاگران، یا هنیاگرانی که پس از دوران پادشاهان ساسانی می‌زیستند اصالت پارتی داشته و نخستین بار در کتاب «ویس و رامین» با عنوان **گوسان نواگر** آمده است. (ترجمه بهزادباشی)

نشست نه گرد رامینش برابر

به پیش رام گوسان نواگر

(ویس و رامین، از فخرالدین اسد گرگانی)

نواگر شدند آن پری چهرگان

نواآیین بود مهر در مهرگان

(نظامی)

مهرداد بهار، که او نیز پژوهش‌هایی در این زمینه داشته است، درباره لغت «نواآیین» می‌گوید: برخلاف انتظار، این واژه از «نو» و «آیین» گرفته نشده، بلکه در زبان فارسی میانه «نواگن» از واژه «نواک» فارسی و برابر با واژه «نوا» در فارسی امروزی است به معنی «نواگر» که از دو واژه «نوا» و پسوند «گر» ترکیب شده است و به همین مناسبت خنیاگران را «گوسان‌های نواگر» یا «نواآیین» می‌خواندند.

بهرحال، گوسان‌ها همان خنیاگران عهد باستان و مطرب‌های دوران‌های اسلامی می‌باشند. حافظ در شعر خود به این واژه چنین اشاره می‌کند:

مغنی بساز آن نواآیین سرود

بگو با حریفان به آواز رود

مغنی بیا عود را ساز کن

نو آئین نوای نو آغاز کن

اچ. دبلیو. بیلی H.W. Bily با استناد بر مجمع التواریخ می‌نویسد «بهرام گور بفرمود تا به ملک هند نامه نوشتند و از وی گوسان خواستند و گوسان به زبان پهلوی خنیاگر بوده است».

این دسته از خنیاگرانی که از هندوستان به ایران آورده شدند، در دوران ساسانیان به نام «لولی» یا «لوری» معروف بودند که در زمان‌های بعد «کولی» خوانده شدند. آنها بر اساس احتیاج حرفه‌ای خود، دارای حافظه‌ای قوی بوده و آنچه را که از فن خنیاگری می‌دانستند، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کردند. فردوسی درباره سفارش بهرام پادشاه ساسانی به شنگل پادشاه سمنگان و آمدن لولی‌ها یا گوسان‌ها به دربار بهرام می‌نویسد:

به نزدیک شنگل فرستاد کس

چنین گفت ای شاه فریاد رس

از آن لولیان برگزین ده هزار

نر و ماده بر زخم بربط سوار

وز آواز او رامش جان بود

که استاد بر زخم دستان بود

چو نامه به نزدیک شنگل رسید

سر فخر بر چرخ گردون کشید

زلوری کجا شاه فرموده بود

همانگاه شنگل گزین کرد زود

با کمی توجه می‌بینیم که فردوسی برای شناسایی خنیاگران گاهی واژه لولی و گاه لوری را به کار برده است. خنیاگران یا گوسان‌ها مهارت‌های دیگری نیز از قبیل بندبازی، آتش‌بازی، و مهار کردن حیوانات و سرودن اشعار پارسی و نقل داستان‌های حماسی و پهلوانی را به عهده داشته‌اند. شاید بتوان در حماسه‌سرایی، پیوندی میان لولی‌ها یا لوری‌های زمان باستان،

و نقال‌های قهوه‌خانه‌ها در دهه‌های پیشین یافت.

با توجه به نقوش برجسته زمان باستان بر روی ظروف و سنگ‌ها، به این نوشته تا ریکی برمی‌خوریم که موسیقیدانان پیوسته در دربارها و یا با پادشاهان همراه و یکی از چهار عنصر و نماینده اجتماع بودند و در تصمیم‌گیری‌ها حضور داشته‌اند. (موسیقی در زمان ساسانیان، عباس اقبال)

در اشعار حافظ، مقام شناس، خوش‌خوان، خوش‌گو، ماه‌مطرب، مطرب نکته‌گو، مطرب شیرین‌سخن، به کار برده شده است، پس در این صورت مطرب ندیم شب‌های میگساری او بوده است چنان که می‌گوید:

بر سر تربت من بی می و مطرب منشین
تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار چنگ و بریط و آواز و نی کنم

دل‌م ز پرده برون شد کجایی ای مطرب
بنال‌هان که از این پرده کار ما بنواست

به مطربان صبحی دهیم جامه چاک
بدین نوید که باد سحرگهی آور

چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست

در دیوان حافظ، مطرب، بیش از چهل بار با او همدم بوده است:

وصف رخ چو ماهش در پرده راست ناید
مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی

چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم

مطرب، صورت فاعلی «طرب» است و در زمانی به صورت تحقیرآمیزی به موسیقیدان می‌نگریستند. در زمان پادشاهان قاجار، نوازندگان و خوانندگان را «عمله طرب» می‌خواندند، در این دوره قضاوت درباره هنر و هنرمند به همین گونه رنگ ناخردانه می‌گرفت و «عمله طرب» بجای «موسیقی ساز»، «موسیقیدان»، «موسیقی نواز» و «موسیقی شناس» هر کس که با موسیقی سر و کار داشت «عمله طرب» و یا مطرب خوانده می‌شد، و مقام یک نوازنده را در حد یک عمله پایین می‌دانستند. در حالی که نه در زمان حافظ و نه شخص او به خنیاگران و موسیقیدانان با دیده تحقیر نمی‌نگریستند.

اگر با دقت به چند بیت بالا بنگریم، خواهیم دید که حافظ برای به کار بردن واژه‌هایی مانند: پرده، نوا، رود، سرود، راه، مطرب، مقام، غزل، قول، و غیره، بدون شک می‌بایست از فن و هنر موسیقی و معانی این واژه‌ها و هنر موسیقی زمان خود آگاهی کامل داشته باشد.

صرفنظر از این نام‌ها و استعارات، حافظ با نام‌ها و واژه‌های نی و نای، دف، ساز، ساز کردن، طرب، رقص، سماع، زهره، عود، ناهید، نغمه، لولی، ترانه، و بسیاری دیگر از این نام‌ها و اصطلاحات آشنا بوده است. برخی از این نام‌ها، معانی خود را همراه دارند. مانند: مطرب، نای و نی، دف، عود، نغمه، ترانه، و غیره. بعضی دیگر بر اساس نظر شاعر، معانی گوناگون دارند مانند: رود، راه، ره، پرده، قول، غزل، ساز، ساختن ساز کردن، و غیره که به نوبه خود از آنها یاد خواهیم کرد.

شناخت حافظ از موسیقی زمان خود، نشان‌دهنده احاطه او به این هنر بوده و می‌تواند آگاهی‌هایی درباره نام‌سازها و ترانه‌ها و نیز دستگاه‌های موسیقی ایرانی و همچنین رابطه شعر و موسیقی به دست موسیقی‌شناسان (موزیکولوگ‌ها) و

تاریخ‌نویسان بدهد تا به روند موسیقی در زمان او و همچنین پیش از او پی ببرند. نام سازها و ترانه‌ها نیز از آمیختگی شعر و موسیقی گفتگو می‌کند. حافظ بیش از هفتاد واژه موسیقایی را در موارد گوناگون به کار برده است مانند: آبریشم، تار، ارغنون، اصفهان، عراق، حجاز، آواز، صوت، صدا، آهنگ، بانگ، بازگشت، فرود، بربط، پرقویا (ترقو)، بَم، زیر، دست‌افشانی، های و هوی، رقص، پایکو بی، پا زدن، پرده، لحن، مُغنی، مطرب، وجد و حال، نوا، راه، ره، غزل، قول، پهلوی، ترانه، جرس، جامه‌داران، چفا نه، چنگ، نوآیین، خراشیدن، خروشدیدن، صفیر، خنیاگری، نواختن، دستان، دف، رباب، رود، زمزمه، زهره، ساز کردن، ساختن، سرود، سرایش، ساز نوروزی، سماع، طبل، ضرب، اصول، طرب‌سرا، عمل، کوس، کرنا، گفتن، گلبانگ، مقام، ناقوس، ناله، زهره و سوسن ناهید، نغمه، نقش، و ده‌ها نام و اصطلاحات دیگر.

گفتیم که واژه گوسان، خنیاگر، هنیاجر، لولی و لوری و کولی در ایران اسلامی تبدیل به مطرب شد، و از آنجا که موسیقی در مذهب شیعه حرام و مطرب و مطربی از مشاغل پست به شمار می‌رفته است، حافظ، قدر و منزلتی خاص به مطرب که خواننده یا نوازنده اوست می‌دهد و بیش از چهل بار با مطرب به گفت و شنود می‌نشیند و به این گونه ستیز و ناسازگاری مخفیانه خود را با ریاکاران مذهب نشان می‌دهد.

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
خیال آب و گل در ره بهانه

خزینه‌داری میراث‌خواران کفر است
به قول مطرب و ساقی به فتوای دف و نی

بساز ای مطرب خوش‌خوان خوشگو
به شعر فارسی صوت عراقی

ساقی به دست ما باش که غم در کمین ماست
مطرب، نگاهدار همین ره که می‌زنی

به مطرب می‌گوید، همین گوشه، همین نغمه را که می‌زدی نگهدار و بزن، یا نغمه‌سرای را ادامه بده.

بزن در پرده چنگ ای ماه‌مطرب
رَگش بخراش تا بخروشم از وی

وصف رخ چو ماهش در پرده راست ناید
مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی

خانه بی‌تشویش و ساقی یار و مطرب نکته‌گوی
موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب

شاهد و مطرب به دست‌افشان و مستان پایکوب
غمزه ساقی ز چشم می‌پرستان برده خواب

ساقی شکردهان و مطرب شیرین‌سخن
هم‌نشین نیک کردار و ندیم نیک نام

پرده مطربم از دست برون خواهد برد
آه اگر زآنکه درین پرده نباشد بارم

می‌کشم از قدح لاله شرابی موهوم
چشم بد دور که بی‌مطرب و می مدهوشم

ای دل تو جام جم به طلب مُلک جم مخواه
کاین بود قول مطرب داستان سرای جم

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار بربط و آواز نی کنم

حاجت مطرب و می نیست تو برقع بگشا
که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
آه اگر خرقه پشمین به گرو نستانند

به قول مطرب و ساقی برون رفتم گه و بیگه
کزان راه گران قاصد خبر دشوار می آورد

به مطربان صبوچی دهیم جامه چا ک
بدین نوید که باد سحر گهی آورد

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زُنار بماند

حدیث از مطرب می گوی و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

باده و مطرب و گل جمله مهیاست ولی
عیش بی یار مهیا نبود یار کجاست

مطرب از درد محبت عملی می پرداخت
که حکیمان جهان را مژه خون بالا بود؟

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت
و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد

چه راه می زند این مطرب مقام شناس
که در میان غزل قول آشنا آورد

مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع
بر اهل وجد و حال کار ما به هواست

تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند
قول و غزل به ساز و نوا می فرستمت

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق
که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد

مطربا مجلس انس است و غزلخوان و سرود
چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد

مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان
تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد

مطرب بساز پرده که کس بی اجل نمرد
وان کو نه این ترانه سراید خطا کند

حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد
خالی مباد عرصه این بزمگاه از او

نوا مجلس ما را چو برکشد مطرب
گهی عراقی زند گاهی اصفهان گیرد

ابر آزادی برآمد باد نوروزی وزید
وجه می خواهی و مطرب که می گوید رسید

من از ورع می و مطرب ندیدمی هرگز
هوای مغ بچگانم در این و آن انداخت

گر ازین دست زند مطرب مجلس ره عشق
شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم

چه ره بود اینکه زد در پرده مطرب
که می رقصند با هم مست و هشیار

شگفتی در اینجاست که با همه کوششی که برای یافتن رد پای یا سر نخی از چگونگی موسیقی گمشده گذشته ایران شده، متأسفانه تا کنون نتیجه کمی به دست آمده است. در طول تاریخ هنری ایران، پس از حمله اعراب توجه به هنرها فقط از قرن سوم هجری آغاز گردید، و اگر موسیقی در بارگاه خلفای عباسی ارزش والایی یافت و موسیقیدانان ایرانی مانند ابراهیم اسحاق موصلی، زریاب، منصور زلزل، ابونصر فارابی، بوعلی سینا، صفی الدین ارموی، ابوالفرج اصفهانی، و عبدالقادر مراغه‌ای که از بنیان‌گذاران این هنر در دنیای اسلام بودند و قدم‌ها شایسته‌ای برداشتند.



شاید نام بیماری ام اس را شنیده باشید. ام اس که مخفف نام «مالتیپل اسکلروزیس» یک بیماری مزمن دستگاه عصبی است که بخش‌های مغز و نخاع را گرفتار می‌کند. بیماران مبتلا به ام اس ممکن است بعضی از توانایی‌های خود را به سبب این بیماری از دست بدهند. ام اس افراد جوان، فعال و باهوش جامعه را گرفتار می‌کند. انجمن دست تمامی افراد یاریگر را به گرمی می‌فشارد و پذیرای کمک‌های فکری، معنوی و مادی شما عزیزان است. با تشکر، انجمن ام اس ایران

شماره حساب: ۲۷۷۰ بانک صادرات شعبه میرزای شیراز کد ۴۸۳
۳۰۰۰ ۴۴۹۳۸۹۰۰۳ بانک صادرات شعبه وصال شیرازی کد
صندوق پستی: ۱۵۸-۱۴۳۳۵

آدرس: تهران خیابان انقلاب، خیابان وصال شیرازی، نرسیده به خیابان
طالقانی پلاک ۵۸

تلفن: ۶۶۹۵۱۱۸۷ یا ۶۶۹۵۱۱۸۸

شفیعی کدکنی از ایران رفت

سفرت بخیر، اما...

یاسین نمکچیان، دنیای اقتصادی، ۷ شهریور ۱۳۸۸



از راست: استاد باستانی پاریزی، هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه) و دکتر شفیی کدکنی در مراسم یادبود محمد امین ریاحی

شاید مسافران فرودگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) هم نمی‌دانستند پیرمردی که چمدان به دست کنارشان ایستاده تا پله‌های هواپیما را بالا برود و برای همیشه با دلبستگی‌های سرزمین مادری‌اش خداحافظی کند، کسی است که فرهنگ این سرزمین مدیون سال‌ها از خود گذشتگی اوست و آنگاه ما اینگونه بی‌سروصدا از دستش داده‌ایم.

شاید مسافران پنج‌شنبه شب فرودگاه بین‌المللی امام‌نمی‌دانستند، آوازخوان «کوچه‌های نیشابور» برای اینکه دیگر طاقت خیلی چیزها را نداشت مجبور شد اسباب اثاثیه‌اش را جمع کند و به رفتنی تن بدهد که یک عمر از آن گریزان بود.

پنج‌شنبه شب گذشته دکتر محمد رضا شفیی کدکنی، شاعر و پژوهشگر برجسته، تهران را به مقصد آمریکا ترک کرد تا فصل تازه‌ای را در آغاز دهه هفتم زندگی‌اش پیش بگیرد، اما تردیدی وجود ندارد که صندلی خالی آقای دکتر، سال‌ها در دانشگاه تهران خالی خواهد بود و دانشجویان حسرت روزهایی را خواهند خورد که مثل برق از کنارشان گذشته است. کسی شک ندارد که شفیی کدکنی برای جامعه فرهنگی ایران ارزشمندتر از تصور خیلی‌ها بود؛ هرچند هیچ عکاس و خبرنگاری در فرودگاه حاضر نبود تا رفتن همیشگی او را به تصویر بکشد و کسی غیر از خانواده‌اش برای بدرقه او نرفته بود. خبر رفتن شفیی کدکنی به آن سوی آب‌ها، زمستان گذشته دهان به دهان چرخید، اما کسی آن را جدی نگرفت.

ماجرای این قرار بود که استاد در یکی از کلاس‌های درسش قصد خود برای عزیمت به خارج از کشور را مطرح می‌کند و از دانشجویان می‌خواهد تا کارهای نیمه‌تمامی را که به او مربوط می‌شود، انجام دهند. آن روزها یکی از دانشجویان حاضر در آن کلاس خبر را با خبرنگار یکی از روزنامه‌ها مطرح می‌کند و نگران اتفاقی است که قرار است شکل بگیرد. رفتن شفیی کدکنی آن روزها برای اولین بار در یکی از وبلاگ‌ها منتشر شد، ولی کسی جدی‌اش نگرفت.... همه چیز همین‌گونه گذشت تا یکی از روزهای هفته گذشته فیض شریفی شاعر و منتقد شیرازی و از دوستان چهره بلند آوازه ادبیات ایران یک بار دیگر خبر رفتن شفیی کدکنی را برای نویسنده همان وبلاگ تشریح کرد. انگار شفیی کدکنی با تلفن از دوستانش خداحافظی می‌کرد. به هر حال آنقدر دست روی دست گذاشتیم و منتظر ماندیم تا بالاخره اتفاقی که نباید افتاد و شفیی کدکنی به دعوت دانشگاه پرستون ترجیح داد زندگی‌اش را در آمریکا ادامه بدهد و در همان جا به تدریس بپردازد. او اولین استاد برجسته‌ای نیست که رفتن را به ماندن ترجیح داد؛ اما تا این لحظه آخرین نفر از نسل طلایی اساتید ایرانی است که بیشتر از این ماندن را تاب نیاورد. شاید هم او مهم‌ترین استاد دانشگاه‌های ایران به شمار بیاید که تاکنون ترک وطن کرده است. پنج‌شنبه گذشته شفیی کدکنی آخرین لحظات تهران را با دوستان قدیمی‌اش مرتضی کاخی و محمد رضا حکیمی و خانواده‌اش گذراند.

انگار دعوت دانشگاه پرستون یک‌ساله است، ولی چون شفیی گرین کارت دارد، قصد کرده سال‌های بیشتری را در آمریکا بگذراند. جامعه دانشگاهی ایران یکی از علمی‌ترین چهره‌هایش را از دست داد. برای آنهایی که مثل مرتضی کاخی یک عمر را با شفیی گذراندند این روزها، به تلخی زیتون‌های رودبار می‌گذرد. حتما تا چند وقت دیگر که دانشگاه‌ها پس از تعطیلات تابستانی کار خود را شروع کنند، روزهای تلخ دانشجویان دانشگاه تهران هم آغاز می‌شود که ناگهان با صندلی خالی استادی روبه‌رو خواهند شد که یک‌سال و اندی پیش بارها روی آن نشسته بود و خداحافظی قیصر را اشک ریخته بود. همراه که بیاید تازه روزهای تلخ آغاز می‌شود و خیلی‌ها تنها می‌ایستند و زمزمه می‌کنند:

– «به کجا چنین شتابان؟»

گون از نسیم پرسید

– «دل من گرفته زین جا،

هوس سفر نداری

ز غبار این بیابان؟»

– «همه آرزویم اما

چه کنم که بسته بایم...»

– «به کجا چنین شتابان؟»

– «به هر آن کجا که باشد، به جز این سرا،

سراییم...»

– «سفرت به خیر اما تو و دوستی، خدا را

چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی،

به شکوفه‌ها، به باران،

برسان سلام ما را.»



نقره، ترمه و قلمدان‌های
قدیمی ایرانی شما را
به قیمت روز خریداریم.

با سامی تماس بگیرید:

646.279.6060

برداشت‌های من از داستان رستم و سهراب

برگ نخست

هوشنگ بافکر (ایران)



کشتن شدن سهراب به دست رستم، اثر جواد عقیلی، برگرفته از مجموعه سوت‌ه‌دلان نقاش، هادی سیف

یادداشت

در پنج شش دهه گذشته که توجه به شاهنامه و فردوسی رونق گرفته است، بسیاری کوشیده‌اند، افزون بر تصحیح شاهنامه، با برداشت‌ها و نظرهای خود بر شفافیت بر نامه فردوسی و رفتار شخصیت‌های شاهنامه بیفزایند. با این همه من همواره در پی شیوه‌ای نو بوده‌ام و هستم برای درک بیشتر، خوشبختانه دو سالی است که دوست نازنینم هوشنگ بافکر به سادگی پنجره جدیدی به روی شاهنامه گشوده است. پنجره‌ای با چارچوبی ساده و به دور از هنر طرح‌اندازی و خراطی! از چارچوب این پنجره که به شاهنامه نگاه می‌کنم، احساس می‌کنم که کنار فردوسی نشسته‌ام و او خود، شاهنامه را فارغ از هر شایبه‌ای برایم می‌خواند. احساس می‌کنم که شاهنامه «فردوسی-بافکر» برای من سروده شده است و نه برای شیفتگان خودخواسته هزار چم و پیچ و خم!...

هوشنگ خود، نوشته خود را برداشت می‌نامد و ادعای کشف رمز و رازی را ندارد. و از نزدیک می‌داند که او همیشه سر تسلیم در برابر بزرگان شاهنامه‌پژوه فروود می‌آورد و خود را شاهنامه‌خوان می‌داند تا شاهنامه‌شناس...

اما من هم می‌خواهم از اغراق در فروتنی فاصله

برخی از پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی بوده است. چیزی که هست، جزئی‌نگری‌ی آقای بافکر در پرداختن به دم به دم گفتار و کردار نقش‌ورزان در این تجزیه و تحلیل، سخت چشم‌گیر و دقت‌برانگیزست و یافته‌های نوی را دربرمی‌گیرد.

من خود، چهل سالی پیش ازین، گفتاری به نام داستان رستم و سهراب، فاجعه‌ی برخورد آرمان و عاطفه، نوشتم که آن را در چهارمین کنگره‌ی پژوهش‌های ایران‌شناختی در دانشگاه اصفهان خواندم و سپس در مجله‌ی فرهنگ و زندگی در تهران به چاپ رساندم. اما امروز دیگر با برداشت‌هایی که در آن گفتار داشتم، هم‌داستان نیستم. پس از آن، در دهم آبان ۱۳۷۳، گزارش کوتاه‌ی انگلیسی‌ی گفتاری با عنوان آز و نیاز، دو دیو گردن‌فراز را در جشنواره‌ی فرهنگ ایران (مهرگان) در دانشگاه سیدنی‌ی استرالیا خواندم که در کتاب مهرگان در سیدنی (مجموعه‌ی گفتارهای خوانده‌شده در آن جشنواره)، درج گردید. سپس، متن گسترده‌ی فارسی‌ی همان پژوهش، در کتاب جشن‌نامه‌ی استاد ذبیح‌الله صفا (نشر شهاب، تهران، ۱۳۷۷) و سومین بار در کتاب حماسه‌ی ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها (نشر باران، استکهلم، ۱۳۷۷) و چهارمین بار، در ویراست دوم و گسترده‌تر همان کتاب (نشر آگه، تهران، ۱۳۸۰) به چاپ رسید. در آن گفتار، تمام کاربُردهای دو کلیدواژه‌ی پیوسته‌ی آز و نیاز در سرتاسر شاهنامه (۸۲ مورد) را بررسیده و پیوند اندام‌وار آنها را در جهان‌بینی‌ی فردوسی، پژوهیده‌ام که داستان رستم و سهراب، تنها یکی از آنهاست.

دوست پژوهنده‌ی من، محمد کلباسی نیز در سال ۱۳۷۷ در دومین همایش فرهنگ ایران در دانشگاه سیدنی‌ی استرالیا، گفتاری با عنوان رنج آز: نگاهی دیگر به داستان رستم و سهراب شاهنامه را خواند که در آن، با گستردگی‌ی بیشتری به نقش آز در شکل‌گیری‌ی اندوه‌نامه‌ی رستم و سهراب، پرداخته‌است. این گفتار، نخستین بار در فصل‌نامه‌ی ایران‌شناسی ۱۰:۱ (مربلند، بهار ۱۳۷۷) و دومین بار در مجله‌ی زنده‌یاد کارنامه ۱:۸ (تهران، آبان و آذر ۱۳۷۸) به چاپ رسید.

در گفتار آقای بافکر، برخی نوآوری‌های املایی و پاره‌ای سهوهای متنی هم به چشم می‌خورد (مانند چندین بار، آمدن نام کاووس به جای نام گشتاسپ و یا تکرار چندباره‌ی یک مطلب در جاهای گوناگون گفتار که به انسجام مطلب، آسیب می‌رساند). من تا اندازه‌ای آنها را ویراستم و روایت به نسبت ویراسته‌ی آن را به پیوستی این پیام، می‌فرستم تا به آگاهی‌ی ایشان برسانید و هرگاه مایل باشند، خود، ویرایش کاملی در آن بکنند و متن نهایی را برای درج در ایران‌شناخت، به نشانی‌ی من بفرستند یا شما از سوی ایشان بفرستید.

بدرد، جلیل دوستخواه

بگیرم و بگویم که با نوشته‌های هوشنگ تازه‌پی‌برده‌ام که در گذشته بیش از حد خیال بافته‌ام!...

از استاد جلیل دوستخواه گرمی که یکی از معدود شاهنامه‌شناسان نامدار و پرکار و پرسابقه کشورمان است، سپاسگزارم که این نوشته را خوانده‌اند و با حوصله منحصر به فردشان پیشنهادهای سودمندی داشته‌اند... پس بعد از خواندن یادداشت استاد دوستخواه، با هم بخوانیم این برداشت هوشنگ را...

پرویز رجبی

درو. دوست بزرگوار،

گفتار آقای هوشنگ بافکر را با دقت خواندم. در یک نگاه کلی، درون‌مایه‌ی گفتار و برداشت‌های نویسنده را می‌پسندم و سودمند و روشنگر و رهنمون به شناخت بهتر سوبه‌هایی از ساختار هزارتوی شاهنامه و پیچیدگی‌ی اندیشه و گفتار و کردار نقش‌ورزان آن می‌یابم.

تأکید پی‌درپی نویسنده بر نقش منفی و تباہ‌کننده و فاجعه‌ساز «آز» و «برتنی» و «خودخواهی» در کُش پهلوانان و شاهان، روی‌کردی تازه به بُن‌مایه‌ای کلیدی در ساختار روایت‌های شاهنامه است. این بُن‌مایه‌ای است که پیش از این نیز زمینه‌ی

برداشت‌های من از داستان رستم و سهراب

هنگامی که دست به قلم بردم تا داستان‌های رستم را از دید کودکی‌ام بنویسم، بسیار ذوق زده بودم و فکر نمی‌کردم دچار مشکل بشوم. داستان‌های از پای در آوردن پیل سپید و تسخیر حصار سپندکوه و گرفتن انتقام از مردم حصار که نیایش نریمان را کشته بودند، در سن هشت سالگی و سپس مامور شدن برای یافتن کیقباد و جنگ با افراسیاب و پیروزی بر ترکان و نیز فتح هاماوران و رها ساختن کاووس و همراهان از بند، گذشتن از هفت خان و کشتن دیو سپید و جنگ با شاه مازندران و آزاد کردن کاووس و باز گرداندن او به تخت شاهی. رفتن به سمنگان و آشنایی و ازدواج با تهمینه و بسیاری از کارهای شگفت‌انگیز او را در زمان اندکی و بدون هیچ گونه دل‌نگرانی به قلم آوردم و طی این مدت بارها از برخی از کارهای او دلگیر و گاهی نیز شگفت‌زده و دل‌چرکین می‌شدم. اما همچنان پا به پای او پیش می‌رفتم و همراهی‌اش می‌کردم، تا زمانی رسید که رستم در برابر آزمایشی سهمگین قرار گرفت و دست سرنوشت سهراب را بر سر راه او و در برابر او قرار داد. نمی‌دانم چرا به ناگهان از نوشتن باز ماندم و مدت نزدیک به یک سال است که از نوشتن ابا دارم. سال‌ها بود که داستان‌های رستم را در ذهنم مرور می‌کردم و بر این گمان بودم که به زیر و بم آن آشنا هستم، زیرا زندگی رستم و تأثیر او بر ذهن و روانم را چون فیلمی بر پرده سینما می‌دیدم.

یادم می‌آید زمانی که پدر داستان رستم و سهراب را می‌خواند، حالت چهره و صدایش با مواقع دیگر تفاوت داشت. نمی‌دانم چرا من هم احساس عجیبی داشتم، صدای گرفته و دورگه پدر و بغض و تنگی نفسش نگرانم می‌کرد و خبرهای خوشی را نوید نمی‌داد. هرگز پدر را چنین هراسان ندیده بودم و من نیز در هیچ داستانی تا داستان رستم و سهراب این گونه دست و پایم را گم نکرده بودم. حتا در بدترین وضعیت و خطرناک‌ترین موقعیتی که برای رستم پیش آمده و ممکن بود به قیمت جانش تمام شود، تا این اندازه احساس ناتوانی و نگرانی نکرده بودم. وقتی سهراب در پی شناختن هویت پدر با تهمینه بدرستی سخن می‌گوید و هنگامی که از نام و رسم پدر آگاهی می‌یابد و سفره دلش را برای مادر پهن می‌کند و هدف از رفتن به ایران را برایش فاش می‌سازد و حتا زمانی که برملا می‌کند که قصد دارد تا کاووس و سردارانش را نابود کند و پدرش رستم را به جای او نشاند و مادر را شهبانوی ایران کند و سپس به توران برگردد و تخت شاهی را بر سر افراسیاب خراب کند و خود بر جای او بر تخت شاهی نشیند، تا بدین ترتیب به جنگ میان ایران و توران برای همیشه پایان دهد، این حرف‌های او به نظرم گزافه‌گویی نمی‌آمد و پیروزی او بر کاووس رنجم نمی‌داد و سرنوشتی افراسیاب نه تنها دل‌نگرانم نمی‌کرد، بلکه خوشحالم می‌کرد.

حکیم توس نیز به شیوه‌ای داستان را پیش می‌برد و در جای جای داستان چنان آشکار و نهان

به شباهت‌های میان رستم دستان و سام نریمان و سهراب اشاره می‌کند که با کمی دقت به سرانجام نیک داستان امیدوار می‌مانی و یا دست کم به ناامیدی دچار نمی‌شوی. نخستین باری که فردوسی از شباهت سهراب با رستم و نیایش سخن به میان می‌آورد هنگام به دنیا آمدنش است:

چون ماه بگذشت بر دخت شاه

یکی کودک آمد چو تابنده ماه

تو گفתי گو پیلتن رستم است

و یا سام شیر است و یا نیرم است

و نخستین کسی که با دیدن سهراب به تورانی بودن او شک می‌کند، گردآفرید است. او که با نیرنگ توانسته است از بند سهراب به دژ بگریزد، از بلندای دژ بر او بانگ می‌زند و به او می‌گوید که بیهوده در انتظار او نماند، زیرا ترکان بخت این را ندارند که از ایرانیان همسر اختیار کنند و می‌افزاید به گمانم تو نیز تورانی نیستی، چون مورد تحسین بزرگانی (ایرانیان)، چون بر و بالای تو به ایرانیان می‌ماند.

همانا که تو خود ز ترکان نه‌ای

که جز بافرین بزرگان نه‌ای

دومین اشاره به ایرانی بودن سهراب، توسط گزدهم نگیان دژ صورت می‌گیرد. او در نامه‌اش به کاووس در بیان جنگ میان سهراب و هجیرو شکست خفت‌بارش از سهراب، به شباهت شگفت‌انگیز سهراب به سام نریمان تکیه می‌کند و به کاووس می‌گوید با شناختی که از پهلوانان لشکر ایران دارم، بجز رستم کسی را یارای نبرد با سهراب نمی‌بینم.

سواران ترکان بسی دیده‌ام

عنان پیچ زین گونه نشنیده‌ام

.....

عنان دار چون او ندیده‌ست کس

تو گفתי که سام سوارست و بس

حتا پیش از آمدن به ایران، سهراب نیز برای جنگ با کاووس — مانند رستم به هنگام آماده شدن برای جنگ با افراسیاب — نیاز به اسبی دارد که بتواند سنگینی او و ابزار و آلات جنگی‌اش را تاب آورد. سهراب نیز مانند رستم اسبان بسیاری را با شیوه پدر و با همان دقت می‌آزماید تا اسب دلخواهش را که از پشت رخس به وجود آمده بود بیابد، بیسندد و انتخاب کند. او نیز چون رستم گرزش گران و کمندش بی‌مانند است. من در عالم کودکی این یکسانی‌ها و شباهت‌ها را به فال نیک می‌گرفتم و یقین داشتم که سهراب به آسانی پدر را خواهد یافت و رستم بی‌درنگ فرزندش را خواهد شناخت و در پایان سهراب نیز در این آزمون مانند رستم پیروز و رستگار خواهد شد.

افراسیاب پرنیرنگ خیلی زود به هویت سهراب و نقشه‌های جنگی او پی می‌برد، اما بجای درگیری، راه دوستی در پیش می‌گیرد تا با یک تیر دو نشان را بزند، یکی رستم و دیگری سهراب. بدین منظور لشکری بزرگ به فرماندهی دو سردار نامدار، هومان و بارمان و هدایای بسیار و نامه‌ای پر از مهر و تمجید

به نزد سهراب می‌فرستد تا در خدمت او باشند، اما پیش از آن، به آنان می‌سپارد که کاری کنند تا رستم و سهراب یکدیگر را نشناسند و به جنگ هم روند و با هم نبرد کنند. من نزد خود فکر می‌کردم که اگر افراسیاب پرنیرنگ و نابکار، توانسته به هویت سهراب نارس و تازه‌کار دست یابد، بی‌گمان رستم نامدار با تجربه و آگاهی که دارد و شباهت بی‌مانند سهراب به او و سام و نیز کمک گرفتن از زال و در نهایت رایزنی با سیمرغ در دام افراسیاب نخواهد افتاد و به حقیقت پی خواهد برد.

اشاره به ایرانی بودن سهراب توسط رستم هنگامی است که گیو به فرمان کاووس به زابلستان می‌رود تا از رستم بخواهد که برای جنگ با سهراب، اگر گل در دست دارد نبوید و هرچه زودتر به شاه بپیوندد. رستم پس از شنیدن حرف‌های گیو و خواندن نامه کاووس و نامه گزدهم، وقتی به اشاره گزدهم و شباهت میان سهراب و سام سوار می‌رسد، می‌خندد و برای نخستین بار فاش می‌سازد که صاحب پسری از تهمینه دختر شاه سمنگان است و می‌افزاید که پسرش در سنی نیست که بتواند جنگ کند. او به سهو و یا به عمد فراموش می‌کند که در نامه سن سهراب دوازده سال ذکر شده است، در حالی که خود او (رستم) در سن هشت سالگی با افراسیاب جنگیده و او را شکست داده است.

تهمتن چو بشنید و نامه بخواند

بخندید و زان کار خیره بماند

که مانده سام گرد از مهان

سواری پدید آمد اندر جهان

از آزادگان این نباشد شگفت

ز ترکان چنین یاد نتوان گرفت

من از دخت شاه سمنگان یکی

پسر دارم و باشد او کودکی

هنوز آن گرامی نداند که جنگ

توان کرد باید که نام و ننگ

رستم در برابر پافشاری گیو و یادآوری فرمان شاه و تأکیدات او برای پیوستن هرچه زودتر رستم به سپاه ایران، وقت می‌گذراند و تلاش می‌کند تا گیو را به ماندن و استراحت کردن قانع کند و برای مجاب‌کردنش می‌گوید: برای بازکردن این گره و شناخت هویت این پهلوان ترک به خدمت زال برویم، تا با رایزنی با او چاره‌ی کار را پیدا کنیم. و چند روزی را به بهانه‌های گوناگون وقت‌کشی می‌کند. رستم چرا به‌رغم فرمان روشن کاووس برای پیوستن به سپاه ایران دل به رفتن نمی‌دهد و شتاب نمی‌کند و حتا پافشاری‌های گیو نیز کارساز نیست و برخلاف همیشه به فرمان شاه چندان اهمیتی نمی‌دهد و بی‌اعتنایی می‌کند.

شود شاه ایران به ما خشمگین

ز ناپاک رایب درآید به کین

بدو گفت رستم که مندیش ازین

که با ما نشورد کس اندر زمین

و هنگامی تن به رفتن می دهد که گیو را مصمم به بازگشت می بیند؟

چرا رستم رازی را که مدت دوازده سال از همه پنهان نگهداشته بود به ناگهان و به هنگامی که گیو پیام و نامه شاه را به او می دهد، برای گیو فاش می سازد و تلاش می کند تا گیو را قانع کند که یورش به ایران و شکست هجیر نمی تواند کار فرزند او باشد، چون او در سنی نیست که بتواند جنگ کند؟ رستم به گیو می گوید چندی پیش فرستاده ای با بسیاری زر و گوهر به نزد مادرش فرستاده و از حال فرزندم جويا شده بودم. پاسخ آمد که دیری نخواهد پایید که پسر تالنده می شود. او با این که هنوز دهانش بوی شیر می دهد، با بزرگان به بزم و میخواری می نشیند و بزودی پشت سرداران بسیاری را بر خاک خواهد مالید. اما با این حال من فکر نمی کنم که یورش به ایران و دژ سپید کار او باشد.

چرا رستم داشتن پسری از دختر شاه سمنگان را تا آن زمان از همه پنهان کرده بود؟ آیا ازدواج او با تهمینه برخلاف کیش و آیین و عادات مرسوم بود؟ و رستم با چنین کاری تن به خلاف داده بود؟ و یا فاش کردن چنین رازی را به سود خود نمی دیده است؟ زیرا ناگزیر باید داستان به خواب رفتن و از دست دادن رخش را باز می گفت:

چوبیدار شد رستم از خواب خوش

به کار آمدش باره دست کش

بدان مرغزار اندرون بنگرید

زهر سو همی بارگی را ندید

غمی گشت چون بارگی را نیافت

سراسیمه سوی سمنگان شتافت

همی گفت کاکنون پیاده دوان

کجا پویم از ننگ تیره روان

چه گویند گردان که اسبش که برد

تهمت بدین سان بخت و بمرد

و می پذیرفت که بی باره و پای پیاده و زین بر پشت رد پاهای رخش را گرفته تا به سمنگان رسیده است و شاه سمنگان او را به کاخ خود مهمان کرده و جشنی با شکوه برپا ساخته است تا تهمتن دمی چند، ناپدید شدن رخش را فراموش کند و شاه سمنگان نیز زمانی به دست آورد تا کسانی را به جستجوی رخش بفرستد. و سپس داستان آمدن نیمه شب تهمینه به خوابگاهش را بیان کند. و آنچه را که میان آن دو گذشته و حرف ها و خواست تهمینه را برای هم بستر شدن و بار گرفتن از او بیان کند:

چوبیک بهر ه از تیره شب در گذشت

شبا هنگ بر چرخ گردان بگشت

سخن گفتن آمد نهفته به راز

در خواب که نرم کردند باز

یکی بنده شمع معبر به دست

خرامان بیامد به بالین مست

پس پرده اندر یکی ماه روی

چو خورشید تابان پراز رنگ و بوی

از او رستم شیر دل خیره ماند

برو بر جهان آفرین را بخواند

بپرسید زو گفت نام تو چیست

چه جویی شب تیره کام تو چیست

چنین داد پاسخ که تهمینه ام

تو گویی که از غم بدو نیمه ام

به کردار افسانه از هر کسی

شنیدم همی داستان بسی

چو این داستان ها شنیدم ز تو

بسی لب به دندان گزیدم ز تو

بجستم همی گفت و یال و برت

بدین شهر کرد ایزد آبخشور

ترا ام کنون گر بخواهی مرا

نبیند جز این مرغ و ماهی مرا

یکی آنک بر تو چنین گشته ام

خرد را ز بهر هوا کشته ام

و دیگر که از تو مگر کردگار

نشانند یکی پورم اندر کنار

مگر چون تو باشد بمردی و زور

سپهرش دهد بهره کیوان و هور

سه دیگر که اسبت بجای آورم

سمنگان همه زیر پای آورم

چو رستم بر آن سان پری چهره دید

زهر دانشی نزد او بهره دید

و دیگر که از رخش داد آگهی

ندید ایچ فرجام جز فرهی

بفرمود تا موبدی پر هنر

بیاید بخواهد ورا از پدر

آیا جهان پهلوان می تواند فاش سازد چند سوار رهگذر ترک رخش نامدارش را به هنگامی که او در خواب ناز بوده، ربهوده اند؟ آیا غرورش اجازه می دهد که بپذیرد که این تهمینه بود که پاسی از شب رفته، بر او وارد شد و خواستش را آشکارا بر زبان راند و او را به هم بستری و همسری خویش خواند و پیدا کردن رخش را به او نوید داد و او رستم پیلتن در برابر دلدادگی و گستاخی این شیرزن سودجویانه و زبونانه تاب و توان از دست داد و به آنچه تهمینه گفته بود و خواسته بود، تن در داد و گردن نهاد و شاید به سبب تحمیلی که تهمینه بر او روا داشت، او نیز از گفتن این راز جان آزار و خفت بار ابا داشته و خودداری می کرده است و نیز کم رنگی احساس پدر و فرزند با سهراب، شاید درک کردنی تر باشد.

می توان گفت که رستم با شنیدن حرف های گیو و خواندن نامه ها، به هویت سردار تورانی پی برده و فهمیده بود که سهراب فرزند خود اوست، زیرا باور کردنی نیست که تهمینه درباره سهراب و ویژگی هایش برای رستم بگوید، اما نام فرزندش را از او پنهان کند! بنابراین تأخیر رستم در رفتن و پیوستن به کاووس، دانسته و حساب شده است. و رستم بر آن است که چاره ای بیاید و راهی برای حل این مشکل پیدا کند، تا هم فرزندش را که به

جنگ شاه آمده است نجات دهد و هم خود را از این بن بست برهاند.

من خوشحال بودم که رستم برای پی بردن به هویت سهراب رایزنی با زال را به گیو پیشنهاد داده و او را برای ماندن و استراحت کردن مجاب کرده است؛ زیرا یقین داشتم که زال یا خود گره را باز می کند و یا در صورت نیاز از سیمرغ کمک خواهد گرفت. اما نه پدر از نتیجه این رایزنی چیزی گفت و نه حکیم توس بدان اشاره ای کرده است. به خود دلداری می دادم که این امر به اندازه ای روشن است که لابد نیازی به بازگویی آن نیست و یا دانسته می خواهند از دشمن مخفی کرده تا در زمان مناسب از آن استفاده کنند. یا حکیم توس مایل نیست که به این زودی همه چیز را بیان کند و از کشش و گیرایی داستان بکاهد. این راز داری و شیطن را به پای مردم آزاری فردوسی و همراهی پدر با او می گذاشتم و دم نمی زدم. اما چرا دوستم رستم خاموش است و در این باره چیزی نمی گوید و جان نا آرام را آرامش نمی بخشد؟ نکند او هم به جرگه مردم آزاران پیوسته باشد؟ و یا من را از زمره دوستان نمی داند؟ و یا فکر می کند راز نگهداری از من ساخته نیست؟ و یا شاید هدف دیگری دارد و برای رسیدن به آن سکوت را در پیش گرفته است؟

ادامه دارد

